

LIVING STREAM MINISTRY

# مسیح شامل تمام

ویٹس لی

Anaheim, California • [www.lsm.org](http://www.lsm.org)

© 2017 Living Stream Ministry

با حفظ تمام حقوق، این مجموعه کار می‌تواند بطور رایگان چاپ و پخش شود ولی باید تمامی آن، من جمله این صفحه حق چاپ، بطور کامل چاپ شوند و نباید به هیچ وجهی تغییر داده شوند. *Living Stream Ministry* باید در هر تجدید چاپ به عنوان تنها دارنده حق چاپ ذکر گردد.

چاپ اول، مارس ۲۰۱۷

ترجمه از زبان انگلیسی  
عنوان اصلی: *The All-inclusive Christ*  
© 1969 Living Stream Ministry  
(*Farsi translation*)

ISBN 978-0-7363-4638-2

توزیع در آلمان:  
*Lebensstrom e.V.*  
Hohenzollernstr. 32  
40211 Düsseldorf  
Internet: [www.lebensstrom.de](http://www.lebensstrom.de)

انتشار توسط:  
*Living Stream Ministry*  
2431 W. La Palma Ave., Anaheim, CA 92801 U.S.A.  
P. O. Box 2121, Anaheim, CA 92814 U.S.A.

چاپ در انگلستان

## فهرست

صفحه	عنوان
۵	مقدمه
۷	۱ مسیح شامل تمام - یک معرفی
۲۱	۲ نیکویی آن سرزمین - وسعتش
۳۳	۳ نیکویی آن سرزمین - فرازش
	۴ نیکویی آن سرزمین -
۴۵	ثروت‌های کاوش ناپذیرش (۱) آب
	۵ نیکویی آن سرزمین -
۵۷	ثروت‌های کاوش ناپذیرش (۲) غذا (۱)
	۶ نیکویی آن سرزمین -
۷۳	ثروت‌های کاوش ناپذیرش (۳) غذا (۲)
	۷ نیکویی آن سرزمین -
۸۵	ثروت‌های کاوش ناپذیرش (۴) معادن (۱)
	۸ نیکویی آن سرزمین -
۹۹	ثروت‌های کاوش ناپذیرش (۵) معادن (۲)
	۹ چگونگی تصرف آن سرزمین (۱)
۱۱۳	توسط برّه، منّا، صندوق شهادت و مسکن
	۱۰ چگونگی تصرف آن سرزمین (۲)
۱۲۹	توسط هدایای قربانی و کهنات
	۱۱ چگونگی تصرف آن سرزمین (۳)
۱۴۹	توسط اصول حاکم

۱۶۷	۱۲ چگونگی تصرف آن سرزمین (۴) توسط تشکیل ارتش
۱۸۱	۱۳ چگونگی تصرف آن سرزمین (۵) عوامل متضاد
۲۰۱	۱۴ ورود به آن سرزمین نیکو
۲۱۷	۱۵ زندگی در آن سرزمین
۲۳۵	۱۶ نتیجه آن سرزمین - آن معبد و آن شهر

## مقدمه

این کتاب از پیام‌های برادر ویتنس لی در دسامبر سال ۱۹۶۲ در لوس آنجلس، کالیفرنیا گردآوری شده است.



## فصل اول

# مسیح شامل تمام - یک معرفی

خواندنی‌ها از کلام مقدس: پیدایش ۱: ۱، ۲، ۹-۱۲، ۲۶، ۲۷، ۲۹؛  
۷: ۱۷؛ ۸: ۱، ۱۳، ۲۲؛ ۱۲: ۱، ۷؛ خروج ۳: ۸؛ ۶: ۸؛ حزقیال ۲۰: ۴۰-۴۲؛  
اول قرن‌تیاں ۱: ۳۰؛ کولسیان ۲: ۶، ۷، ۱۶، ۱۷؛ ۳: ۱۱؛ افسسیان ۲: ۱۲؛  
غلاطیان ۴: ۵

در این سری از پیام‌ها می‌خواهیم سرزمین کنعان را، که نمادی از مسیح شامل تمام است، مورد ملاحظه قرار دهیم. همچنین می‌خواهیم ببینیم چطور آن شهر و معبد که در سرزمین کنعان بنا شده بودند، نمادهایی از کمال مسیح هستند که بدن او یعنی کلیساست. بنابراین، آنچه مورد نظر ما خواهد بود، مسیح شامل تمام است که به واسطه و بر پایه او، کمال او که کلیساست، بنا می‌شود. خوب بیاد داشته باشید که این فقط مسیح و کلیسا نیست، بلکه مسیح شامل تمام، و کمال یا پُری مسیح است که بدن او کلیساست.

## مسیح واقعیت تمام

اول از همه، از شما تقاضا می‌کنم درک کنید که بر طبق کلام خدا، تمام چیزهای فیزیکی و همه چیزهای مادی که می‌بینیم، لمس می‌کنیم و از آنها مسرت می‌بریم، چیزهای واقعی نیستند. بلکه آنها تنها سایه یا تصویری از حقیقت هستند. روز به روز، ما با اشیاء مادی بسیاری در تماسیم: غذا می‌خوریم، آب می‌نوشیم، لباس می‌پوشیم؛ در خانه‌هایمان زندگی می‌کنیم و ماشین‌هایمان را می‌رانیم. از شما

تقاضا می‌کنم درک کنید و خوب بیاد داشته باشید که همه این چیزها واقعی نیستند. بلکه آنها فقط سایه‌ها و تصاویر هستند. غذایی که هر روز می‌خوریم، غذای واقعی نیست، بلکه تصویری از واقعیت است. آبی که می‌نوشیم، آب واقعی نیست. نوری که در برابر چشمان ماست، نور واقعی نیست، بلکه تصویری است که اشاره به چیزی دیگر دارد.

پس چیزهای واقعی کدامند؟ برادران و خواهران، من با فیض خدا و در حقیقت به شما می‌گویم که چیزهای واقعی چیزی نیست مگر خود مسیح. مسیح آن غذای واقعی برای ماست. مسیح آن آب واقعی برای ماست. مسیح برای ما آن نور واقعی است. مسیح واقعیت همه چیز برای ماست. حتی زندگی فیزیکی ما یک زندگی واقعی نیست، بلکه تصویری است که اشاره به مسیح دارد. مسیح زندگی واقعی برای ماست. اگر شما مسیح را ندارید، حیات ندارید. خواهید گفت: «من زندگی می‌کنم؛ من در بدنم حیات دارم!» ولی باید درک کنید که این حیات واقعی نیست. این تنها سایه‌ای است که اشاره به حیات واقعی دارد، که خود مسیح است.

روز به روز در حالی که در خانه‌ام زندگی می‌کنم، این درک و حس را دارم که این مسکن واقعی من نیست. روزی به خداوند گفتم: «خداوندا، این مسکن من نیست، این واقعی نیست، این هیچ چیز نیست. خداوندا، تو خودت مسکن من هستی.» بله، او منزل واقعی ماست.

حال از شما سؤالی می‌کنم. احتمالاً این هرگز به ذهنتان نرسیده: ممکن است شما کاملاً آگاه باشید که مسیح غذای شماست، که مسیح آب حیات شماست، که مسیح نور شماست و مسیح حیات شماست. ولی اجازه دهید از شما بپرسم، آیا هرگز پی‌برده‌اید که مسیح همان سرزمینی است که شما در آن زندگی می‌کنید؟ مسیح آن سرزمین است. ممکن است شما حس کنید که روز به روز بر روی



این زمین، بر روی این قطعه از خاک زمین، زندگی می‌کنید؛ ولی باید بدانید که کره زمین، سرزمین واقعی شما نیست. حتی این کره زمین چیزی نیست مگر تصویری که به مسیح اشاره دارد. مسیح آن سرزمین واقعی برای ماست. باید به شما بگویم که من برای بیش از سی سال مسیحی بوده‌ام، ولی هرگز تا همین سالهای اخیر، این اندیشه را نداشتم که مسیح برای من آن سرزمین است. می‌دانستم که مسیح برای من حیات، نور، غذا و همه چیز است، ولی نمی‌دانستم که او آن سرزمین است.

خداوند در سالهای اخیر، مرا به تجارب بیشتر و بیشتری از خود آورد. قبل از اینکه خداوند به من نشان دهد که او برای ما آن سرزمین است، نخست به من نشان داد که او مسکن ماست. بیش از بیست سال، من روز به روز کلام خدا را خوانده بودم، بدون آنکه متوجه شوم که خداوند مسکن ماست. سپس روزی از زمزمور ۹۰ چیزی دیدم. در آیه اول موسی گفت: «ای خداوند مسکن ما تو بوده‌ای، در جمیع نسل‌ها.» آه، آن روز خداوند چشمان مرا گشود تا ببینم که او مسکن من است. آن وقت چیز بیشتری از مسیح شناختم. ولی پس از دو یا سه سال، خداوند چشمانم را حتی بیشتر گشود. آنگاه دیدم که خداوند نه تنها مسکن من، بلکه همچنین آن سرزمین است. خداوند برای من آن سرزمین است! آه، از آن زمان، خداوند در کلام خود چیزهای بسیاری به من نشان داده است. من از آن زمان شروع کردم به درک اینکه چرا در عهد قدیم خداوند همیشه به قطعه زمینی مراجعه می‌کرد. خداوند، ابراهیم را فراخواند و گفت که او را به سرزمین بخصوصی خواهد برد که سرزمین کنعان بود. شما می‌توانید بیاد آورید که از فصل دوازدهم پیدایش تا آخر کتب عهد قدیم، خداوند به آن سرزمین بارها و بارها تاکید و اشاره کرد. آن سرزمین... آن سرزمین... آن سرزمین که به پدران شما قول دادم. آن سرزمین که به ابراهیم قول دادم؛ آن سرزمین که به اسحاق قول

دادم؛ آن سرزمین که به یعقوب قول دادم؛ آن سرزمین که به شما قول دادم. من شما را به آن سرزمین خواهم آورد. آن سرزمین بود، آن سرزمین، همیشه آن سرزمین.

## مرکز طرح جاودان خدا

مرکز عهد قدیم، آن معبد در آن شهر است. معبد در شهر، بر آن قطعه از سرزمین بنا گشته بود، و آن قطعه از سرزمین که معبد و شهر بر آن بنا شده بود، همان مرکز کلام خدا در کتب عهد قدیم و همچنین همان مرکز ذهن خداست. این قطعه سرزمین با معبد و شهرش، در ذهن خداست.

اگر کلام خدا را بدانیم و از خداوند نور داشته باشیم، پی خواهیم برد که مرکز طرح جاودان خدا، به طور نمونه، این سرزمین با معبد و شهر آن است. کتب عهد قدیم، از فصل اول پیدایش، همیشه این سرزمین را مرکز قرار داده و همیشه چیزی در رابطه با این سرزمین ذکر می‌کند.

بیاید فصل اول پیدایش را ملاحظه کنیم. شاید شما آنچنان با این فصل آشنایی دارید که حتی می‌توانید آن را از حفظ بخوانید. اما شاید چیزی از شما پنهان مانده باشد. در فصل اول پیدایش، چیزی بسیار مهم وجود دارد که در زیر سطح پنهان است. این آن سرزمین است. لطفاً در نظر بگیرید، مطابق با آنچه در فصل اول پیدایش درج شده، مقصود و هدف خدا از خلقت چیست؟ آن چیزی نیست بجز بازیابی آن سرزمین. خدا می‌خواست آن سرزمین را بازیافته و کاری بر روی آن به انجام رساند. «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.» زمین چگونه بود؟ بر روی زمین هرج و مرج بود. اتلاف و پوچی و آب‌های عمیق بر فراز آن بود. زمین در زیر عمق دفن گشته بود. پس خدا دست بکار شده و شروع به بازیابی زمین نمود. او نور را از تاریکی و آب‌های مافوق را از آب‌های تحتانی جدا ساخت. سپس او

آب را از زمین جدا ساخت و در روز سوم، زمین از میان آب‌ها پدیدار گشت. در روز سوم بود که خداوند عیسی مسیح از عمق مرگ بیرون آمد. پس می‌بینید که این یک نماد است. در روز سوم، خدا زمین را از آب‌های مرده بیرون آورد. از این نماد می‌توانید پی ببرید که زمین چیست. زمین، یا سرزمین، نمادی از مسیح است.

پس وقتی آن سرزمین از آب‌ها پدیدار شد، چه اتفاقی افتاد؟ آه، همه نوع حیات به وجود آمد - سبزه، گیاهان بذر دار و درختان میوه که میوه می‌آوردند. فکر کنم حالا می‌توانید آن تصویر را ببینید. بعد از رستاخیز مسیح، بعد از آنکه خداوند از مرگ برخاست، حیات فراوانی را تولید کرد. بله، او سرشار از محصول حیات بود. سپس بر روی این زمینی که سرشار از حیات بود، انسان به شکل خدا و همانند خدا آفریده شد، و به این انسان، اقتدار خدا سپرده شد. پس از آنکه خداوند از مرگ بیرون آمد، حیات فراوان حاصل شد و در میان این کمال حیات، انسانی خلق شد که به شکل خدا، همانند خدا و با اقتدار خدا، نماینده خدا بود. این چیزها همه در مسیح به عنوان یک قطعه سرزمین روی داد.

حال شما می‌دانید که منظور از آن سرزمین چیست. آن سرزمین چیزی نیست مگر تصویری از مسیح به عنوان همه چیز برای ما. هرآنچه خدا برای نوع بشر فراهم آورده، در آن سرزمین تمرکز یافته است. انسان خلق شد تا بر روی زمین زندگی کند و از تمامی تدارکات خدا مسرت برد. تمام چیزهای مربوط به انسان در آن سرزمین متمرکز است که نمادی از مسیح می‌باشد. همه آنچه خدا برای ما فراهم آورده، در مسیح متمرکز است.

بعداً خواهید دید که چطور خداوند مردم خود را به سرزمین موعود آورد و چطور مردم او در آنجا ماندند و از ثروت‌های آن سرزمین بهره‌مند شدند. در نتیجه، شهر و معبد به وجود آمدند. شهر و معبد، نتیجه مسرت از این سرزمین هستند. شهر و معبد چیست؟

شهر، مرکز اقتدار و ملکوت خداست؛ و معبد، مرکز خانه خدا، یعنی مسکن خداست. ملکوت خدا و خانه خدا، نتیجه حاصل از برخورداری از این سرزمین است. وقتی مردم خدا از این سرزمین به مقدار معینی برخوردار شوند، چیزی به وجود می‌آید - یعنی اقتدار خدا و حضور خدا، یا به عبارتی دیگر، ملکوت خدا و خانه خدا به وجود می‌آید. اگر ما مسیح را به عنوان قطعه زمین تصرف کنیم و از ثروت‌های او مسرت بریم، به تدریج نتیجه می‌دهد - یعنی کلیسا با ملکوت خدا، آن معبد در شهر، حاصل می‌شود.

حال می‌توانید همه این چیزها را در کتب عهد قدیم و عهد جدید به هم ربط دهید. در اصل، هرآنچه در کتب عهد قدیم و جدید ثبت شده دقیقاً مثل هم هستند؛ هیچ اختلافی وجود ندارد. قصد خدا در هر دو، عهد قدیم و جدید، این است که مسیح باید برای ما آن سرزمین باشد. ما زمینه برخورداری بودن از تمامی ثروت‌های مسیح را دارا هستیم. خدا این زمینه را به ما داده است. پس از حد معینی برخورداری از ثروت‌های مسیح، ملکوت خدا و خانه خدا، یعنی کلیسا با ملکوت خدا حاصل می‌شود. این مرکز اندیشه طرح جاودان خداست.

## نبرد برای آن سرزمین

اگر کلام خدا را با دقت بخوانید، خواهید دید که یک فعالیت شوم و جدی در جریان است. دشمن خدا، شیطان، همواره منتهای سعی خود را بکار برده و می‌برد تا مردم خدا را از مسرت بردن از این سرزمین ناامید سازد. او برای از بین بردن مسرت ما از مسیح به عنوان آن سرزمین، هر کاری انجام می‌دهد. کلام خدا را بخوانید. نه چندی پس از آنکه خدا آسمانها و زمین را با قصد سپردن زمین به انسان جهت مسرت بردن از آن خلق کرد، شیطان کاری برای خنثی کردن آن انجام داد. به سبب سرکشی شیطان، خدا ملزم شد تا عالم را داوری

کند و بر اثر آن داوری، زمین در عمق آب‌ها دفن شد. این برنامه خدا را برای مدتی به تاخیر انداخت. سپس خدا دست بکار شد تا کاری انجام دهد و آنچنان که تاکنون دیده‌ایم، او زمین را از عمق آب‌ها بازیابی کرد. در این زمین بازیابی شده، حیات فراوان پدیدار شد و سپس حیاتی با شکل خدا و سرسپردگی اقتدار خدا به وجود آمد. ولیکن، می‌دانیم که نه چندی پس از آن، دوباره دشمن خدا پیدا شد. او انسان را گمراه کرد و خدا را در موقعیتی قرار داد که داوری کردن مجدد زمین ضروری شد. زمین بازیافته، باری دیگر در عمق آب‌ها فرو برده شد: سیل آمد و تمامی زمین پوشیده شد. این نمونه جدایی انسان از مسرت بردن از زمین، یعنی مسیح است. این عبارت را در افسسیان بیاد می‌آورید، «جدا از مسیح»؟ همه آنهایی که تحت داوری آن سیل بودند، نمادی از مردم جدا شده از مسیح بودند. در گفتار تشبیهی، جدا بودن از زمین، جدا بودن از مسیح است. ولی از طریق رستگاری توسط کشتی نوح، نوح و خانواده‌اش حق تصرف آن سرزمین و مسرت بردن از غنای آن را کسب نمودند. کشتی نوح آنها را به مسرت از آن سرزمین باز آورد. سیل، مردم را از زمین جدا نمود؛ ولی کشتی نوح، مردم را به زمین باز آورد. یکبار دیگر انسان زمین را تصرف کرد و از غنای آن بهره‌مند گشت. ولی چندی نگذشته بود که دشمن دوباره کار دیگری انجام داد تا مسرت انسان را از زمین ضایع سازد. پس، از میان آن قوم که توسط شیطان سرکش شده بودند، خدا مردی را خواند، ابراهیم، و به او گفت که او را به سرزمینی بخصوص خواهد برد. حال شما پی‌بردید که کار خدا همیشه بازیابی آن سرزمین است. کار شیطان همیشه ناامید کردن، ضایع کردن، به تاخیر انداختن و انجام دادن کاری جهت به آشوب کشیدن این سرزمین است. اکنون باری دیگر خدا آن منتخب خود [ابراهیم] را به این سرزمین آورد. اما بیاد می‌آورید، زمان زیادی نگذشت که حتی همین فرد منتخب، به تدریج از این سرزمین به درون مصر کشیده شد. بله، و باری دیگر

خداوند او را به این قطعه زمین باز آورد. و سپس پسران او، یعنی مردم اسرائیل، این سرزمین را ترک کردند و به داخل مصر نزول کردند. سپس، پس از مدتی مدید، خداوند باری دیگر همگی آن مردم را از مصر بیرون آورد و به همین قطعه سرزمین بازگردانید. دوباره بعد از مدت زمانی، دشمن باز رخنه کرد و کلدانیان، لشکر بابلیان، را فرستاد تا آن سرزمین را ضایع کرده و مردم او را از آنجا به اسارت برند. سپس دوباره، بعد از هفتاد سال، خداوند آنها را باری دیگر به این قطعه سرزمین بازآورد.

به شما می‌گویم که این تاریخ کتب عهد قدیم است. چند بار خداوند این سرزمین را بازیابی کرد؟ حداقل پنج یا شش بار. خداوند آن را خلق کرد، ولی دشمن آن را ضایع ساخت. خداوند وارد شد تا آن را بازیابی کند، ولی دشمن مقابله کرد. خداوند دوباره اقدام به بازیابی نمود، ولی دشمن دوباره واکنش نشان داد. آه، اینجاست کشمکش! می‌بینید؟ نبرد اینجاست!

از شما تقاضا می‌کنم تا مقصود از این نبردها که در کتب عهد قدیم ثبت شده را در نظر بگیرید. آنها برای چه مقصودی می‌جنگیدند؟ باید ببینید که تمامی آن نبردها متمرکز به آن سرزمین بود. دشمن آمد تا به آن سرزمین تجاوز کند. سپس خداوند برای مردم خود و بازیابی آن سرزمین به جنگ درآمد. تمام نبردها در کتب عهد قدیم بخاطر این قطعه سرزمین بود.

## میزان تجربه ما از مسیح

این قطعه سرزمین چیست؟ هرگز فراموش نکنید، این سرزمین، مسیح شامل تمام است. نه فقط مسیح، بلکه مسیح شامل تمام. اگر من از شما بپرسم آیا مسیح را دارید، جواب خواهید داد، «آه، ستایش بر خداوند، او را دارم؛ مسیح را دارم!» ولی از شما سؤال می‌کنم چه

نوع از مسیح را دارید. بیم دارم که در تجربه خود فقط مسیح کوچکی داشته باشید، مسیحی ناچیز، نه آن مسیح شامل تمام را. بگذارید تا داستانی برایتان بگویم، یک داستان واقعی. مدت زیادی از نجات یافتنم نگذشته بود، کلام خدا را مطالعه می‌کردم و فهمیدم که برّهٔ فِصَح نمادی از مسیح بود. آه، وقتی این را دانستم، چقدر خداوند را ستایش کردم! بانگ زدم، «خداوندا، تو را می‌ستایم، تو آن برّه هستی؛ تو برای من آن برّه هستی!» ولی از شما می‌خواهم که برّه را با سرزمین مقایسه کنید. چه نوع مقایسه‌ای می‌توانید بین برّه‌ای کوچک و سرزمینی پهناور داشته باشید؟ آن برّه چیست؟ باید بگویید که آن مسیح است. ولی من به شما می‌گویم که آن مسیحی کوچک است. آن برّه، هدف خدا برای مردم خود نبود. خدا هرگز به آنان نگفت، «بسیار خوب، تا وقتی شما برّه را دارید، همان برایتان کافی است.» خیر. خدا به آنان چنین گفت که نیت او از دادن برّه به آنان این بود تا آنان را به آن سرزمین درآورد. فِصَح، برای آن سرزمین بود.

آیا شما مسیح را دارید؟ بله، مسیح را دارید. ولی چه نوع از مسیح را دارید، برّه‌ای یا سرزمینی؟ تمامی مردم اسرائیل، در آن روز فِصَح، در مصر برّه را خوردند، ولی متاسفم که بگویم، تعداد بسیار معدودی به آن سرزمین درآمدند. تعداد بسیار معدودی آن قطعه سرزمین را تصاحب کردند.

پس از آنکه نجات یافتنم، بعد از یک یا دو سال فهمیدم که آن چیزی که فرزندان اسرائیل در صحرا از آن برخوردار شدند، یعنی منّا، نیز نمادی از مسیح بود. بسیار مسرور بودم، گفتم، «خداوندا، تو غذای من هستی؛ تو نه تنها برای من آن برّه‌ای، بلکه منّای روزانه من نیز هستی.» ولی از شما می‌پرسم، آیا خدا مردم خود را از مصر درآورد تا در صحرا فقط از منّا لذت برند؟ خیر! مقصود، آن سرزمین است؛ هدف، آن سرزمین است. آیا شما از مسیح به عنوان آن سرزمین

مسرت می‌برید؟ شک دارم، و با جرأت می‌گویم که حتی شما هم شک دارید. می‌توانید بگویید که از آن برّه به عنوان فِصْح و از خداوند به عنوان مَنّای روزانه مسرت می‌برید، ولی کمتر کسی می‌تواند به واقع بگوید که از مسیح شامل تمام، به عنوان آن سرزمین، لذت می‌برد.

کلام در کولسیان فصل ۲ به ما می‌گوید که ما در مسیح ریشه داریم. حال از شما می‌خواهم ملاحظه کنید: اگر ما در مسیح ریشه داریم، پس مسیح برای ما چیست؟ بله، مسیح زمین است؛ مسیح خاک است. یک گیاه یا درخت در خاک، در زمین، ریشه می‌کند. پس به همچین، ما در مسیح ریشه کرده‌ایم. بیم دارم که شما هرگز درک نکرده باشید که مسیح همان خاک است، همان سرزمین برای شماست. شما گیاهی کوچک هستید که در این سرزمین که خود مسیح است ریشه کرده‌اید. باید اعتراف کنم که پنج یا شش سال قبل، من هرگز چنین فکری نداشتم. آنگاه کلام خدا را می‌خواندم و زمان بسیاری را در کتاب کولسیان صرف کردم؛ آن را بارها و بارها خواندم، ولی هرگز چنین نوری کسب نکردم. من هرگز نمی‌دانستم که مسیح خاک است، که او همان زمین من است. این را تا چند سال اخیر، که خدا چشمانم را گشود، ندیده بودم.

عمیقاً حس می‌کنم که بیشتر فرزندان خدا هنوز در مصر باقی مانده‌اند. آنها فقط فِصْح را تجربه کرده‌اند؛ آنها فقط از خداوند به عنوان برّه برخوردار شده‌اند. آنها با برّه نجات یافته‌اند، ولی از این دنیا رها نشده‌اند. بله، بعضی از مصر بیرون آمده‌اند، بعضی از دنیا رهایی یافته‌اند، ولی آنها هنوز در بیابان آواره‌اند. آنها از مسیح کمی بیشتر مسرت می‌برند؛ آنها از او به عنوان مَنّای روزانه خود برخوردارند. آنها می‌توانند ببالند که از مسیح به عنوان غذایشان برخوردارند و بسیار راضی هستند. ولی برادران و خواهران، آیا این کافی است؟ فکر می‌کنم وقتی ما آنها را که از مسیح به عنوان غذای روزانه خود برخوردار می‌شوند می‌بینیم، بسیار خوشحال می‌شویم. می‌گوییم،



«آه، ستایش بر خداوند، برادران و خواهرانی هستند که حقیقتاً از خداوند به عنوان منّای روزانه خود مسرت می‌برند!» ولی باید درک کنیم که این موقعیت، در مقایسه با مقصود نهایی خدا، بسیار ابتدایی است. مقصود خدا این نیست که ما از مسیح کمی مسرت بریم، بلکه مسیح باید برای ما آن شامل تمام باشد. به این آیه نگاه کنید: «پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمایید [گام بردارید]» (کولسیان ۲: ۶). او برای ما محور و قلمروی گام برداشتن است. او تنها مقداری غذا و آب نیست، بلکه قلمرو و سرزمینی است که می‌توانیم در آن راه برویم. ما باید در او راه برویم. او زمین ماست، او ملکوت ماست. در او گام بردارید.

معتقدم که این تصویر بسیار روشن است. در مصر برّه بود، در بیابان منّا بود، و در برابر مردم اسرائیل سرزمین کنعان قرار داشت، که آن هدف است؛ آن سرزمین، هدف خداست. ما باید بدان وارد شویم. آن سهم ماست. این هدیه‌ای شامل تمام از جانب خدا برای ماست. ما باید آن را به تصرف درآوریم. این سرزمین از آن ماست، ولی باید از آن مسرت بریم.

این روزها صحبت زیادی در مورد کلیسا و ابزار بدن مسیح کرده‌ایم. ولی من و شما باید درک کنیم که اگر قادر نباشیم مسیح را به عنوان آن که شامل تمام است تصاحب کرده و او را تجربه کنیم، واقعیت کلیسا هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد. من و شما باید درک کنیم که ما چون گیاهی که در خاک ریشه دارد، در مسیح ریشه کرده‌ایم؛ ولی باید مسیح را به عنوان همه چیزمان، نه تنها در کلام یا اصول، بلکه واقعاً و در عمل، تصاحب کنیم. باید درک کنیم که همان‌گونه که خاک برای گیاه همه چیز است، مسیح نیز برای ما همه چیز است. باید این مطلب را تا حدی درک کنیم که بتوانیم مسیح را تجربه کنیم. من و شما در این خاک ریشه کرده‌ایم، ولی این واقعیت را درک و تصاحب نمی‌کنیم. کولسیان به ما می‌گوید که در حالی که

ریشه کرده‌ایم، با دیگران در او [مسیح] در حال بنا گشتن هستیم. اگر تجربه‌ای از ریشه کردن در مسیح نداشته باشیم، چطور می‌توانیم با دیگران بنا شویم؟ به همین دلیل است که در میان مردم خدا، بنا سازی کلیسا تقریباً هیچ است. چطور می‌تواند معبد و شهری وجود داشته باشد وقتی مردم اسرائیل هنوز سرگردان در بیابان بسر می‌برند؟ این برای ایشان غیر ممکن بود، از آنجایی که آن سرزمین را در تصرف نداشتند. چگونه بنای واقعی کلیسا می‌تواند وجود داشته باشد؟ چگونه ابراز واقعی بدن مسیح می‌تواند وجود داشته باشد؟ تنها با درک و تجربه کردن مسیح به عنوان همه چیز است که این ممکن می‌شود. برادران و خواهران، باشد که خداوند چشمان ما را بگشاید.

### مقداری مثال‌های عملی

ما روز به روز کلمات زیادی را صحبت می‌کنیم. ولی آیا درک می‌کنید که همه کلمات ما باید مسیح باشد؟ آیا شما مسیح را صحبت می‌کنید؟ آیا شما مسیح را به عنوان کلمات خود بکار می‌برید؟ اگر چنین نیست، بیهوده صحبت می‌کنید. شاید برسید که منظور من چیست. منظور من این است: اگر نور دریافت کرده‌اید که ببینید در افکار خدا مسیح همه چیز است، روح القدس شما را به جایی هدایت خواهد نمود که دریابید حتی کلماتی که هر روز صحبت می‌کنید، باید مسیح باشد. شما عملکرد صلیب را بر دهان خویش و کلمات خویش خواهید پذیرفت. شما در صحبت کردن خود نوسازی می‌شوید. شما در تکلم خویش نوسازی می‌شوید. شما مسیح را تا حدی تجربه خواهید کرد که خواهید گفت: «خداوند، اگر آنچه می‌خواهم بگویم از تو نیست، آن را نخواهم گفت. من صلیب را بر دهان خود بکار می‌گیرم. من صلیب را برای صحبت کردن بکار می‌برم تا بتوانم توسط تو، در کلمات خود نوسازی شوم.»

اجازه دهید چند مثال دیگر بیاورم که چطور باید مسیح را به عنوان همه چیز بشناسیم. هر وقت می‌خواهیم چیزی بخوریم، فوراً

می‌باید در خود این موضوع ثبت شده را داشته باشیم که مسیح غذای واقعی ماست. باید بگوییم، «خداوندا، این غذای حقیقی من نیست؛ تو غذایی هستی که من توسط آن زندگی می‌کنم. انسان واقعاً نه توسط این غذا، بلکه توسط خود تو زندگی می‌کند. خداوندا، من وقت بیشتری را صرف خوردن تو خواهم کرد تا خوردن این غذا.» وقتی قصد استراحت کردن داریم باید بگوییم، «خداوندا، تو استراحت من هستی؛ تو استراحت واقعی من هستی!» هرآنچه را که بخواهیم انجام دهیم، از هرآنچه بخواهیم برخوردار شده و آن را تجربه کنیم، درک ما باید این باشد که مسیح همان چیز است.

خواهران، شما کسانی هستید که اغلب به خرید می‌روید. آیا هرگز اندیشیده‌اید که مسیح همان چیزی است که می‌خواهید بخرید؟ من معتقدم که تعداد معدودی از شما چنین اندیشه‌ای دارید. شاید پیامی در این مورد شنیده باشید که مسیح همه چیز برای ماست؛ شاید در جلسه سرودی با هلولیاه خوانده، ولی فوراً پس از آن همه چیز را فراموش کرده باشید. اگر از خداوند نور حقیقی دریافت کرده باشید، روح‌القدس هر روز از راهی عملی و قدم به قدم، مسیح را به شما نشان خواهد داد. او به شما نشان خواهد داد که هر چه را که در صدد خرید آن هستید، باید تصویری از مسیح باشد. شما تمایلی به پرداخت قیمت چیزی که خارج از مسیح باشد نخواهید داشت. خواهید گفت، «آرزوی من کسب مسیح است؛ من می‌خواهم مسیح بیشتری داشته باشم.» شما می‌توانید مسیح را در همه چیز بکار برید.

جوانان، وقتی قصد مطالعه دارید، می‌توانید بگویید، «خداوندا، تو کتاب من هستی. تو را می‌خوانم؛ تو را بیشتر از این کتاب‌ها مطالعه می‌کنم. من تو را در همین لحظه، در حالی که می‌خوانم، بکار می‌گیرم.»

سعی کنید هر روز بدین روش تمرین کنید. مسیح را به عنوان آن سرزمین برگزینید؛ او را به عنوان همه چیز برگزینید - نه تنها غذا، نه

تنها نور، نه تنها مسکن، بلکه به عنوان سرزمینی شامل تمام. باید درک کنید که مسیح برای شما یک شامل تمام است. باید تمرین کنید تا مسیح را تجربه کرده و او را در همه چیز بکار برید. سپس، معتقدم از شما چیزی حاصل می‌شود، و آن بنای کلیسا در ملکوت خدا، معبد و شهر خواهد بود. این مقصود خداست.

فصل دوم

## نیکویی آن سرزمین - وسعتش

خواندنی‌ها از کلام مقدس: تثنیه ۱۲: ۹؛ عبرانیان ۴: ۸، ۹، ۱۱؛ افسسیان ۳: ۱۷، ۱۸؛ فیلیپیان ۳: ۷، ۸، ۱۰، ۱۲-۱۴؛ خروج ۳: ۸؛ تثنیه ۲۵: ۴

ملاحظه کردیم که در کتب عهد قدیم، آن سرزمین با معبد و شهرش مرکز برنامه خداست. آنچه خدا طرح کرد تا بر روی این کره زمین انجام دهد، این بود که آن قطعه سرزمین با معبد و شهر بنا شده در آن را بدست آورد. آن معبد، مرکز حضور خداست، و آن شهر، مرکز اقتدار خداست. حضور خدا و اقتدار خدا تنها توسط معبد و شهر بنا شده بر روی آن قطعه سرزمین قابل درک است. باید از شما تقاضا کنم تا تمامی گزارش کتب عهد قدیم را بیشتر و بیشتر مورد ملاحظه قرار دهید. تمامی کتب عهد قدیم، با این قطعه سرزمین و معبد و شهر آن سر و کار دارد.

### نماد شامل تمام از مسیح

تاکنون دیده‌ایم که این سرزمین، نماد کامل، نماد شامل تمام از مسیح است. می‌دانیم که در کتب عهد قدیم نمادهای زیادی وجود دارد. می‌دانیم که برهه فصیح نمادی از مسیح است، و می‌دانیم که مَنّا نمادی از مسیح می‌باشد. مسکن با تمام اسباب و ظروف آن، و انواع هدایای قربانی نیز، نمادی از مسیح است. ولی میل دارم به شما

خاطر نشان کنم که بدون این قطعه سرزمین، هیچ نمادی شامل تمام از مسیح وجود ندارد. برّه فَصَح، مَنّا، یا حتی مسکن با همه چیزهای مربوط به آن، شامل تمام نیستند. انواع مختلف قربانی‌ها توسط خداوند مقرر شده بودند، ولی آنها فقط جوانب گوناگون مسیح را نشان می‌دادند. تنها آن سرزمین کنعان است که نماد کامل و شامل تمام از مسیح می‌باشد. ما همگی مسیح را به عنوان رهایی دهنده خویش پذیرفته‌ایم، این بسیار شگفت‌انگیز است! ولی باید بدانیم که مسیح به عنوان رهایی دهنده، آن شامل تمام نیست. در کلام خدا به ما گفته شده مسیح، همه و در همه است، مسیح همان شامل تمام است. همه چیز در او، و او در همه چیز است. در کتب عهد قدیم، هیچ نماد دیگری بجز سرزمین کنعان نیست که او را چنین نشان دهد.

منظور ما از واژه «شامل تمام» چیست؟ به ما گفته شده که مسیح نور است، ولی این شامل تمام نیست. به ما گفته شده که مسیح حیات ماست، ولی این نیز شامل تمام نیست. به ما گفته شده که مسیح غذا و آب حیات است، ولی حتی اینها نیز او را آن شامل تمام نمی‌سازد. مسیح همه و در همه است. مسیح تنها نور، حیات، غذا و آب حیات نیست، بلکه مسیح برای ما همه چیز است. هرآنچه احتیاج دارید، با هرآنچه در تماس هستید، هرآنچه را که به دست می‌آورید، هرآنچه را که از آن مسرت می‌برید و هرآنچه تجربه می‌کنید - تمام این چیزها باید مسیح باشد. برای ما مسیح آن شامل تمام است.

ما نه اصولی، بلکه خیلی عملی صحبت می‌کنیم. وقتی کاری انجام می‌دهید، وقتی از چیزی مسرت می‌برید، وقتی از چیزی برخوردار می‌شوید، باید فوراً مسیح را بکار برید. مثلاً اگر بر روی صندلی نشسته‌اید، آیا درک می‌کنید که آن صندلی واقعی نیست؟ آن هیچ چیزی بجز سایه یا تصویری که اشاره به مسیح دارد نیست. مسیح آن صندلی واقعی است. اگر شما مسیح را نداشته باشید، به این معنی است که در تمام زندگی خود هرگز صندلی نداشته‌اید. آسایش برای

شما وجود ندارد. چیزی ندارید که به آن تکیه کنید. آنچه دارید کاذب است، زیرا مسیح آن چیز واقعی است.

اجازه دهید چیزی بگویم که ممکن است به نظرتان غریب آید. گاهی وقتی عینکم را به چشم می‌زنم می‌گویم، «خداوندا، این عینک واقعی نیست؛ عینک واقعی من تو هستی. بدون تو، هیچ نمی‌توانم بینم. بدون تو، هیچ بینایی ندارم.» مسیح برای ما همه چیز است. اگر شما مسیح و راه تجربه کردن او را دارید، همه چیز دارید. اگر مسیح را ندارید و راه بکار بردن او و تجربه کردن او را از این طریق عملی نمی‌شناسید، هیچ چیز ندارید.

وقتی از پله‌ها بالا می‌روید، آیا درک می‌کنید که مسیح برای شما پله واقعی است؟ به شما گفته شده که مسیح آن راه است و بدون او راهی نیست. پس وقتی راه می‌روید و یا رانندگی می‌کنید، باید بگویید، «خداوندا، تو راه من هستی. بدون تو خداوندا، من راهی ندارم، راهی برای انجام کاری ندارم، راهی برای ادامه دادن ندارم، راهی برای آنکه یک شخص باشم ندارم.» مسیح برای ما همه چیز است؛ پس مسیح راه ماست.

طی سالیان خدمتم به خداوند در گذشته، بسیاری اوقات با مشکلات بین شوهر و همسرش برخورد داشته‌ام. بسیاری اوقات برادران نزد من آمده و گفته‌اند، «برادر لی، می‌توانید محبت کرده به من راه بهتری برای طرز برخورد با همسر من نشان دهید؟» جواب من این است: «برادر، راه بهتری نیست. راه بهتر خود مسیح است و خواهم گفت که بهترین راه خود مسیح است.» تقریباً هر وقت به این طریق جواب می‌دهم، مردم متوجه نمی‌شوند. همیشه می‌پرسند، «منظور شما از این گفته چیست؟» پس به آنها می‌گویم، «برادر، منظوم این است که مسیح بهترین طریق برای برخورد شما با همسر عزیزتان است.» گاهی مرا تحت فشار قرار می‌دهند تا به آنها بگویم چطور زندگی کنند، چطور با یکدیگر کنار آیند و چطور با همسرانشان

رفتار کنند. سپس به آنها می‌گویم، «برادر، من به وضوح گفتم که در رفتار با همسرتان، مسیح بهترین راه است. این بسیار ساده است. همه چیز را فراموش کنید. فقط در روح خود نزد خداوند بیایید تا تماسی شخصی با او برقرار کنید. نزد او آمده و به خداوند بگویید، «خداوند، تو حیات من هستی، تو راه من هستی، تو برای من همه چیز هستی. پس من باری دیگر نزد تو می‌آیم تا تو را به عنوان همه چیز برگزینم. من تو را به عنوان راه رفتار با همسرم برمی‌گزینم.» سپس مطمئن باشید که خواهید دانست. من نمی‌توانم به شما بگویم چه کنید، ولی خود خداوند راه شما خواهد بود. مرا باور کنید.»

خواهران مخصوصاً دوست دارند به جزئیات مسائل زناشویی خود بپردازند. آنها می‌گویند، «آه برادر، خواهش می‌کنم به من وقتی دهید و با من صبور باشید. اجازه دهید تمام داستان را برای شما بگویم.» به آنها می‌گویم، «خواهر، من صبر دارم؛ حاضرم تا به شما گوش فرا دهم. ولی به شما می‌گویم، همه اینها بی‌فایده است. هر چه بیشتر بگویید، هر چه بیشتر از این و آن به من بگویید، بیشتر در مشکل می‌افتید. ساده باشید. فقط زانو زده و در روح خود به خداوند چیزی بگویید. به من چیزی نگویید. این به این معنی نیست که من مایل نیستم شما را بشنوم، بلکه من نمی‌توانم هیچ راه بهتری را غیر از خود مسیح نشان دهم. شما باید باری دیگر با مسیح تماس بگیرید.» عاقبت بیشتر برادران و خواهران متقاعد شده‌اند و از راهی عملی به شناخت چیزی از مسیح رسیده‌اند. آنها نزد من آمده و گفته‌اند، «حالا می‌دانم که مسیح بهترین راه برای رفتار با خانمم است.»؛ «مسیح بهترین راه برای رفتار با شوهرم است.»

می‌بینید، این فقط یک عقیده یا یک نوع آموزش نیست. شما باید آن را تجربه کنید. شما باید مسیح را در زندگی روزمره خود بکار برید.

مردم اسرائیل از برّه فصّح و سپس از مَثا برای چهل سال روز به



روز بهره‌مند شدند، ولی هرگز کاملاً راضی نبودند. آنها مسیحی کوچک را بکار برده و تنها قسمتی کوچک از مسیح را تجربه کرده بودند. آنها راضی نبودند، تا وقتی که به سرزمین کنعان وارد شدند، در آنجا مسیح برای آنها همه چیز گشت و آنها کاملاً راضی شدند. وقتی وارد آن سرزمین شدند، آنچه می‌خوردند از آن سرزمین تامین می‌شد، آنچه می‌نوشیدند از آن سرزمین بود - تمام زندگی آنها از آن سرزمین تامین می‌شد. آن سرزمین برای آنان همه چیز بود. هیچ نماد دیگری در کتب عهد قدیم مثل سرزمین کنعان، این چنین شامل تمام نیست.

### آسایش برای مردم خدا

باید درک کنیم که چرا خدا گفت این سرزمین برای مردم او آرامی یا آسایش بود. برّه آن آسایش نبود. منّا آن آسایش نبود. ولی سرزمین آن آسایش هست. مردم اسرائیل از برّه فصّح بهره‌مند شدند، ولی به آسایش داخل نشدند. برای چهل سال هر روز از منّا مسرت بردند، ولی بازهم به آسایش داخل نشدند. ما می‌دانیم آسایش چیست. آسایش چیزی کامل و تمام عیار است. وقتی شما همه چیز دارید، آن وقت است که می‌توانید واقعاً آسایش داشته باشید. از آنجایی که برّه فصّح یک سهم کامل و تمام عیار برای مردم خدا نبود، آسایش نبود. آن تا حدودی خوب بود، ولی آن آسایش نبود. منّا هم از لحاظی خوب بود، ولی برای مردم خدا یک سهم پُر، تمام عیار و کامل نبود. تنها آن سرزمین، آسایش مردم خدا بود، زیرا آن سرزمین تکامل و تمامیت بود. در آن سرزمین شما همه چیز دارید؛ آن سرزمین شما را راضی خواهد کرد.

توسط عبرانیان ۳ و ۴، ما قادر خواهیم بود درک کنیم که آن سرزمین که برای مردم اسرائیل آسایش بود، نمادی از مسیح است. مسیح آسایش است، زیرا برای ما مسیح همه چیز است. بیشتر ما

هنوز در موقعیتی نیستیم که مسیح را به عنوان آن شامل تمام درک کنیم. ما تنها او را به عنوان نجات دهنده خود، رهایی دهنده خود، حیات خود و راه خود می‌شناسیم. تعداد بسیار کمی از ما مسیح را به عنوان همه چیز برای خود می‌شناسیم. آن سرزمین هدف، آن سرزمین مقصد، و آن سرزمین مقصود جاودانی خداست. تا زمانی که ما مسیح را به عنوان آن سرزمین درک نکنیم، در فقدانیم. باید ببینیم که خیلی بیش از آنچه ما تاکنون از مسیح تجربه کرده‌ایم وجود دارد. ما فقط تجربه کوچکی را از او داریم. امروز این موضوع بار قلبی بیشتری برای ماست. ایمان داریم که خداوند این موضوع را بازیابی خواهد نمود.

## نیکویی آن سرزمین

این قطعه سرزمین، در کتب عهد قدیم بارها «سرزمین نیکو» نامیده شده است. این واقعاً جالب توجه است. «من شما را به سرزمین نیکو خواهم آورد.» اگر به این توجه خاص نشان ندهید، حس می‌کنید که این فقط یک بیان متداول است. ما همیشه در حال گفتن اینکه چیزی نیک است هستیم؛ این عبارت بدون اینکه وابسته به هیچ مفهوم بخصوصی باشد، برای ما عبارتی متداول در گفتار روزمره گشته است. اما وقتی خدا می‌گوید که چیزی نیک است، باید به آن توجه کنیم. این مکانی معمولی نیست و او این را بارها و بارها گفته: سرزمین نیکو... سرزمین نیکو... سرزمین نیکو! این سرزمین می‌باید که واقعاً نیک باشد!

نیکویی این سرزمین چیست؟ از آنجایی که خداوند گفته که آن سرزمین نیک است، پس باید دید آن نیکویی چیست؟ در گذشته، بسیاری از ما توجه زیادی به این مطلب نداشتیم. ما فقط آن را به عنوان سرزمینی نیکو و بدون هیچ سؤالی در خصوص دلیل نیک بودنش، پذیرفته و کنار گذاشته‌ایم.

تعریف کامل از نیکویی این سرزمین تا حدی مشکل است. اول از همه، به ویژگی‌های نسبی آن اشاره خواهیم کرد، که شما آن را قبلاً خوانده‌اید. خروج ۳: ۸ می‌گوید، «و نزول کردم... تا ایشان را از آن زمین [مصر] به زمین نیکو و وسیع برآورم» سرزمینی بزرگ. به توصیه آقای داربی، بهتر است که ما کلمه «بزرگ» را «وسیع» ترجمه کنیم. آن سرزمینی نیکو و وسیع است. یعنی آن سرزمین، اول از همه، در وسعتش نیکوست.

متوجه هستید که وسعت چیست. ولی آیا می‌توانید وسعت این سرزمین را توصیف کنید؟ آیا می‌توانید حدود و پهناوری مسیح را به ما بگویید؟ به عبارتی دیگر، آیا می‌دانید مسیح چقدر بزرگ است؟ هر یک از ما مقیاس معینی دارد، ولی مقیاس مسیح چیست؟ پولس رسول این را در افسسیان ۳ به ما نشان می‌دهد. ابعاد مسیح، عرض و طول و بلندی و عمق هستند. آیا می‌توانید بگویید که آن عرض چقدر عریض، آن طول چقدر طویل، آن بلندی چقدر بلند، و آن عمق چقدر عمیق است؟ اگر از من بپرسید باید بگویم، «من نمی‌دانم. آن نامحدود است.» پهنای مسیح، پهنای عالم است. مسیح عرض، مسیح طول، مسیح بلندی و مسیح عمق تمامی عالم است. اگر عالم حدی دارد، آن حد می‌باید مسیح باشد. شما هرگز نمی‌توانید ابعاد مسیح را اندازه بگیرید. این اولین قلم از نیکویی آن سرزمین است. آن سرزمین به اندازه نامحدود مسیح نیکوست.

## بکار بردن وسعت مسیح

حال از شما می‌پرسم، چطور می‌توانید این وسعت را بکار برید؟ آیا می‌توانید ابعاد مسیح را بکار برید؟ آیا می‌توانید آن عرض، طول، بلندی و عمق را بکار برید؟ اجازه دهید توضیح دهم. روزی خواهری نزد من آمد و گفت: «برادر، شما خانواده مرا می‌شناسید. شما می‌دانید که شوهر من چنین و چنان شخصی است.» گفتم، «بله می‌دانم،

می‌دانم.» ادامه داد، «و می‌دانید که من پنج فرزند دارم و یکی دیگر هم در راه است، که شش خواهند بود. من هنوز جوانم، و می‌ترسم که شاید بعد از ششمی تعداد آنها بیشتر هم بشود. برادر، من راجع به این موضوع نگرانم.» سپس از او پرسیدم، «خواهر، آیا می‌دانی که مسیح چقدر بزرگ است؟» او گفت: «آه برادر، این سؤالی غریب است. من هرگز راجع به آن فکر نکرده بودم. منظور شما چیست؟» سپس او را بر آن داشتم که درک کند مسیحی را که او دریافت کرده، مسیحی نامحدود است. ولی عملاً، یاری دادن به دیگران در درک اینکه چقدر مسیح عظیم است آسان نیست. او گفت، «برادر، من می‌دانم که خداوند عظیم است؛ من این را به خوبی می‌دانم.» پس گفتم، «خواهر، من با مشکل شما خیلی خوب آشنایی دارم و خداوند را برای آنچه شما تاکنون تجربه کرده‌اید شکر می‌کنم. به من بگویید چگونه تا حالا دوام آورده‌اید، چطور همه این سال‌ها توانسته‌اید استوار بمانید؟» او جواب داد «آه، آن خداوند است! بدون خداوند هرگز ما نمی‌توانستیم این کار را انجام دهیم.» سپس گفتم، «خواهر، آیا فکر می‌کنی که خداوند اینقدر محدود است؟ اگر خداوند توانست در سال‌های قبل شما را با یک شوهر و پنج فرزند کمک کند، آیا نمی‌تواند شما را با یک یا دو فرزند بیشتر کمک کند؟ آیا خداوند اینقدر کوچک و محدود است؟» سپس او فهمید و اظهار داشت، «برادر، البته، خداوند نامحدود است، خداوند نامحدود است!» گفتم: «بسیار خوب، خواهر! تا وقتی بدانید که خداوند نامحدود است، کافی است. در آرامش باشید و تمام نگرانی‌های خود را به مسیح واگذارید. خداوند را به عنوان کمک نامحدود خود بکار برید.»

زمانی دیگر برادری نزد من آمد و گفت: «برادر، همسر من چنین و چنان شخصی است. من می‌ترسم که این موضوع بدتر و بدتر شود. من تا به حال قادر به تحمل بوده‌ام، ولی اگر اتفاقی دیگر روی دهد، می‌ترسم برای من بسیار گران باشد؛ من اختلال اعصاب پیدا خواهم

کرد. حتی فکر آن تحمل ناپذیر است.» سپس مثل صحبتیم با آن خواهر به او جواب دادم، «برادر، شما در طی سالیان قبل چطور توانستید این موضوع را اداره کنید؟» اظهار داشت، «آه، فقط توسط مسیح بود!» سپس پرسیدم، «برادر، آیا گمان می‌کنید که خداوند تا به این حد محدود است؟ اگر می‌خواهید او را از طریقی عظیم تجربه کنید، اگر می‌خواهید آن مسیح عظیم را تجربه کنید، باید آماده باشید تا با موقعیت‌های بدتری مواجه شوید.» نالید، «آه، درست از همین می‌ترسم. همین حالا به اندازه کافی بد هست، از خداوند می‌خواهم همین حالا تمامش کند!» به او گفتم، «خوب، اگر همین حد کافی است، شما فقط می‌توانید مسیح را تا به همین حد بشناسید، اما اگر مایلید تا تجربه بیشتری از مسیح کسب کنید، باید روز به روز آماده برخورد با موقعیتی بدتر باشید.»

آه، برادران، با تجربه شماس که شما می‌توانید وسعت و عظمت مسیح را درک کنید. آن نامحدود است. مسیح در نامحدود بودنش نیکوست.

## تفاوت بین نیکویی ما با نیکویی مسیح

روزی برادری نزد من آمده و گفت، «برای من قدری مشکل است تفاوت بین صبر و عشق خود، با صبر و عشق مسیح را بفهمم. صبر ما چیست و صبر مسیح کدام است؟ عشق ما چیست و عشق مسیح کدام است؟» پاسخ به آن سؤال آسان نبود. ادامه داد، «برادر، چطور بدانم که آیا کسی را با عشق خود دوست دارم یا با عشق مسیح؟» اندیشیدم و سپس به او گفتم، «اگر عشقی که شما به شخصی دارید از مسیح باشد، نامحدود است و هرگز فرسوده نمی‌شود. اگر عشقی که به دیگران دارید از خودتان باشد، مطمئن هستم که به پایان خواهد رسید و آن حدی خواهد داشت. امروز او را دوست خواهی داشت و فردا دوستش خواهی داشت؛ در این چیزها دوستش خواهی داشت، در آن چیزها

دوستش خواهی داشت. او را یک روز، روز بعد و روز سوم دوست خواهی داشت؛ این ماه، امسال و سال دیگر دوستش خواهی داشت. ولی مطمئن هستم که زمانی خواهد رسید که دیگر دوستش نخواهی داشت و عشقت فرسوده خواهد شد.»

در نیکویی انسان محدودیت وجود دارد، ولی نیکویی مسیح نهایت ندارد. اگر صبر شما حدی دارد، آن صبر از مسیح نیست. اگر با صبر مسیح صبور هستید، هر چه بیشتر با شما نادرست رفتار شود، صبورتر خواهید بود. این صبر هرگز فرسوده نمی‌شود. مسیح در نامحدود بودنش نیکوست؛ مسیح در وسعتش نیکوست. در هر چیز از او، محدودیت و تغییری وجود ندارد.

فکر می‌کنم همگی ما چیزی از مسائل بین زن و شوهر را تجربه کرده و یا دیده‌ایم. گاهی شوهری را دیده‌ام که به نظر می‌رسد همسرش را بسیار دوست دارد. همیشه می‌توانم پیش بینی کنم که پس از پنج سال این مرد همسرش را دوست نخواهد داشت؛ عشق او فرسوده خواهد شد. ولی عشق مسیح هرگز نمی‌تواند فرسوده شود. اگر شما همسرتان را با عشق مسیح دوست داشته باشید، آن عشق نامحدود است. اگر او را با عشق خود دوست بدارید، اطمینان دارم که هر چه امروز او را بیشتر دوست داشته باشید، فردا از او بیشتر متنفر خواهید بود. خداوند را ستایش باد، ما می‌توانیم دیگران را با عشق مسیح دوست داشته باشیم. می‌توانیم بگوییم، «خداوندا، این عشق من نیست، بلکه عشق توست، و عشق تو، خود توست. من دیگران را با خود تو دوست دارم، من دیگران را در خود تو دوست دارم و من دیگران را توسط خود تو دوست دارم. ابعاد عشقی که من با آن دیگران را دوست دارم، عرض، طول، بلندی و عمق مسیح است.»

آن قطعه زمین نیکوست. آن در وسعتش نیکوست. در مسیح محدودیتی نیست. آه، برادران، دوست ندارم بیش از این از خود

بگویم، ولی می‌توانم شهادت دهم که مسیحی که ما تجربه می‌کنیم نامحدود است. در طی سی سال اخیر آنچه برای من اتفاق افتاده همیشه رو به افزایش بوده است. بار مسئولیت کار خداوند، کلیساهای و همکاران همیشه روز به روز در حال افزایش بوده است. ولی خداوند را ستایش باد، با افزایش بار مسئولیت، من مسیح را بیشتر و بیشتر تجربه کرده‌ام. من درک کرده‌ام که مسیح هیچ‌گونه محدودیتی ندارد. هرگز نمی‌تواند مشکلی وجود داشته باشد که از مسیح بزرگتر باشد. هرگز شرایطی که او نتواند آن را بپوشاند وجود ندارد.

من دستمالی دارم که فقط تا حدودی بزرگ است - شاید دوازده اینچ در دوازده اینچ باشد. آن فقط می‌تواند سطح کوچکی را بپوشاند. آن هرگز نمی‌تواند تمام این اطاق را بپوشاند، چون بقدر کافی بزرگ نیست. ولی شما باید درک کنید که مسیح مانند تکه پارچه‌ای بدون محدودیت است. شما نمی‌توانید بگویید چقدر پهنا و چقدر درازا دارد. هیچ محدودیتی در او نیست. او می‌تواند هر چیز و همه چیز را بپوشاند. مهم نیست که مشکل چقدر عظیم باشد، مسیح می‌تواند آن را بپوشاند. مسیح در نامحدود بودنش نیکوست. مسیح در عرض، در طول، در بلندی و در عمقش نیکوست. مسیح چنین سرزمینی وسیع برای ماست تا در هر شرایطی او را تجربه کرده و از او مسرت بریم.





فصل سوم

## نیکویی آن سرزمین - فرازش

خواندنی‌ها از کلام مقدس: تثنیه ۳۲: ۱۳؛ حزقیال ۲۰: ۴۰-۴۲؛  
۳۴: ۱۳-۱۵؛ ۳۷: ۲۲؛ اعمال ۲: ۳۲-۳۳؛ افسسیان ۲: ۶؛ کولسیان ۳: ۱؛  
فیلیپیان ۳: ۱۰

دیدیم که آن سرزمین در وسعتش نیکوست. آن نیکوست چون وسیع است. حال باید چیزی بیشتر در مورد نیکویی آن سرزمین ببینیم. در کتاب مقدس به ما گفته شده که بلندی‌های زمین، در این سرزمین قرار دارد: «او را بر بلندی‌های زمین سوار کرد» (تثنیه ۳۲: ۱۳). پس این سرزمین به جهت فرازش نیز نیکوست.

### مسیح قیام و صعود کرده

بیشتر ما آگاهیم که سرزمین کنعان، سرزمینی بلند است. بلندی آن حداقل از ۲۰۰۰ تا ۴۰۰۰ پا بالای سطح دریا بوده و سرزمینی کوهستانی است. کتب تثنیه و حزقیال محتوی عبارات فراوانی است که به ما می‌گویند، سرزمین اسرائیل کشوری کوهستانی و بلند است.

این مشخص کننده چه نمادی از مسیح است؟ برای جواب دادن به این سؤال باید به نقشه نگاه کنیم. در یک سو از سرزمین کنعان، دریای بزرگ یا مدیترانه قرار دارد. در سوی دیگر، دریای مرده قرار دارد. پس در هر دو سوی این سرزمین، دریا وجود دارد. بر طبق نمادها در کتاب مقدس، دریاها نمایانگر مرگ هستند. این بدین معنی است که اطراف مسیح، چیزی به جز مرگ نبود! ولی از این

مرگ چیزی برخاست. مسیح از مرگ برخاست! پس سرزمین بلند، آن سرزمین بر فراز کوه‌ها، نماد مسیح قیام و صعود کرده است. مسیح از مرگ برخاست و به آسمانها صعود کرد. او آن کوه بلند است. مسیح آن سرزمین بلند بر کوه‌های اسرائیل است. جدا از او و خارج از او، چیزی به جز مرگ وجود ندارد.

وقتی روز پنطیکاست رسید، پطرس با یازده نفر پیا خاست. بیایید اوضاع آن روز را مورد نظر قرار دهیم. پطرس که یک ماهیگیر، مردی کوچک، کم‌رتبه و ظاهراً بی ارزش بود، در آنجا بود. ولی در آن روز وقتی با آن یازده نفر برخاست تا شهادت دهد و اعلام کند که عیسی رستاخیز کرده و به آسمانها صعود کرد، این مرد کوچک، در مقامی بالاتر از بالاترین رتبه‌ها بر روی زمین قرار داشت. مهمترین و والاترین مقام بر روی زمین، با پطرس و آنانی که با او ایستاده بودند قابل مقایسه نبود. چرا آنها چنین بلند مرتبه بودند؟ چطور ممکن است کسانی چون ایشان چنین سرفراز باشند؟ برای آن بود که در لحظه‌ای که آنان برای سخن گفتن از مسیح صعود کرده برخاستند، در مسیح صعود کرده قرار داشتند. آنان مردانی از این زمین نبودند؛ آنها مردانی از آسمانها بودند. با خواندن چند فصل اول از کتاب اعمال رسولان، شما درک خواهید کرد که پطرس، یوحنا و دیگر افراد همراه ایشان، مردمی بر فراز کوه، مردمی در آسمانها بودند. آنها بر همه چیز بر روی زمین برتری یافتند. کاهن اعظم، پادشاهان و حاکمان مردم، همه در زیر پای آنان قرار داشتند. به خاطر مسیح صعود کرده بود که آنها از بالاترین رتبه انسانی برتری یافتند، چون که در این مسیح صعود یافته قرار داشتند. آنها در مسیح گام بر می‌داشتند. آنها بر این کوه بلند، در این سرزمین بلند، زندگی می‌کردند.

آه، برادران و خواهران، مسیح تنها وسیع نیست، بلکه او از همه رفیع‌تر و والاتر است؛ او برترین است!

## تجربه مسیح صعود کرده

معتقدم که بیشتر ما بدین نحو تجاربی از مسیح داشته‌ایم. این تجارب کدامند؟ اجازه دهید کمی از تجارب خود را با شما در میان بگذارم.

در ۱۹۴۳، به خاطر کار خداوند، توسط پلیس ارتش ژاپن زندانی بودم. در آن زمان، ارتش ژاپن قسمت وسیعی از سرزمین اصلی چین را اشغال کرده بود و شهری که من در آن کار می‌کردم تحت اشغال آنها بود. در مدت زندانی بودنم، تقریباً هر روز صبح و بعد از ظهر مرا برای محاکمه می‌بردند. از ۹ صبح تا ۱۲ ظهر و از ۲:۳۰ تا ۶:۰۰ بعد از ظهر، در مقابل ایشان می‌ایستادم. نمی‌توانید تصور کنید که چه موقعیت وحشتناکی بود. هیچ کمکی بجز خداوند نداشتیم و هیچ راهی برای گرفتن کمک بجز دعا کردن نداشتیم. آنها مرا در زندان انفرادی قرار داده بودند، زیرا می‌ترسیدند که شاید حرفی از من به بیرون فرستاده شود. تمام مدت هیچ کاری بجز دعا کردن نداشتیم، ولی می‌توانم شهادت دهم که هر چه بیشتر دعا کردم، بیشتر حس کردم که در آسمانها هستم. من در زندان نبودم؛ من در آسمانها بودم. وقتی برای محاکمه نزد مامورین برده شدم، حس کردم خیلی از آنها بالاترم. من زیر دست آنها نبودم؛ مافوق آنها بودم. چرا؟ چون در آن صعود کرده قرار داشتم. زندان برایم هیچ، و مسیح برایم همه چیز بود. آه، برادران و خواهران، در بین تمامی تهدیدات ایشان، من در آسمانها زندگی می‌کردم.

پس از سه هفته از این نوع رفتارها، آنها نتوانستند هیچ خطایی در من بیابند. تنها قضاوتشان این بود که من شخصی خرافاتی هستم. گفتند: «آقای لی، شما با خدا تصاحب شده‌اید.» روزی مرا از زندان به بیرون خواندند تا مسخره‌ام کنند. پرسیدند، «به ما بگو کدام مهمتر است، خدا یا کشور؟» من به روش‌های آنها آگاه بودم. اگر می‌گفتم که کشور مهمتر است، مرا نه به عنوان شخصی خرافاتی، بلکه شخصی

وطن پرست قضاوت می کردند. قصد آنها این بود که تعیین کنند که آیا من وطن پرست هستم یا نه، آیا به کشور علاقه‌ای دارم یا نه. من درنگ کردم. آنها پرسیدند، «سریع، سریع به ما بگو!» هر چه بیشتر گفتند «سریع» من بیشتر درنگ کردم. بالاخره به آنها گفتم، «برای من خدا اول است.» سپس آنها گفتند، «بسیار خوب، بگذار امروز خدا به شما نان بدهد؛ ما به شما دیگر غذایی در زندان نخواهیم داد.» این نوعی دیگر از تهدید بود. من فقط به آنها لبخند زدم و به زندان باز گشتم.

بعد از مدت کوتاهی، یک جوان یونانی دستگیر شده و به زندان انداخته شد و پلیس ارتش فکر کرد که چون او هیچ رابطی در شهر ندارد، در مورد من قادر به هیچ‌گونه مراوده‌ای به بیرون نخواهد بود، و امن خواهد بود که ما را با هم در یک سلول قرار دهند. وقتی زمان شام رسید، سرباز ژاپنی که غذا پخش می‌کرد به سلول آمد. او نمی‌توانست چینی صحبت کند، پس توجه مرا جلب کرد و با تمسخر انگشتش را چند بار رو به بالا حرکت داد، یعنی او به من چیزی نمی‌دهد چون قرار است که خدا غذای مرا بدهد. او مقداری نان به آن جوان یونانی داد و مرا هیچ نداد و رفت. پس از اینکه او رفت، جوان یونانی با من سخن گفت و از وضع من پرسید؛ پس داستان را به او گفتم. سپس او گفت، «آه، آقای لی، من این غذا را نمی‌خورم، شما بخورید.» جواب دادم، «ولی این سهمیه شماست.» او گفت، «شما برای مسیح رنج می‌کشید. چرا من نباید در رنج شما شریک باشم؟» پس مرا متقاعد کرد که نان را بخورم و شیر را بنوشم.

روز بعد آنها مرا از زندان برای تمسخر دوباره بیرون آوردند. «آیا خدای تو غذا برایت تامین کرد؟» گفتم، «بله!» آنها نمی‌توانستند هیچ کاری با من بکنند. برداشت آنها این بود که من تنها فردی خرافاتی هستم که به هیچ چیزی به جز خدا علاقه‌ای ندارم. سپس

گفتند، «بسیار خوب، ما آرایشگری را خواهیم آورد که موهای شما را کوتاه کند و برای شما غذای خوب از رستوران می‌آوریم.»  
 آیا درک می‌کنید که این چگونه تجربه‌ای بود؟ این یک تجربه از مسیح صعود کرده بود. ما در آن کسی که صعود کرده قرار داریم. وقتی او را تجربه می‌کنیم، ما نیز با او صعود می‌کنیم. ما بالاتریم؛ همه چیز در زیر پاهای ماست.

نه‌چندی پس از آزاد شدنم از زندان، به طور سختی به بیماری سل مبتلا شدم. برای استراحت مطلق شش ماه در بستر بودم و دو سال و نیم برای بهبودی کامل، در فعالیت محدود بودم. در ظاهر، آن روزها براستی تاریک بود. ولی به شما می‌گویم، هر گاه دعا می‌کردم حس می‌کردم که در بستر نیستم، بلکه در آسمانها هستم. گرچه شدیداً مریض بودم، هنوز وقتی دعا می‌کردم حس می‌کردم که در بیماری نیستم، بلکه وراي آن و در آسمانها قرار دارم. نمی‌دانید آن روزها چه مسرتی در خداوند داشتم. زندانی کشیدن و محاکمه، سپس فقر و بیماری. اما خداوند را ستایش باد، مسیح صعود کرده راه من بود! مسیح متعال راه من به آسمانها بود.

برادران و خواهران، چطور می‌توانیم در آسمانها باشیم؟ فقط با بودن در مسیح. مسیح صعود کرده است. اکنون در این عالم، مسیح آن کوه بلند است. او آن سرزمین بلند است. ایمان دارم که اکنون بیشتر شما می‌فهمید که تجربهٔ مسیح صعود کرده چه معنایی دارد.

وقتی جوان بودم، رهسپار خدمت خداوند شدم. چقدر خدا را سپاسگزارم که تحت مشیت الهی خود، او مرا با دو یا سه همکار ارشد قرار داد. یکی از آنها برادر و اچمن نی بود. من کمک بسیاری از آنها دریافت کردم. روزی در طی مشارکت با یکی از آنان، که یک خواهر بود، وی به من گفت که چگونه چیزی از رستاخیز و صعود مسیح را تجربه کرده بود. آن زمان، حدود سی سال قبل، من مردی جوان بودم و نمی‌فهمیدم که رستاخیز و صعود مسیح با ما چه ارتباطی دارد. من

همه چیز را درباره رستاخیز و صعود می‌دانستم ولی در تجربه عملی، رستاخیز و صعود را نمی‌شناختم. این خواهر به من گفت که چطور او تجاربی در رستاخیز و صعود مسیح داشت. او گفت، «برادر، روزی من به مشکلی برخورددم. هیچ دلیلی که چرا باید من با چنین مشکلی برخورد کنم وجود نداشت، ولی به سراغم آمده بود.» گفت، «من نزد خداوند رفته و دعا کردم، خداوندا چه دلیلی برای این هست؟» خداوند جواب داد، «تا قدرت رستاخیز مرا بشناسی.» او به من گفت که تحت آن فشارها، آن مشکلات و آن سختی‌ها، چیزی از قدرت توانای رستاخیز مسیح آموخته بود. هیچ چیز قادر نبود که مانع او شود یا اینکه او را افسرده کند. هر چه بیشتر مشکل داشت، بیشتر آزاد می‌شد. سپس به من گفت که پس از مدتی، مشکلات جدی‌تری به سراغ او آمد. او دوباره نزد خداوند رفت و گفت، «خداوندا، این چیست؟» دوباره خداوند به او جواب داد، «فقط برای آن است تا قدرت رستاخیز مرا بشناسی.»

آه، وقتی به شهادت او گوش می‌دادم، حس کردم که هر دوی ما در آسمانها هستیم. نه تنها او آنجا بود، بلکه من نیز با او در آنجا بودم. این تجربه مسیح صعود کرده است. ما فراسوی همه چیز بوده و همه چیز زیر پاهای ماست. هیچ چیز نمی‌تواند ما را افسرده کند.

## بکار بردن مسیح صعود کرده

گاهی می‌گویید، «آه، خیلی افسرده‌ام!» می‌دانید این به چه معنی است؟ این یعنی تحت قدرت مرگ هستید. هرگاه در روح یا قلب خود حس افسردگی می‌کنید، یعنی تحت تهدید مرگ و تحت قدرت تاریکی هستید. باید بیاموزید چگونه مسیح، آن مسیح صعود کرده را در موقعیت خود بکار برید. باید فوراً با مسیح تماس بگیرید. باید بگویید، «من در هیچ وضعیتی با افسرده بودن موافق نیستم. من مسیح صعود کرده را دارم؛ من در آن مسیح صعود کرده هستم.»

باید به خداوند بگویید؛ باید با او تماس داشته باشید، هنگام تماس با او، رستاخیز خواهید کرد، صعود خواهید کرد، زیرا مسیحی که شما با او در تماس هستید، مسیحی است که به آسمانها صعود کرده. هنگام تماس با او، شما در کوههای بلند خواهید بود، نه در درّه‌ها. در بلندی‌ها خواهید بود، فراتر از سطح دریا. مشکل این است که هرگاه احساس افسردگی می‌کنید، مسیح را از یاد می‌برید؛ فراموش می‌کنید چنین مسیحی دارید که بالاتر از همه چیز صعود کرده است. او را بکار نمی‌بندید، نزد او نمی‌آیید و با او تماس نمی‌گیرید.

بسیاری اوقات برادران با افکاری پر از آشفتگی نزد من آمده‌اند. یکبار برادری در این وضع پیش من آمد و پس از مدتی صحبت با او، گفتم، «برادر، بیایید زانو بزنیم و دعا کنیم.» او جواب داد، «برادر لی، نمی‌توانم دعا کنم؛ افکارم مملو از آشفتگی است.» می‌ترسم که شما هم گاهی مانند این برادر باشید. وادار ساختن او به دعا کردن بی‌اندازه سخت بود. وقتی با چنین برادری مواجه می‌شوید، واقعاً نیاز به قوت دارید. گاهی شما تحت تاثیر قرار گرفته، از آنجایی که او نمی‌تواند دعا کند، شما نیز قادر به دعا کردن نخواهید بود. شما برخاسته خواهید گفت، «برادر، چه باید انجام دهیم؟» او آمده تا از شما بپرسد چه باید انجام دهد، و اکنون شما همان سؤال را دارید. بدون مسیح، هیچ راهی نیست. من آموخته‌ام که هر وقت با چنین موقعیتی روبرو می‌شوم، روح خود را بکار گیرم و در ایمان خویش تمرین کنم. خواهم گفت، «خداوندا، تو اینجایی. من با چنین موقعیتی موافق نیستم. دشمن را در بند کن! آن نفس زور آور را در بند کن! این برادر را آزاد کن! افکار او را آزاد بساز! او را به دعا وادار!» ما احتیاج به دعایی رزمنده داریم. ما باید بجنگیم. ستایش بر خداوند! هر وقت شما برای تماس با مسیح صعود کرده چنین دعا کنید، روح دیگران را آزاد ساخته، آنها را به آسمانها خواهید آورد. بسیاری مردم با

چنین دعایی آزاد شده و قادر گشته‌اند با اشک دعا کنند که، «خداوند، ستایش بر تو، ستایش بر تو! آزاد گشته‌ام!»

بردان و خواهران، چطور می‌توانید در نبرد درون خود بجنگید؟ من به شما خواهم گفت، تنها راه، بودن در مسیح صعود کرده است. در آسمانها با این مسیح صعود کرده، شما قادر خواهید بود تا بر ضد دشمن بجنگید؛ دشمن در زیر پاهای شما قرار خواهد داشت. وقتی توسط شیطان افسرده‌اید، وقتی در زیر پاهای او قرار گرفته‌اید، چطور خواهید توانست تا بر ضد او بجنگید؟ باید بدانید که در مسیح صعود کرده هستید. شما در آسمانها و در مسیح جای دارید.

بشنوید که حزقیال ۳۴: ۱۳-۱۵ به ما چه گفته است:

و ایشان را از میان قوم‌ها بیرون آورده، از کشورها جمع خواهم نمود. و به زمین خودشان درآورده، بر کوههای اسرائیل و در وادی‌ها و جمیع معمورات زمین ایشان را خواهم چرانید. ایشان را بر مرتع نیکو خواهم چرانید و آرامگاه ایشان بر کوههای بلند اسرائیل خواهد بود. و آنجا در آرامگاه نیکو و مرتع پرگیاه خواهند خوابید و بر کوههای اسرائیل خواهند چرید. خداوند یهوه می‌گوید که من گوسفندان خود را خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید.

در آن سرزمین بلند، بر کوههای اسرائیل، مردم خداوند از وادی‌ها برخوردار گشتند. وادی‌ها نشانگر نهرهای روح‌القدس است، آب زنده روح‌القدس. در مسیح صعود کرده، شما نهرهای آب زنده که در درونتان جاری است را حس خواهید کرد. گاهی در قلب و روحتان احساس خشکی دارید. دلیل این بسادگی آن است که شما مسیح صعود کرده را بکار نمی‌برید. با تمرین دادن ایمان و روحتان در بکار بردن مسیح صعود کرده بر وضعیت خود، فوراً در درون، جریان آن نهر حیات را حس خواهید کرد.

همچنین به ما گفته شده که بر فراز کوهها، مردم خداوند مراتع



نیکو، مراتع انبوه، برای تغذیه دارند. این چیست؟ این مسیح حیات است. مرتع، نمایانگر مسیح است که پُر از حیات است. شما راضی بوده و هرگز گرسنه نخواهید شد. هر وقت حس گرسنگی در روح داشته باشید، به این معنی است که تجربه‌ای از مسیح به عنوان کسی که صعود کرده، ندارید. اگر چنین مسیحی را در موقعیت خود بکار برید، فوراً احساس رضایت می‌کنید و چیزی برای تغذیه داشته و مراتع غنی مسیح را به عنوان تامین خود خواهید داشت.

علاوه بر این، در این سرزمین بلند، مکانی را برای آرامیدن با گله دارید. این آسایش است. آیا شما بی‌قرار هستید؟ با مسیح صعود کرده تماس بگیرید و او را بکار برید. در کوههای اسرائیل آسایش خواهید یافت.

شما آب زنده، مراتع انبوه و آغلی نیکو برای استراحت خواهید داشت. آشامیدنی پرطراوت، غذایی غنی و مقوی، و آسایش خواهید داشت. از آن بیشتر، خود خداوند شبان شما خواهد بود. همه اینها در مسیحی که صعود کرده تجربه خواهد شد. اگر ایمان خود را برای بکار بردن مسیح در تمامی موقعیت‌های خویش بکار گیرید، از تمام این چیزها بهره‌مند خواهید شد. شما خداوند را، نه تنها در دانش و تعالیم، بلکه از طریقی بسیار عملی و در زندگی روزمره تجربه خواهید کرد.

بعلاوه، به ما گفته شده که در سرزمین بلند کوههای اسرائیل، خداوند مردم خود را به عنوان عطر خوش قبول خواهد کرد. در آنجا، آنها خداوند را خدمت [عبادت] خواهند کرد، و خداوند با آنان خواهد بود. آنها نوبر هدایای خویش را به خداوند پیشکش خواهند کرد، و خداوند آنها را خواهد پذیرفت.

زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: در کوه مقدس من بر کوه بلند اسرائیل، تمام خاندان اسرائیل جمعاً در آنجا مرا عبادت [خدمت] خواهند کرد و در آنجا از ایشان راضی شده، ذبایح

جنبانیدنی شما و نوبر هدایای شما را با تمامی موقوفات شما خواهم طلبید. و چون شما را از اَمْتها بیرون آورم و شما را از زمین‌هایی که در آنها پراکنده شده‌اید جمع نمایم، آنگاه هدایای خوشبوی شما را از شما قبول خواهم کرد [شما را به عنوان عطر خوشبو خواهم پذیرفت] و به نظر اَمْتها در میان شما تقدیس کرده خواهم شد. و چون شما را به زمین اسرائیل، یعنی به زمینی که دربارهاش دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم، بیاورم؛ آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. (حزقیال ۲۰: ۴۰-۴۲)

این یعنی با تجربه از مسیح به عنوان آن کسی که صعود یافته، ما قادر خواهیم بود خداوند را خدمت یا عبادت کنیم. سپس توسط خداوند پذیرفته شده و با او مشارکتی عالی خواهیم داشت. همه اینها بستگی به تجربه ما از مسیح صعود یافته دارد.

### خدمت کردن در مسیح صعود یافته

بارها مردمی را ملاقات کرده‌ام که از من این سؤال را پرسیده‌اند: «برادر، فکر می‌کنید خدمت به خداوند آسان است یا سخت؟» همیشه همین‌گونه جواب می‌دهم: «بستگی دارد به اینکه آیا شما خداوند را در خودتان، یا اینکه در مسیح خدمت می‌کنید. اگر شما خداوند را در خودتان خدمت می‌کنید، بسیار مشکل است؛ اگر خداوند را در مسیح خدمت می‌کنید، بسیار آسان است. در مسیح، حتی زحمت کار شما برایتان بستر استراحت است. هر چه بیشتر در کار خداوند زحمت می‌کشید، بیشتر از آسایش خداوند مسرت می‌برید.»

برادر واچمن نی یکبار به من گفت، «هر وقت حس می‌کنید که کار شما برای خداوند باری سنگین است، باید به خداوند بگویید که آن را زمین خواهید گذاشت و بر روی آن چون بستری خواهید آرامید.» آیا متوجه هستید؟ خدمت به خداوند در مسیح صعود کرده چیزی نیست مگر نوعی آسایش یا استراحت. هر چه بیشتر زحمت

بکشید، بیشتر استراحت دارید. مسیح صعود کرده موجب تمام این تفاوت است. خدمت در مسیح حقیقتاً استراحت است.

در سال ۱۹۵۸ به دانمارک رفتم و با برادری ملاقات کردم که خادم تمام وقت بود. او دربارهٔ خدمت به خداوند بسیار آموخته بود. طی مدتی که در آنجا بودم، از من خواسته شد که چند سری از پیامها را در آن کنفرانس ارائه دهم. پس از آن او نزد من آمد و پرسید، «برادر لی، آیا نگرانید؟» گفتم، «برادر، چرا چنین سؤالی می‌کنید؟» جواب داد، «می‌دانم که شما بار قلبی سنگینی را متحمل می‌شوید. شما عهده‌دار تمام کار خداوند در خاور دور هستید. این همه همکار دارید و این همه کلیسا وجود دارد. این کاری عظیم است و باید مشکلات زیادی با آن همراه باشد! من دوست دارم بدانم که آیا شما نگران هستید یا خیر.» به او گفتم، «برادر، به چهرهٔ من بنگرید. آیا نگران بنظر می‌رسد؟» جواب داد، «برای همین است که نزد شما آمدم، فکر می‌کردم که شما باید متحمل بسیاری مشکلات و مسائل باشید؛ شما باید کسی باشید که همیشه نگران است، ولی وقتی به چهرهٔ شما می‌نگرم، هیچ اثری از آن نیست. به نظر می‌رسد که شما اصلاً نگرانی ندارید.» سپس به او گفتم، «برادر، ستایش بر خداوند، من هرگز نگران نیستم. این بسادگی به خاطر مسیح است. من در مسیحی که به آسمانها صعود کرده، هستم. من نمی‌دانم چطور نگران باشم، ولی می‌دانم که چطور او را ستایش کنم.»

خداوند را ستایش باد! مسیح را ستایش باد! من در مسیح هستم! مسیح سرزمین بلند من است! من در این سرزمین زندگی می‌کنم! من در این سرزمین بلند گام برمی‌دارم! تمامی مشکلات من، تمام مسائل من، تمام سختی‌های من و تمام بارهای من، در زیر پاهای من است. آنها جای استراحت من گشته‌اند. هر چه بیشتر مشکل داشته باشم، بیشتر از مسیح صعود کرده مسرت می‌برم. این تجربهٔ مسیح است.

شما نیز می‌توانید این تجربه را داشته باشید و هم‌اکنون دارای آن هستید. مسیح در شماست و شما در مسیح هستید. ولی متاسفم بگویم که شما بسیاری اوقات فراموش می‌کنید که مسیح را دارید. شما بسادگی او را فراموش می‌کنید؛ شما مسیح را در موقعیت خودتان بکار نمی‌برید. خواهش می‌کنم فکر نکنید که من یک نوع شخص بخصوص و عجیب و غریبی هستم. من خیلی معمولی هستم. من چون شما معمولی و ضعیف هستم. ولی آن راز را دارم. وقتی با مشکلی مواجه شوم، می‌گویم، «خداوندا، تو را ستایش می‌کنم، این برای من فرصتی دیگر است تا تو را تجربه کنم.»

مسیح را در موقعیت خود بکار برید. سپس مسیح را به عنوان آن که صعود کرده، تجربه خواهید کرد و خواهید دانست که شما نیز با او صعود کرده‌اید. در مسیح شما به آسمانها صعود کرده‌اید. آه، برادران و خواهران، او چه نجات دهنده‌ای است! او چه مسیحی برای ماست! چه نجاتی، چه رهایی! او مسیح زنده است که به آسمانها صعود کرده! ما باید مسیح را تا این وسعت درک کنیم. باید او را ستایش کنیم که او مسیح وسیع و او مسیح صعود کرده است.

## فصل چهارم

# نیکویی آن سرزمین - ثروت‌های کاوش ناپذیرش

(۱)

آب

خواندنی‌ها از کلام مقدس: تثیبه ۸: ۷؛ ۱۱: ۱۱، ۱۲؛ افسسیان ۳: ۸؛  
یوحنا ۴: ۱۴؛ ۷: ۳۷-۳۹؛ دوم قرنتیان ۶: ۸-۱۰؛ فیلیپیان ۴: ۱۲-۱۳

ما به مشاهده نیکویی آن سرزمین ادامه خواهیم داد. آن سرزمین از جهات بسیاری نیکوست. دیدیم که آن سرزمین در وسعت و فرازش نیکوست. حال به مطلبی می‌رسیم که از همه عظیم‌تر است - ثروت‌های کاوش ناپذیر آن سرزمین. آن سرزمین در ثروت‌های کاوش ناپذیرش نیکوست. آن در وسعت نیکوست، در فراز نیکوست، و در ثروت‌های کاوش ناپذیر نیکوست.

اول از همه اینکه آن سرزمین، از آب غنی است. آن در داشتن ثروت آب نیکوست. همگی ما می‌دانیم که آب چه اهمیتی در زندگی روزانه ما دارد. فکر می‌کنم همگی ما بتوانیم چند روزی را بدون غذا تحمل کنیم، ولی به سختی می‌توانیم یک روز را بدون نوشیدن آب سپری کنیم. ما تقریباً بیش از هر چیز دیگری به آب نیاز داریم. ما روز به روز به آب نیازمندیم. اگر شما فقط به من آب برای نوشیدن بدهید، می‌توانم برای سه روز از خوردن غذا خودداری کنم. ولی به سختی قادر خواهم بود که حتی برای یک روز از نوشیدن آب اجتناب کنم.

## سرچشمه‌ها، چشمه‌ها و نهرها

تثنيه می‌گوید که آن سرزمین از لحاظ آب نیکوست. به واژه‌های مختلفی که در تثنيه استفاده شده گوش دهید: «سرزمینی پر از نهرهای آب» - یعنی سرزمینی پر از آب‌های جاری - سرزمینی «از چشمه‌ها و سرچشمه‌ها» (۷: ۸). آیا متوجه تفاوت بین چشمه‌ها و سرچشمه‌ها هستید؟ ترجمه ج. ان. داربی می‌گوید که این سرزمینی است «از سرچشمه‌ها و آب‌های عمیق». اجازه دهید با مثال توضیح دهم: فرض کنیم که چاه آبی داریم. برای هر چاه آب، همیشه سرچشمه‌ای وجود دارد. در زیر هر چاه آب، سرچشمه‌ای از آب هست که چاه را پر می‌کند. آب از آن سرچشمه ناشی شده و چاه را پُر می‌کند و تبدیل به «چشمه» یا «آب‌های عمیق» می‌گردد. سپس، از این آب عمیق، نهری به بیرون جاری می‌گردد. پس شما سرچشمه، بعد آب عمیق یا چشمه، و سپس نهر را دارید.

سرچشمه، آب‌های عمیق و نهرها. برادران و خواهران، این آب‌ها به چه معناست؟ برای گرفتن جواب، می‌توانیم فوراً به کلام خداوند مراجعه کنیم. خداوند گفت آبی را که او عطا می‌کند، در ما چشمه‌آبی خواهد بود، چشمه‌ای که به سوی حیات جاودان می‌جوشد. این آب‌ها نمادهایی از انواع حیاتِ تامین‌کنندهٔ مسیح هستند. حیات مسیح به عنوان تامین‌کنندهٔ ما، درست مانند انواع گوناگون آب‌هاست.

خداوند به ما گفت که از درون وجود آنانی که به او ایمان دارند، نهری از آب زنده به بیرون جاری خواهد شد. این چیست؟ این تامین حیات مسیح به عنوان آب زنده است. اگر شما تجارب خود را به دقت بررسی کنید، خواهید دانست که مسیح از یک جهت وسیع و بی‌پایان، و از جهتی دیگر پُر فراز و در آسمانهاست. سپس، اگر آنها را درست زیر نظر قرار دهید، درک خواهید کرد که تامین حیات مسیح، همان آب زنده در درون شماست. بسیاری اوقات شما تشنه‌اید - نه

تشنه در بدن فیزیکی، بلکه تشنه در روح. وقتی تشنه‌ی خداوند هستید و با او تماس می‌گیرید، حس بخصوصی در درون خود دارید: احساس طراوت می‌کنید، حس می‌کنید آبیاری شده‌اید. وقتی تشنه هستید، بدین معنی است که روح شما، انسان درون شما، خشک است. ولی وقتی با خداوند عیسی تماس می‌گیرید، طولی نمی‌کشد که حس می‌کنید آبیاری شده‌اید و تشنگی شما بر طرف می‌شود. با این نوشیدنی، بیش از هر نوشیدنی فیزیکی، شما طراوت می‌یابید. سپس اگر با خداوند بیشتر و بیشتر و حتی لحظه به لحظه تماس بگیرید، حسی حتی بیش از آبیاری شدن خواهید داشت؛ نهی از درون شما به بیرون جریان خواهد یافت.

ممکن است پرسید که منظور من از گفتن اینکه نهی از درون شما به بیرون جریان می‌یابد چیست. آیا چنین تجربه‌ای ندارید؟ وقتی شما در انسان درونی خشک باشید، نزد خداوند آمده، با او تماس گرفته و پر از طراوت می‌شوید. سپس هر چه بیشتر با خداوند تماس بگیرید، نه تنها آبیاری، بلکه لبریز می‌شوید، شما پُر از آب می‌شوید. معتقدم اگر شما در آن لحظه با برادری مواجه شوید، خواهید گفت: «هللویاه!» این چیست؟ این همان نهی است که از درون شما به بیرون جاریست. سپس وقتی که به جلسه بیایید، پر طراوت و سرود خوان خواهید آمد. شما فوراً ستایش یا دعایی پیشکش خواهید کرد، که درست مانند نهر حیاتی از درون شما جاریست، و همگی برادران و خواهران با دعای شما آبیاری خواهند شد. می‌توانید به آنها بگویید، «برادران، این چقدر نیکوست! ولی این تنها یک نهر است. آیا می‌دانید که سرچشمه‌ای در درون من است، و نه تنها سرچشمه، بلکه چشمه‌ای از آب عمیق؟ من سرشار از آب هستم؛ برای همین است که چیزی جریان یافته.»

حالا می‌توانید بفهمید. ما یک سرچشمه، یک چشمه و یک نهر داریم. سرچشمه منشا، چشمه مخزن، و نهر، جریان جاری از آن

است. ما منشا، مخزن و جریان جاری از آن را داریم؛ سرچشمه، چشمه و نهر.

من معتقدم که شما تجاربی چند از این‌گونه دارید، ولی متاسفم که درک روحانی شما از اینها بسیار اندک است. شما نمی‌توانید آن را بر زبان آورید؛ شما قادر به ارائه ستایشی شایسته برای این سرچشمه حیات، این چشمه عمیق و این جریان جاری نیستید. آه، اگر این را می‌فهمیدید، باور دارم که ستایش‌هایتان برای خداوند در جلسات بسیار پیشرفت می‌کرد و می‌گفتید، «خداوندا، چقدر تو را می‌ستایم، سرچشمه‌ای درون من است! و از این سرچشمه، چشمه‌ای از آب عمیق وجود دارد! خداوندا، چقدر تو را شکر گویم، نه تنها سرچشمه و چشمه‌ای دارم، بلکه از این چشمه نهری جاریست؛ و نه فقط یک نهر، بلکه نهرهای بسیاری جاری‌اند! خداوندا، آن چقدر سیرابم می‌کند! چه طراوتی می‌بخشد! نهرهای زنده همیشه از درونم جاری‌اند و من اینجا هستم تا دیگران را آبیاری کنم.»

در این سرزمین نه تنها یک نهر، بلکه نهرهای بسیار است؛ نه فقط یک سرچشمه و یک چشمه، بلکه سرچشمه‌ها و چشمه‌های فراوان وجود دارد. این یعنی چه؟ گاهی وقتی که از مشکلات و آزمایش‌های سخت به ستوه می‌آیید، با خداوند تماس گرفته و چیزی از او دریافت می‌کنید. شما خداوند را به عنوان سرچشمه، به عنوان چشمه و به عنوان نهری، در آزمایش‌های خود تجربه می‌کنید. این چه نوع سرچشمه، چه نوع چشمه و چه نوع نهری است؟ آیا می‌توانید نامی به آنها دهید؟ من معتقدم که شما می‌توانید به آنها اسامی بسیاری دهید. گاهی او [خداوند] را به عنوان سرچشمه شادی تجربه می‌کنید، گاه به عنوان سرچشمه‌ای از آرامش و گاه به عنوان سرچشمه‌ای از راحتی. گاهی او را به عنوان چشمه‌ای از عشق، چشمه‌ای از فیض و چشمه‌ای از نور تجربه می‌کنید. زمانی دیگر، مسیح نهری از صبر، نهری از فروتنی و نهری از شکیبایی در شماست. پس ملاحظه می‌کنید



که سرچشمه‌های فراوان، چشمه‌های فراوان و نهرهای فراوانی وجود دارد. انواع فراوانی از فرآورده‌ها و تامین آسمانی وجود دارد.

از سال ۱۹۵۰، تقریباً هر سال برای بازدید به مانیل رفته و چند ماهی آنجا اقامت داشتم. در آنجا برادران همیشه مرا با خانواده‌ای که همه اعضای آن اشخاص مسن بودند منزل می‌دادند؛ به همین خاطر آنها در گفتگو با من احساس آزادی بیشتری داشتند تا جوانان. یک روز در سال ۱۹۵۳، پس از خدمتم در ارائه پیام، همگی از سالن جلسه به منزل آمدیم. یکی از خواهران مسن به من گفت، «برادر، لطف کرده به من بگویند چطور ممکن است شما چنین فراوان، سخن برای گفتن داشته باشید؟ حقیقت را بگویم، وقتی شما نخست در سال ۱۹۵۰ آمدید، من مبهوت آن پیامها شدم. فکر کردم که خدمتگزاری شما دفعه بعد ضعیف خواهد بود. ولی متوجه شدم که بار دوم که به اینجا آمدید، خدمتگزاری شما غنی‌تر بود؛ شما حتی چیز بیشتری برای ارائه کردن داشتید. بعد با خود گفتم، دفعه سوم او فرسوده خواهد شد؛ او چیزی برای گفتن نخواهد داشت. ولی در عین حیرتم، بار سوم که شما آمدید، خدمتگزاری شما حتی غنی‌تر از هر دو دفعه قبلی بود. حالا این دفعه چهارم است که برای دیدار آمده‌اید، و بعد از گوش کردن به پیام امشب شما، نمی‌توانم وصف کنم آن چقدر غنی است. می‌توانم خواهش کنم بگویند چطور شما همه این چیزها را برای صحبت کرن بدست می‌آورید؟»

می‌دانید به او چه جواب دادم؟ به او گفتم، «بسیار ساده است. در من نهری جاریست که به سرچشمه در آسمانها متصل است. شما هرگز نمی‌توانید این سرچشمه را فرسوده کنید. هر چه بیشتر این آب زنده به بیرون جاری شود، تامین تازه بیشتری به درون جاری می‌شود. هر چه من بیشتر صحبت کنم، سخن بیشتری برای گفتن دارم. اگر از صحبت کردن باز ایستم، جریان نهر هم باز می‌ایستد. این نهر همیشه جاریست.»

یکبار برادری نزد من آمده و پرسید، «برادر، چطور قادرید این همه چیز را در ذهن خود حفظ کنید؟ من متوجه شده‌ام که شما در هنگام ارائه خدمات پیامی خود هیچ‌گونه یادداشتی به همراه ندارید. چطور می‌توانید تمام اینها را به خاطر بسپارید؟» گفتم، «برادر، من ذهنی بسیار عالی ندارم. نمی‌توانم چیزهای زیادی را به خاطر بسپارم. ولی به شما می‌گویم، نه‌ری در درون من است که وقتی شروع به صحبت می‌کنم، جریان می‌یابد.» سپس پرسید، «چقدر در درونتان دارید؟» جواب دادم، «برادر، نمی‌دانم؛ نمی‌توانم بگویم. برای بیش از سی سال من هرگز فرسوده نشده‌ام. حتی برایم مشکل است که پیامی را تکرار کنم.» نه‌ری وجود دارد، نه‌ری از خدمتگزاری.

ولی این فقط یکی از نه‌رهای فراوان است: نه‌ری از حکمت، نه‌ری از ادراک، نه‌ری از نور، نه‌ری از عشق، نه‌ری از آسایش، نه‌ری از آرامش، نه‌ری از شادی، نه‌ری از دعا، نه‌ری از ستایش، وجود دارد. چند نه‌ر در درون شماست؟ من نمی‌دانم چند نه‌ر در درون من است، و نمی‌دانم چه مقدار در هر نه‌ر هست. اگر ما فقط ارتباط و تماس خود را با مسیح زنده ادامه دهیم، حقیقتاً حیرت‌آور است. ما می‌توانیم درست با همان جریان زنده، به دیگران محبت داشته باشیم. صبر ما چون نه‌ری همیشه در جریان بوده و دیگران را آبیاری می‌کنیم.

چه مسیح شگفت‌انگیزی داریم! چه منشا شگرفی داریم! از یک جهت، شما می‌بینید که او وسیع است. از جهتی دیگر، می‌بینید که او والا و پُر فراز است. از این جهت، او از آب غنی است.

## درّه‌ها و کوه‌ها

تثنیه می‌گوید که این آب‌ها از درّه‌ها و کوه‌ها جاریست. این به چه معناست؟ بدیهی است، بدون درّه‌ها و کوه‌ها، آبی جریان نخواهد داشت. اگر تمام سرزمین هموار باشد، هیچ جریان آبی وجود نخواهد داشت. درّه‌ها و کوه‌ها چه هستند؟

در دوم قرن‌تین ۶: ۸-۱۰، پولس چیزهای متغیر زیادی را ذکر می‌کند، درّه‌ها و کوه‌های بسیار:

به عزت و ذلت و بدنامی و نیکنامی، چون گمراه‌کنندگان و اینک راستگو هستیم؛ چون مجهول و اینک معروف؛ چون در حالت موت و اینک زنده هستیم؛ چون سیاست کرده شده، اما مقتول نی؛ چون محزون، ولی دائماً شادمان؛ چون فقیر و اینک بسیاری را دولتمند می‌سازیم؛ چون بی‌چیز، اما مالک همه چیز.

«عزت» یک کوه است؛ «ذلت» یک درّه است. «بدنامی» درّه‌ای است؛ «نیکنامی» کوهی است. «محزون» درّه‌ای است؛ «دائماً شادمان» کوهی است. «فقیر» درّه‌ای دیگر؛ «اینک بسیاری را دولتمند می‌سازیم» نه تنها کوه، بلکه کوهی بلند است. بعضی فکر کردند که پولس فریبکار است. ولی او «چون گمراه‌کننده و اینک راستگو» بود؛ با آن درّه، کوهی وجود داشت. در این آیه‌ها، حداقل نه جفت وجود دارد، نه درّه و نه کوه. اینها اماکنی هستند که در آنها، آب می‌تواند جاری شود.

اگر شما فردی بدون کوه‌ها و درّه‌ها هستید، اگر زندگی شما فقط هموار است، من اطمینان دارم که در درون شما آبی جاری نخواهد بود. هر چه بیشتر رنج برید، بیشتر جریان جاری را خواهید داشت. هر چه بیشتر تحقیر شده باشید، هر چه بیشتر شایعه بد در مورد شما منتشر شود، آب بیشتری جریان خواهد یافت.

چندین بار در سالهای گذشته، شایعات بدی در مورد من منتشر شد. چندین بار مردم نزد من آمده و گفتند «برادر، موضوعی هست که من مایل نیستم در موردش صحبت کنم.» هر وقت مردم اینطور صحبت می‌کنند، آن در مورد شایعه بدی است. وقتی این را می‌شنوم، خداوند را ستایش می‌کنم. می‌گویم، «خداوند، تو را ستایش می‌کنم، این درّه دیگری است؛ درّه دیگری برای جاری شدن جریانی بیشتر از

درون.» من لقب‌های متعددی دریافت کرده‌ام. اخیراً با لقب «قوی‌ترین مُبلغ» در مورد بخصوصی، مورد استهزا قرار گرفتم. به من این لقب «محرمانه» داده شد و همه نوع گزارش‌های شریانه انتشار یافت. ولی ستایش بر خداوند، هر وقت درّه‌ای هست، باید کوهی وجود داشته باشد. این حتمی است. من از گزارش شریانه نمی‌ترسم. می‌دانم که پس از گزارش شریانه، گزارش خوب خواهد بود. آب زنده در درّه‌ها و کوه‌ها جاری است. آه، حیات مسیح چنان شگفت‌انگیز است که در بیان نمی‌گنجد!

هر وقت خدا غمی را برای شما مقدر می‌نماید، مطمئن باشید که مسرتی را به دنبال خواهد داشت. «چون محزون، ولی دائماً شادمان.» «چون فقیر، و اینک بسیاری را دولتمند می‌سازیم.» «چون بی‌چیز، اما مالک همه چیز.» همه اینها درّه‌ها و کوه‌ها هستند. پولس رسول می‌گوید، «آموخته‌ام، ذلت و دولتمندی را.» (فیلیپیان ۴: ۱۱-۱۲). او آن راز را آموخت. او می‌دانست چطور سیر باشد و چطور گرسنه باشد. آن راز چیست؟ آه، آن راز این است که خود مسیح، در درون جریان دارد! من آموخته‌ام، من تعلیم گرفته‌ام، من پیشقدم شده‌ام. من مسیح زنده را که در درون من است می‌شناسم.

تمام درّه‌ها تجاربی از صلیب، تجاربی از مرگ مسیح، هستند و تمام کوه‌ها تجاربی از رستاخیز خداوند هستند. درّه صلیب است، و کوه رستاخیز. ما باید کسانی باشیم که مقداری رنج و درّه دارند، ولی همچنان همیشه بر کوه‌ها بوده و در تجربه رستاخیز بسر می‌برند. وقتی درّه‌ای وجود دارد، کوهی وجود دارد. وقتی مرگ بر صلیب را تجربه می‌کنید، رستاخیز را تجربه خواهید کرد. آب‌های حیات از تمام این تجارب جاری خواهد بود.

بیاید تا به این قطعه در تثنیه ۸: ۷ قدری دقیق‌تر بنگریم. آنجا می‌گوید که آب «در درّه‌ها و کوه‌ها جاریست.» نمی‌گوید در کوه‌ها و درّه‌ها، بلکه در درّه‌ها و کوه‌ها. نخست در درّه‌ها، سپس در کوه‌ها.

چرا؟ زیرا اولین جایی که شما آب جاری را لمس می‌کنید، در درّه‌هاست. سپس، اگر آن نهر را تا به مبدا آن رو به بالا تعقیب کنید، سرچشمه آن را در کوه‌ها خواهید یافت. نهر در درّه است، ولی سرچشمه آن در کوه‌هاست. اگر چیزی داشته باشید که از درون شما برای آبیاری دیگران جاری باشد، باید در درّه‌ها باشید.

هیچگاه داستانی را که در جوانی شنیدم فراموش نمی‌کنم. این داستان کمک بزرگی به من کرد. همسر یکی از خادمین خداوند، در سنین جوانی فوت کرد و هشت کودک از خود بجا گذاشت. او نیز بسیار جوان بود و این امتحان سخت برای وی آزمایشی سوزان بود. او در خلال رنجی که برد، چیزی آموخت. چند سال بعد، روزی، برادری همسر خود را از دست داد و از وی نیز چند کودک به جا ماند. هیچ‌کس نمی‌توانست این برادر را تسکین دهد؛ او بی‌اندازه از مرگ همسرش افسرده بود. سپس آن خادم خداوند به دیدارش آمد. به محض رسیدنش، آن برادر افسرده به او گفت، «برادر، چه تسکین و طراوتی یافتم! شما همسران را از دست دادید، در حالی که هشت کودک بجا مانده بود. من هم همسرم را از دست دادم، ولی فقط چهار کودک بجا مانده. چیزی از شما به بیرون جاریست که مرا طراوت و تسکین می‌بخشد.»

اگر بتوانید در اوقات رنج و آزمایش مسیح را تجربه کنید، چقدر بیشتر دارای جریان جاری به دیگران خواهید بود! چقدر پر برکت دیگران را آبیاری خواهید نمود! در وقت آرامش و روزهای خوش نیست که قادرید چنین کنید، بلکه در روزهای غم، در روزهای بیماری و در روزهای مصیبت است. با تجربه شما از مسیح در این اوقات است، که شما می‌توانید جهت آبیاری دیگران، دارای آن جریان زنده باشید. هر موقعیتی از مرگ می‌تواند جریانی عظیم‌تر از آب طراوت‌بخش جاری سازد. نه تنها کوه‌ها، بلکه درّه‌ها؛ نه تنها درّه‌ها، بلکه کوه‌ها. ما به تجارب بسیاری از مرگ خداوند، و به تجارب

بسیاری از رستاخیز خداوند نیاز داریم؛ سپس پُر از سرچشمه‌ها، چشمه‌ها و نهرها خواهیم شد.

اینها واقعاً آیه‌های شیرینی هستند. این سرزمینی نیکوست؛ سرزمینی از جویبارها، سرچشمه‌ها و آب‌های عمیق، که در درّه‌ها و کوه‌ها جاری‌اند. این است با عزت و ذلت، با بدنامی و نیکنامی، چون گمراه کننده و اینک راستگو، چون مجهول و اینک معروف، چون مرده و اینک زنده، چون محزون ولی دائماً شادمان، چون فقیر و اینک بسیاری را دولت‌مند می‌سازیم، چون بی‌چیز اما مالک همه چیز. در انواع رنجها سعی کنید مسیح را تجربه کرده و بکار گیرید؛ آنگاه شما دارای چیزی خواهید بود که نه تنها خود شما را طراوت می‌بخشد، بلکه از شما جاری شده و دیگران را، آبیاری می‌کند. این تنها یک رقم از ثروتهای کاوش ناپذیر مسیح، آن سرزمین نیکو، است. آن سرزمین در ثروت آب نیکوست: یعنی در جویبارها، در سرچشمه‌ها و در آب‌های عمیقی که در درّه‌ها و کوهها جاریست.

### چشمان خداوند

تمام این آب‌ها از کجا می‌آیند؟ این آب‌ها در درّه‌ها و کوه‌ها جاری‌اند. درّه‌ها و کوه‌ها این آب‌ها را از کجا می‌گیرند؟ تثنیه ۱۱: ۱۱-۱۲ می‌گوید این سرزمین «از بارش آسمان آب می‌نوشد.» پس کوه‌ها و درّه‌ها منشا نیستند. آسمان منشا است! تمامی آب‌های زنده، تمامی نهرها، از آسمان می‌آیند. منشا، آسمان است. چرا از آسمان می‌آید؟ در همین عبارت به ما گفته شده این سرزمین، سرزمینی است که خداوند در پی آن است: «زمینی است که یهوه خدایت بر آن التفات دارد [عبرانی - در پی آن است].» خدا در پی این قطعه سرزمین نیکوست. «و چشمان یهوه خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است.» آه، می‌توانید درک کنید، وقتی با مسیح تماس می‌گیرید، وقتی از مسیح مسرت برده و او را تجربه می‌کنید تا حیات او از درون

شما به بیرون جریان یابد، چه حس عمیقی از حضور خدا خواهید داشت! حضور خدا برایتان واقعی خواهد بود. پی خواهید برد که شما کسی هستید که خدا در پی اوست، کسی که خدا بر او التفات دارد. شما چشمان خدا را که از آغاز سال تا به پایان سال بر شماست تجربه خواهید کرد، تنها به این دلیل که شما در مسیح هستید، از او مسرت برده و مسیح را تجربه می‌کنید. چون شما عملاً با مسیح پیوند خورده‌اید، نه تنها مسیح را به عنوان آب زنده تجربه خواهید کرد، بلکه از حضور خدا مسرت خواهید برد. چشمان خدا دائماً بر شما خواهد بود. آنچه خدا در پی آن است، این قطعه سرزمین نیکوست. شما باید در این سرزمین نیکو زندگی کنید و از ثروتهایش مسرت برید؛ سپس حضور خدا و چشمان خدا را کسب خواهید کرد.

وقتی شما از من خشنود نباشید، چشمان خود را از من بر می‌گردانید. خدا نیز چنین می‌کند. ولی وقتی از مسیح به عنوان چنین سرزمینی مسرت می‌برید، چشمان خدا از آغاز تا به پایان بر شما خواهد بود؛ شما از حضور خدا دائماً مسرت خواهید برد. حضور خدا با شما خواهد بود چون شما مسیح را به عنوان آب زنده تجربه می‌کنید، چون شما در آن سرزمین نیکو هستید.

آن سرزمین از آب‌ها غنی است. آن سرزمینی از آب جویبارها، سرچشمه‌ها و آب‌های عمیق است که در درّه‌ها و کوه‌ها جاری است.





## فصل پنجم

# نیکویی آن سرزمین - ثروت‌های کاوش ناپذیرش

(۲)

## غذا (۱)

خواندنی‌ها از کلام مقدس: تثیبه ۸: ۸-۱۰؛ ۳۲: ۱۳-۱۴؛ اعداد ۱۳: ۲۳، ۲۷؛ ۱۴: ۷-۸؛ داوران ۹: ۹، ۱۱، ۱۳؛ زکریا ۴: ۱۱، ۱۴؛ یوشع ۶: ۷-۱۴؛ یوحنا ۱۲: ۲۴؛ ۶: ۹، ۱۳؛ ۱۵: ۵

دیدیم که در کتب عهد قدیم نمادهای بسیاری از مسیح وجود دارد، ولی تنها یکی از آنها نمادی شامل تمام از مسیح است، یعنی سرزمین کنعان. به این سرزمین، مکرراً به عنوان سرزمین نیکو اشاره شده است. خداوند آن را بارها «سرزمینی نیکو» و یکبار «سرزمینی فوق‌العاده نیکو» خوانده است. ملاحظه کردیم که این سرزمین از بسیاری جهات، چون وسعت، فراز و ثروت‌های کاوش‌ناپذیرش، بسیار نیکوست. دیدیم که آن از جهت آب چقدر غنی است، و حالا ثروت‌هایش را در انواع مختلف غذا خواهیم دید.

خداوند در انجیل یوحنا گفت که او به ما آب زنده خواهد داد، و در همین انجیل به ما گفت که او نان حیات از آسمان است. او نه تنها به ما آب زنده می‌دهد، بلکه او نان حیات نیز هست. چیزی که برای نوشیدن است، همیشه به همراه غذاست. اگر من شما را به

صرف غذا دعوت کنم، به شما چیزی برای نوشیدن و همچنین چیزی برای خوردن خواهم داد. غذا و نوشیدنی همیشه با هم می‌آیند. حالا می‌توانید درک کنید که چرا تثنیه فصل ۸ چنین ترتیبی دارد. آن اول از آب سخن می‌گوید، چندین نوع آب - سرچشمه‌ها، چشمه‌ها و نهرها. آب‌ها نه تنها در مراحل، بلکه در انواع مختلف، چون انواع سرچشمه‌ها، چشمه‌ها و نهرها نیز متفاوتند. تمام اینها را تاکنون ملاحظه کرده‌ایم. سپس، بلافاصله بعد از صحبت از آب‌های این سرزمین، کتاب تثنیه در مورد غذا صحبت می‌کند.

## هفت نوع غذا

مطالب مربوط به غذا جزئیات بسیاری دارد. بیایید به آیه ۸ در تثنیه ۸ نگاه کنیم:

زمینی که پر از گندم و جو و مویا تاک و انجیر و انار باشد، زمینی که پر از زیتون زیت [درخت زیتون] و عسل است. در این آیه، شش قلم غذا وجود دارد که همگی متعلق به قلمرو نباتی هستند، و هفتمی، که به راستی خاص است - یعنی عسل. به نظر می‌رسد عسل بخشی به قلمرو حیوانی، و بخشی به قلمرو گیاهی تعلق دارد؛ چون عسل توسط زنبور تولید می‌شود، مخلوطی از هر دو قلمرو در آن وجود دارد. بیایید اقلام مختلف را نام ببریم: گندم، جو، تاک، درختان انجیر، انارها، درختان زیتون و عسل. درخت اول، تاک، شراب تولید می‌کند. درخت آخر، زیتون، روغن تولید می‌کند. پس ما شراب و روغن داریم. درخت دوم، انجیر تولید می‌کند؛ مردم عبرانی انجیر را به عنوان غذا مصرف می‌کردند. درخت سوم، انار، میوه‌ای زیبا و سرشار از حیات تولید می‌کند. پس ما چهار نوع درخت داریم - تاک، انجیر، انار و زیتون - و همچنین دو نوع دانه داریم، گندم و جو.

معنی همه این چیزها چیست؟ پیدا کردن آیه‌ای که به ما معنی گندم را بگوید بسیار آسان است. یوحنا ۱۲: ۲۴ به ما می‌گوید که خود

خداوند دانه گندم است. پس گندم به وضوح نشانگر خود خداوند عیسی است. پس جو نشانگر چیست؟ جو نیز نشانگر مسیح است. می‌دانم که شما مطمئن هستید تا که چه چیزی را نشان می‌دهد. خداوند عیسی گفت که او تاک حقیقی است. خود خداوند آن تاک است. پس درخت انجیر چه کسی را نشان می‌دهد؟ بدون شک، آن باز هم مسیح است. درخت زیتون نیز بی شک مسیح است. گندم، جو، تاک، درخت انجیر، انار و درخت زیتون، همگی نشانگر مسیح هستند. ولی چه جنبه‌ای از مسیح توسط این اقلام نشان داده شده؟ لازم است که برای ملاحظه دقیق این موضوع، قدری وقت صرف کنیم.

## گندم و جو

آه، باید خداوند را برای کلامش پرستش کنیم! او گندم، نه جو یا تاک، را اول قرار داد. گندم چه جنبه‌ای از مسیح را نشان می‌دهد؟ از یوحنا ۱۲: ۲۴ می‌توان دید که خداوند دانه گندم است، که برای مردن و دفن شدن در خاک افتاد. گندم نشانگر مسیح جسم پوشیده است. مسیح، خدا در جسم به عنوان انسان است تا در خاک افتاده و دفن گردد. این گندم است، نماد مسیح که جسم پوشیده، مسیح که مُرد، و مسیح که دفن شد.

پس جو نشانگر چیست؟ جو نشانگر مسیح رستاخیز کرده است! گندم اشاره به جسم شدن، مرگ و دفن او دارد، و به دنبال آن جو، اشاره به رستاخیز او، مسیح برخاسته از مرگ، دارد. چطور می‌توانیم این را ثابت کنیم؟ در سرزمین کنعان، محصول جو از تمام غلات زودتر رسیده می‌شود، و اولین در بین تمام غلات است. در لایوان ۲۳: ۱۰ خداوند می‌گوید، «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که به شما می‌دهم داخل شوید و محصول آن را درو کنید، آنگاه بافه نوبر خود را نزد کاهن بیاورید.» وقتی زمان درو می‌رسید، میوه‌های نوبر محصول درو باید به خداوند اهدا می‌شد، و مشخصاً جو اولین و نوبر محصولات بود. حال باید اول قرن‌تین ۱۵: ۲۰ را

بخوانیم: «لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نویر خوابیدگان است.» همه شاگردان کتاب مقدس تشخیص می‌دهند که نویرِ محصول درو، نشانگر مسیح به عنوان نویرِ رستاخیز است. به همین دلیل می‌توانیم ثابت کنیم که جو، نشانگر رستاخیز مسیح است.

گندم نشانگر مسیح جسم شده، مصلوب شده و دفن شده است. جو نشان دهنده رستاخیز مسیح است. این دو نوع دانه، نشانگر دو جنبه از مسیح هستند، یعنی آمدن او و رفتن او. آنها نشانگر پایین آمدن مسیح برای گندم بودن، و بالا رفتن مسیح برای جو بودن هستند. شما باید به این دو مطلب توجه کامل داشته باشید. آیا مسیح را به عنوان گندم تجربه کرده‌اید؟ و آیا هرگز مسیح را به عنوان جو تجربه کرده‌اید؟ چه نوع تجربه‌ای از مسیح، گندم است؟ و چه نوع تجربه‌ای از مسیح، جو است؟

وقتی مسیح پنج هزار نفر را غذا داد، آنها را با پنج قرص نان تهیه شده از جو غذا داد. بسیاری با این معجزه پنج قرص نان آشنایی دارند، ولی عده کمی آگاهند که آن نانها، قرص‌های نان جو بودند. این کلام خدا واقعاً شگفت‌انگیز است. اگر آنها قرص‌های نان گندم بودند، یک جای کار غلط می‌بود. ولی آنها گندم نبودند؛ آنها قرص‌های نان جو بودند. به عنوان نان جو، آنها توانستند پنج هزار تن را غذا دهند، و دوازده سبد از خورده‌های نان اضافه آمد. این رستاخیز است. مسیح تنها در رستاخیز است که می‌تواند برای ما دولتمند باشد. او در جسم خود بسیار محدود است، ولی در رستاخیز بسیار دولتمند است. به عنوان مسیح برخاسته از مرگ، در او هیچ محدودیتی نیست. به عنوان مسیح جسم شده، او فقط یک دانه بود، یک ناصری خُرد، یک نجار ساده؛ اما وقتی به رستاخیز رسید، نامحدود بود، و زمان و مکان و چیزهای مادی دیگر قادر نبودند او را محدود کنند. فقط پنج قرص نان موجود بود، ولی در عمل، تعداد قرص‌های نان بی حساب بود. یعنی برای تغذیه پنج هزار نفر، بدون شمردن زنان و کودکان، آن چند قرص نان کافی بود؛ و باقیمانده نانها - دوازده سبد پُر - حتی بیشتر

از آن پنج نان اولیه بود. این جو است. این مسیح در رستاخیزش است. مسیح در رستاخیز خود هرگز نمی‌تواند محدود باشد.

## تجربه گندم

هدف من این نیست که به شما تنها تعلیمات عقیدتی بدهم. بار قلبی من بر این نیست. آنچه می‌خواهم به آن بپردازم، تجربه‌ای از گندم و تجربه‌ای از جو است. بیایید تجربه گندم را ملاحظه کنیم. برادران و خواهران، وقتی شما بنا به حاکمیت خداوند، در شرایطی که در آن محدود و تحت فشار هستید قرار گرفتید، قادر خواهید بود که خداوند را به عنوان گندم تجربه کنید. وقتی در آن شرایط محدود و فشار، با خداوند تماس بگیرید، او برای شما درست همان دانه گندم خواهد بود. به محض تماس با او، شما از شرایط و محدودیت خود کاملاً راضی خواهید بود. آه، آن دانه گندم، حیات خود مسیح در درون شماست که حیات آن نجار ساده، آن که جسم پوشیده و آن که محدود شده است. وقتی شما در محیطی محدود و تحت فشار قرار گرفته باشید، تماسی زنده با مسیح داشته و خواهید گفت، «ای خداوند، تو آن خدای نامحدود هستی، اما انسان محدود گشتی. در تو قدرت و توانایی تحمل هر گونه محدودیت وجود دارد.» شما مسیح را به عنوان گندم تجربه خواهید کرد.

روزی خواهی بسیار نیکو و روحانی به دیدن من آمد. او از خانواده‌ای ثروتمند بود و با برادری که از مادر خود مراقبت می‌کرد ازدواج کرده بود. مادر با پسر خود مهربان بود، ولی با عروسش داستانی دیگر داشت. این خواهر جوان در جستجوی مشارکتی چند نزد من آمد تا ببیند که آیا تجربه‌اش از مسیح درست است یا نه. سپس به من گفت که روزانه تا چه حد از رفتار مادر شوهرش رنج می‌برد. به من گفت که چطور نزد خداوند رفته و درخواست کرده تا خداوند کاری در آن مورد انجام دهد. البته، او جرأت نکرده بود از خداوند بخواهد که او را از دست مادر شوهرش خلاص کند، ولی از خداوند

خواسته بود که او را از آن وضع رهایی دهد. سپس او گفت که وقتی بر خداوند نظر کرد، خداوند فوراً به او نشان داد که خود [خداوند] چه نوع شخصی بر روی زمین بود. او [خداوند] به او نشان داد که بیش از سی سال به عنوان یک نجار و در خانواده‌ای محقر چقدر محدود بود. وقتی آن خواهر چنین بینشی را دید، اشک ریزان فریاد کرد، «خداوند، تو را ستایش می‌کنم، تو را ستایش می‌کنم! حیات تو در من است. خداوند، من با شرایط کنونی‌ام راضی هستم. من از تو نمی‌خواهم که چیزی را عوض کنی. من فقط تو را ستایش می‌کنم!» سپس از من پرسید که آیا تجربه او از مسیح درست بود، و من به او گفتم که آن بسیار درست بود. این خواهر، مسیح را به عنوان یک دانه گندم تجربه کرده بود. او واقعاً خواهری روحانی بود.

زمانی پس از آن، این خواهر دوباره به دیدن من آمد. این بار او گفت، «آه، برادر، ستایش بر خداوند، من نه تنها با محدودیت خانواده‌ام راضی‌ام، بلکه چیزی بیشتر از خداوند عیسی دیده‌ام! او نه تنها محدود بود، بلکه به مرگ سپرده و دفن شد. وقتی خداوند این را برایم آشکار ساخت، به او گفتم که من نه تنها قانع به ماندن در وضعیت خانوادگی خود هستم، بلکه برای خاطر او [خداوند] حتی حاضرم در این خانواده بمیرم و دفن بشوم.» این تجربه‌ای فراتر از مسیح به عنوان دانه گندم بود.

برای خیلی از ما در بسیاری شرایط، خداوند عیسی درست همان دانه گندم است. هر چه بیشتر او را تجربه کنیم، بیشتر متوجه می‌شویم که او چنین کسی است. او در ما زندگی می‌کند، او حیات ماست تا ما را مایل به محدود بودن، مایل به مُردن، مایل به دفن شدن و مایل به هیچ بودن سازد. این تجربه مسیح به عنوان گندم است.

آیا چنین تجربه‌ای دارید؟ تجربه شما از چه نوع است؟ آیا با همسر یا شوهرتان مشاجره می‌کنید؟ اگر چنین است، کار شما با مسیح تمام است. شما باید او را از طریقی چنین غنی تجربه کنید.

شما باید او را هم به عنوان آب حیات و هم به عنوان آن دانه گندم تجربه کنید. در زمان محدودیت و سردرگمی خود اگر به خداوند نظر کنید، مطمئن هستیم که به شما نشان خواهد داد که او نیز محدود گشته، به مرگ سپرده و دفن شده بود. همچنین به شما نشان خواهد داد که او به عنوان چنین کسی در شما زندگی می‌کند. او شما را تقویت خواهد کرد تا محدود باشید. او شما را حمایت خواهد کرد تا به مرگ سپرده شده و دفن شوید. او شما را به این حد نیرو و قوت خواهد داد تا چنین شخصی باشید. بدین طریق شما مسیح را به عنوان دانه گندم تجربه خواهید کرد.

### تجربه جو

ولی آیا این پایان کار است؟ خیر! ستایش بر خداوند، به دنبال گندم، جو می‌آید. قبر، پایان کار خداوند عیسی نبود. به دنبال گندم، جو می‌آید! او رستاخیز کرد! گندم درّه مرگ است، اما جو، کوه رستاخیز است. هرگاه شما مسیح را به عنوان گندم تجربه کنید، مطمئن باشید که تجربه‌ای از مسیح به عنوان جو را به دنبال خواهد داشت.

در واقع، برای تجربه کردن مسیح به عنوان دانه گندم، یعنی عیسای محدود، ما باید او را به عنوان دانه جو، یعنی مسیح رستاخیز کرده، بکار بریم. این مسیح رستاخیز کرده است که در درون ما زندگی می‌کند. این مسیح رستاخیز کرده، مالک حیاتی است که از جسم شدن، مصلوب شدن و دفن شدن عبور کرده است. اما امروز خود مسیح، رستاخیز است. مسیح در جسم همیشه محدود است، اما مسیح در رستاخیز نامحدود و آزاد است. این مسیح نامحدود در ماست که سبب می‌شود تا ما عیسای محدود را دنبال کنیم. امروز ما زندگی عیسای محدود را دنبال می‌کنیم، ولی این کار را با قدرت مسیح نامحدود انجام می‌دهیم. این مسیح نامحدود که درون ما زندگی می‌کند، توانمندی ماست.

اجازه دهید از شما بپرسم، هنگامی که در منزل و یا سر کار

هستید، آیا رفتار شما چون مسیح رستاخیز کرده است، یا عیسیای محدود؟ اگر شما پیرو عیسی هستید، باید محدود باشید. عیسی در زمان زندگی خود بر روی زمین همیشه محدود بود، او توسط جسمش محدود بود، توسط خانواده‌اش محدود بود، توسط مادر جسمانی‌اش محدود بود، او حتی توسط برادران جسمانی‌اش محدود بود. او در مکان و در زمان محدود بود؛ او در همه چیز محدود بود. اگر ما با حیات عیسی زندگی می‌کنیم، ما نیز باید محدود باشیم. اگر ما قدمهای او را دنبال می‌کنیم، هیچ آزادی یا هیچ اختیاری نخواهیم داشت. چه سعادت است که ما می‌توانیم به خاطر عیسی محدود باشیم!

ولی چه نیرویی در ما توان محدود بودن را به وجود می‌آورد؟ آن قوتی که ما را قادر به محدود بودن می‌سازد، حقیقتاً باید نیرویی عظیم باشد. خشمگین شدن آسان است، ولی داشتن صبر قوت می‌خواهد. از کوره در رفتن آسان است، ولی داشتن تحمل به نیرویی آسمانی نیاز دارد. آن قدرتی که ما را در محدودیت توانا می‌سازد، قدرت رستاخیز مسیح است. من برای داشتن اندکی صبر، قدرت رستاخیز مسیح را در خود نیاز دارم. بکار بردن مسیح رستاخیز کرده به عنوان صبر، همان تجربه کردن مسیح به عنوان دانه جوست.

شاید به من بگویید، «برادر، می‌دانم که همیشه باید محدود باشم. توسط همسرم باید محدود باشم، توسط فرزندانم، توسط رئیس، توسط مقدسین، باید محدود باشم. من توسط این و آن محدودم؛ تمام روز محدودم، و انتظار دارم که فردا و روز بعد حتی بدتر باشد. چطور می‌توانم با این شرایط روبرو شوم؟ من از اینکه مسیح رستاخیز کرده در من زندگی می‌کند آگاهم، ولی دارایی من از او بسیار ناچیز است. حتی پنج قرص نان هم ندارم؛ فقط یک قرص نان دارم.» بله، ممکن است فقط یک قرص نان داشته باشید، ولی به یاد داشته باشید که این قرص نان جو است، این قرص نان رستاخیز مسیح است که در آن محدودیتی وجود ندارد. اینطور به نظر می‌رسد که شما فقط دارای کمی از آن هستید، ولی این مهم نیست، چون او



هیچ محدودیتی ندارد. این مقدار ناچیز، برای آنچه شما برای روبرو شدن با شرایط خود نیاز دارید کافیست. می‌گویید نمی‌توانید با این شرایط روبرو شوید. صحیح است! شما قطعاً نمی‌توانید. ولی کسی وجود دارد که می‌تواند - کسی که دانه جو است. یک قرص نان جو در درون شماست؛ ذره‌ای از مسیح رستاخیز کرده در شماست - همین به اندازه کافی خوب است. مسیح رستاخیز کرده نامحدود است. از او در این شرایط بهره‌جوید. او پایان ناپذیر است. با قدرت مسیح رستاخیز کرده، می‌توانید قدم‌های عیسای جسم شده را دنبال کنید. با حیات مسیح رستاخیز کرده است که شما قادر خواهید بود زندگی محدود عیسی را زیست کنید.

گاه برادری می‌گوید، «آه، بر دلم هست که شهادت دهم، ولی بسیار ناتوانم!» اینطور به نظر می‌رسد که با داشتن تنها پنج قرص نان جو، پنج هزار نفر باید تغذیه شوند. به هر حال، شما باید با ایمان جلو روید. گرچه سهم شما ظاهراً ناچیز است، و نیاز، عظیم به نظر می‌رسد، ولی باید بدانید که آنچه شما دارید، چیزی کمتر از مسیح رستاخیز کرده نیست. با او که شما را قوت می‌بخشد، قادر به انجام همه کار خواهید بود، چون او رستاخیز کرده و هیچ محدودیتی نمی‌شناسد. او را بکار برید!

وقتی برادری به دیدار شما می‌آید، بخاطر داشته باشید که مسیح به عنوان دانه جو در درون شماست. شما باید مسیح را در مشارکت خود با این برادر بکار برید. گاهی این را فراموش کرده و هنگام ملاقات با آن برادر، با او راجع به جنگ ویتنام، راجع به اوضاع دنیا، یا راجع به هوا صحبت می‌کنید. هوا را بخاطر دارید، ولی مسیح را فراموش می‌کنید. در مشارکت با آن برادر، شما از بکار بردن مسیح کوتاهی می‌کنید. وقتی او آنجا را ترک می‌کند، احساس گرسنگی خواهید داشت، و نه تنها گرسنگی، بلکه احساس ناخوشی - ناخوشی ناشی از بکار نبردن مسیح. شما باید هر موقعیت و فرصتی را برای بکار بردن مسیح غنیمت شمارید. او را بکار برید و او را بکار برید و

او را بکار برید. سپس چون در جلسه‌ای حضور یابید، برای شما بسیار آسان خواهد بود که ستایش یا شهادتی تقدیم کنید؛ شما قرصهای نان جو فراوانی برای پیشکش کردن به خداوند خواهید داشت.

برادر واچمن نی یکبار به ما گفت که وقتی بعضی از همکاران جوان به جلسه می‌آیند، اول به اطراف می‌نگرند که آیا هیچ یک از برادران ارشد آنجا حضور دارند. اگر تمام شرکت کنندگان نوایمان‌ها باشند، آنها برای دعا و ارائه کردن آنچه دارند از خود شهادت نشان می‌دهند. ولی اگر برادران ارشدی را در آنجا ببینند، با ترس عقب می‌کشند. این ترس، از مسیح رستاخیز کرده نشأت نگرفته است. اگر شما مسیح رستاخیز کرده را دارید، حتی اگر پولس رسول هم آنجا باشد، خواهید گفت، «ستایش بر خداوند، برادرم مسیح رستاخیز کرده را دارد، و من نیز او را دارم. ممکن است که او پانصد قرص نان داشته باشد، ولی من حداقل یک قرص نان دارم. هلولیاه!» تا زمانی که شما ذره کوچکی از این مسیح رستاخیز کرده داشته باشید، برای مواجه شدن با هر شرایطی، بیش از اندازه‌ای که لازم است خواهید داشت. او آن قرص نان جوست؛ او آن قیام کرده است. هیچ چیز نمی‌تواند مانع او شود؛ هیچ چیز نمی‌تواند او را محدود سازد.

وقتی با برادران و خواهران به جلسه‌ای می‌آیید، باید مسئولیت خود را بدانید. باید با دیگران در آن جلسه سهیم باشید. شما باید قدری شکرگزاری و ستایش تقدیم کنید؛ باید قدری دعا تقدیم کنید. این مسئولیت شماس است. می‌گویید، «آه، من خیلی ضعیف هستم!» شما در خود ضعیف هستید، ولی در مسیح ضعیف نیستید. می‌گویید، «من هیچ ندارم.» بله، شما هیچ ندارید، ولی در مسیح همه چیز دارید. می‌گویید، «آه، من بسیار ناچیز هستم!» بله، در خود ناچیز هستید، ولی در مسیح رستاخیز کرده ناچیز نیستید. بیاد داشته باشید که مسیح در شما آن دانه جو است. وقتی به جلسه می‌آیید، برای تغذیه دیگران، توسط دعا یا شهادت خود، او را به

عنوان نان جو بکار برید. سعی کنید! تمرین کنید! خواهید دید که تا چه حد غنی خواهید بود. اول شما فقط یک نان داشتید، اما عاقبت می‌توانید به خوبی یک صد قرص نان داشته باشید. با تمرین، شما غنی خواهید بود. هرگز نگوئید که جلسات به من هیچ ربطی ندارند. اگر چنین باشد، جلسات تمام هستند. شما باید بیاموزید مسیح را بکار برید؛ شما باید از مسیحی که دارید استفاده کنید.

عیسی به شاگردان خود گفت: «شما ایشان را غذا دهید.» شاگردان گفتند، «در اینجا پنج نان و دو ماهی هست، ولیکن این از برای این گروه چه می‌شود؟» خداوند جواب داد، «آنها را اینجا به نزد من بیاورید.» تا زمانیکه آنچه دارید قرصهای نان جو باشند، تا زمانی که چیزی از مسیح قیام کرده باشد، کافی خواهد بود؛ همان نیاز آن موقعیت را برآورده و اضافه هم باقی خواهد ماند.

برادران و خواهران، اگر حرف مرا بپذیرید، در مسیح رستخیز کرده ایمان داشته و او را بکار برید، در خواهید یافت که آنچه در شما ساکن است، از آنچه در ابتدا در شما بود، خیلی بیشتر است. این جو است. این فقط یک تعلیم نیست، بلکه چیزی جهت تجربه کردن و بکار بستن در هر روز و هر شرایطی است. مسیح رستخیز کرده، کسی که نامحدود و پایان ناپذیر است را بکار برید. به او بگوئید، «خداوند، من از عهده این کار بر نمی‌آیم، من نمی‌توانم با این شرایط روبرو شوم، ولی چقدر تو را ستایش می‌کنم که تو می‌توانی. در این شرایط، من کاملاً به تو اعتماد دارم و کاملاً بر تو تکیه می‌کنم.»

پس از مدت قابل توجهی، شاید پنج یا شش سال بعد، همان خواهری که مسیح را به عنوان دانه گندم در خانواده خود تجربه کرده بود، به تجربه دیگری شهادت داد. این بار تجربه او از مسیح، به عنوان دانه جو بود. او شهادت داد که توسط او، مادر شوهر و بسیاری از خویشاوندانش به خداوند روی آورده‌اند. او تبدیل به آن

قرص نان جو برای تغذیه دیگران شده بود. او مسیح در رستاخیز را تجربه کرده بود.

این نوع تجربه نه تنها موجب می‌شود تا شما مسیح را در درون به عنوان آن گندم و جو بشناسید، بلکه توسط این تجربه، شما آن دانه گندم و آن قرص نان جو می‌شوید. در نتیجه، شما برای دیگران غذا بوده، قادر خواهید بود دیگران را با تجربیات خویش تغذیه کنید. مردم بسیاری توسط این خواهر تغذیه شدند. وقتی او در جلسه‌ای حضور می‌یافت، حتی بدون اینکه دهان خود را بگشاید، همه برادران و خواهران حس دریافت مسیح و حیات را داشتند. وقتی او دعایی تقدیم می‌کرد، همه روحها و قلبها رضایت می‌یافت. او در میان فرزندان خداوند، دانه گندمی گشته و تبدیل به آن قرص نان جو برای رضایت و تغذیه مردم شده بود. چون او مسیح را به عنوان گندم و به عنوان جو تجربه کرد، خودش آن دانه گندم و آن قرص نان جو گردید.

## تاک

حال بیایید چیزی در مورد درختها ببینیم. اولین درخت، مویا تاک است. تاک نماینده چیست؟ در داوران ۹: ۱۳ تاک گفت، «آیا شیرۀ [شراب نو] خود را، که خدا و انسان را خوش می‌سازد ترک بکنم...؟» این آیه از جهتی مسیح فداکار را ترسیم می‌کند، مسیحی که همه چیز خود را فدا کرد. ولی نکته اصلی این نیست. مفهوم اصلی این آیه آن است که در این فداکاری، مسیح چیزی که خدا و انسان را خشنود می‌سازد تولید کرد - شراب نو.

آیا چنین تجربه‌ای از مسیح داشته‌اید؟ من معتقدم که بیشتر ما تجاربی از این قبیل داشته‌ایم، ولی احتمالاً توجه زیادی به آنها نکرده‌ایم. گاهی تحت حاکمیت خداوند، ما در موقعیتی قرار داده می‌شویم که باید خود را فدا کنیم تا دیگران و خداوند را خشنود

سازیم. اگر ما در چنین موقعیتی با خداوند ارتباط برقرار کنیم، در آن زمان است که او را به عنوان آن تاک تولید کننده شراب تجربه می‌کنیم؛ در چنین شرایطی ما مسیح را به عنوان کسی که خشنود کننده خدا و خشنود کننده دیگران است، تجربه خواهیم کرد. در نتیجه این تجربه ما آن تاک گشته و تولید کننده چیزی می‌گردیم که هر دو، انسان و خدا را خشنود می‌سازد. من می‌دانم که شما این نوع تجربه را داشته‌اید. جوانب متفاوتی از مسیح وجود دارد، تا هر نیازی را در هر موقعیتی برآورده سازد. مسیح بسیار غنی است. او نه تنها آن دانه گندم و آن قرص نان جوست، بلکه تمامی آن درختان نیز هست، که اولین آنها درختی است که برای خدا و برای دیگران، خوشحالی تولید می‌کند. اگر تمام برادران و خواهران از شما خشنود باشند، مطمئنم که شما کم و بیش، این جنبه از مسیح را تجربه می‌کنید؛ شما مسیح را به عنوان تولید کننده شراب تجربه می‌کنید. مسیح به عنوان آن برّه قربانی در شما زندگی می‌کند و به شما انرژی می‌بخشد تا برای خشنود ساختن دیگران، از خودگذشتگی کنید.

چندین سال قبل وقتی در شهر فورموسا در تایپه بودم، تعداد قابل توجهی از برادران و خواهران برای گرفتن کمک روحانی نزد ما آمده و با ما اقامت کردند. در بین آنها یکی از خواهران دائماً در حال شکوه و شکایت بود. وقتی حمام می‌گرفت، آب به حد کافی گرم نبود؛ وقتی غذا می‌خورد، غذا خیلی سرد بود. تمام روز او در حال گفتن «چرا این؟» و «چرا آن؟» بود. او به همه کسانی که با او به سر می‌بردند سردرد می‌داد. هیچ‌کس با او خوشحال نبود چون او بسادگی فداکاری نیاموخته بود. هرگز نیاموخته بود که چطور مسیح فداکار را در شرایط خود بکار برد. او خودش شخص خوشحالی نبود و هیچ‌کس دیگر را نیز خوشحال نمی‌ساخت. او کمبود شراب داشت، و هیچ تجربه‌ای از مسیح به عنوان تولید کننده شراب، یعنی آن که خود را جهت تولید شراب برای دیگران و برای خدا فدا کرد، نداشت.

اگر شما این جنبه از مسیح را تجربه کنید، شراب بسیاری برای نوشیدن خواهید داشت و مست خواهید شد. سپس شما شیدای مسیح خواهید بود. شما باید فردی واله و شیدای مسیح باشید. باید بتوانید بگویید، «چقدر خوشحالم، خداوندا، چقدر خوشحالم. نمی‌دانم خودخواهی چه معنی دارد؛ این کلمه برای من زبانی بیگانه است. روز به روز از شراب مسیح می‌نوشم.»

خوشحال‌ترین شخص کسی است که اصلاً خودخواه نباشد. خودخواه‌ترین مردم، همیشه تیره روز ترینند. آنها همیشه می‌نالند، «به من رحم کنید؛ با من کمی بهتر رفتار کنید!» آنها درست مانند گدایان، همیشه در حال گدایی‌اند. فرد از خودگذشته، فردی خوشحال است. ما چگونه می‌توانیم از خودگذشتگی کنیم؟ ما هیچ نیرویی برای فداکاری نداریم، چون حیات ما یک حیات طبیعی و حیاتی خودخواه است. تنها حیات مسیح، حیاتی فداکار است. اگر شما مسیح را بکار گیرید و حیات فداکار او را تجربه کنید، او به شما نیرو می‌بخشد، شما را قوت می‌بخشد تا برای خدا و برای دیگران فداکاری کنید. سپس شما خوشحال‌ترین شخص خواهید بود؛ شما از خوشحالی مست خواهید بود. این است تجربه مسیح به عنوان تاک. با این تجربه، شما برای دیگران آن تاک خواهید شد. همه کسانی که با شما تماس دارند از شما خرسند بوده، و شما خدا را خشنود خواهید ساخت.

با انگورها چه باید کرد تا از آنها شراب ساخته شود؟ آنها باید فشرده شوند. برای خشنود کردن خدا و دیگران، شما باید فشرده شوید. شما شادی می‌کنید چون می‌آموزید که مسیح آن دانه جو است، مسیح رستخیز کرده در درون شماست و او برای رو در رو شدن با هر شرایطی کافی است. شما می‌گویید، «هللویاه!» ولی به این آسانی «هللویاه» نگویید، زیرا فوراً به دنبال دانه جو، تاک قرار دارد. برای خشنودی خدا و دیگران، انگورها باید فشرده شوند. شما

نیز باید فشرده شوید. هر چه بیشتر از شراب مسیح بنوشید، بیشتر پی خواهید برد که باید فشرده شوید. برای اینکه در خانه خداوند چیزی برای خوشحال ساختن دیگران ساخته شود، شما باید شکسته شوید.

این ترتیب را می‌بینید: اول دانه گندم، بعد دانه جو، و سپس تاک. تجربه ما این را ثابت می‌کند. باز هم می‌گوییم، این چیزها را تنها به عنوان اصول و تعلیم نپذیرید. بلکه راههایی را که با آن می‌توانید به جوانب مختلف مسیح پی ببرید، به خاطر بسپارید و او را در زندگی روزمره خود بکار ببرید.





## فصل ششم

# نیکویی آن سرزمین - ثروت‌های کاوش ناپذیرش

(۳)

## غذا (۲)

خواندنی‌ها از کلام مقدس: تثنيه ۸: ۷-۸؛ ۷: ۱۳؛ ۳۲: ۱۳-۱۴؛ داوران ۹: ۹، ۱۱، ۱۳؛ حزقیال ۳۴: ۲۹؛ اعداد ۱۳: ۲۳، ۲۷؛ زکریا ۴: ۱۲-۱۴

ما تاکنون سه قلم غذا از سرزمین نیکوی کنعان دیدیم: گندم، جو و تاک. بیایید باز هم ترتیب آنها را مورد ملاحظه قرار دهیم: اول گندم، بعد جو و سپس مُو یا تاک. در تجربه ما، اول عیسای جسم شده، محدود شده، مصلوب شده و دفن شده می‌آید؛ سپس مسیح رستاخیز کرده را لمس می‌کنیم. توسط قدرت رستاخیز مسیح، ما می‌توانیم آن زندگانی که او بر روی زمین داشت را زیست کنیم. یعنی توسط مسیح رستاخیز کرده، ما می‌توانیم آن زندگی در جسم و محدود عیسی را زیست کنیم. سپس می‌آموزیم که هر چه از مسیح بیشتر مسرت بریم، باید مشقت بیشتری متحمل شویم. هر چه بیشتر مسیح را تجربه کنیم، بیشتر در چرخش [دستگاه فشردن انگور] قرار داده خواهیم شد. ما تحت فشار قرار خواهیم گرفت تا چیزی برای خشنودی خدا و دیگران حاصل گردد. تجربه ما بر همه اینها گواه است.

## درختان انجیر

حال به قلم چهارم - یعنی درختان انجیر می‌رسیم. داوران ۹: ۱۱

به ما می‌گوید که درخت انجیر نشانگر شیرینی و میوه نیکوست. درخت انجیر، حکایت از شیرینی و رضایت بخشی مسیح به عنوان تامین ما دارد. در قلم اول، یعنی گندم، و همچنین در جو، ما چیزی از شیرینی و رضایت مشاهده نکردیم. حتی تاک نیز تاکید بر شیرینی و رضایت بخشی مسیح به عنوان تامین ما ندارد. به همین خاطر، باید به سراغ قلم چهارم، یعنی درخت انجیر برویم.

ما در تجربه پی می‌بریم که هر چقدر بیشتر از مسیح به عنوان گندم، جو و تاک مسرت بریم، بیشتر شیرینی و رضایت بخشی مسیح را تجربه می‌کنیم. هر چه بیشتر از مسیح به عنوان آن رستاخیز کرده مسرت بریم، بیشتر تحت فشار بوده و بیشتر او را به عنوان تاک، تجربه خواهیم کرد. ولی، ستایش بر خداوند، درست در همان لحظه، شیرینی و رضایت بخشی مسیح را به عنوان تامین کننده خود درک می‌کنیم.

تقریباً سی سال قبل در چین، دختر جوانی که در استان شمالی کینگ-سو زندگی می‌کرد، بیمار بود. زمان قحطی بود و او در فقر وحشتناکی به سر می‌برد. او در دوران بیماریش، به خداوند ایمان آورد و با وجود اعتراض و مخالفت شدید از جانب تمام خانواده‌اش، در رشد روحانی خود پیشرفت سریعی نمود. درست در همان زمان شوهرش مُرد و فشارها یکی پس از دیگری به سراغش آمدند. او مکرراً تحت فشار چرخش‌های متعدد قرار گرفت. دانش او در باب اصول تعالیم بسیار اندک بود، ولی او واقعاً چیزی را در روح تجربه کرده بود. او مسیح را تجربه کرده بود. او روز به روز از مسیح مسرت برده و شهادت می‌داد که مسیح همانا حیاتِ او بود. خانواده‌ی وی به شدت با او دشمنی می‌ورزیدند. هر چه او بیشتر در جلسات حاضر می‌شد، مادر شوهرش او را بیشتر کتک زده و محکوم می‌کرد. او سرودهای ستایش برای خداوند می‌خواند، ولی هر چه بیشتر شادمانی می‌کرد، خشم مادر شوهرش بیشتر به جوش می‌آمد و او بیشتر مورد ضرب

قرار می‌گرفت. اما این خواهر بی‌هراس بود و کتک‌های مادر شوهرش فقط موجب آن می‌شد که وی بیشتر از همیشه خداوند را ستایش کند. روزی چون سرود خوان از جلسه مراجعت کرد، مادر شوهرش با حالتی به شدت آزرده گفت: «چه می‌کنی؟! ما خیلی بیچاره‌ایم ولی تو هنوز دل خواندن داری!» و کتک مفصلی به او زد. خواهر جوان به اتاقش رفته، در را بست و برای خداوند ستایش سرود و با صدای بلند دعا کرد. مادر شوهر صدای او را شنید و نزدیک در اتاق آمد تا گوش دهد. مادر با خود فکر کرد، «او را چه می‌شود، شاید دیوانه شده.» پس دقیق‌تر گوش داد. می‌دانید آن خواهر جوان چه دعایی می‌کرد؟ «ای خداوند، ستایش بر تو، ستایش بر تو، من خیلی خوشحالم! مادر شوهرم را ببخش! او را نجات ده، خداوند، او را نجات ده! به او نور عطا کن و خوشحالی که من دارم را به او عطا کن! خداوند، او را برکت ده!» تمامی این کلمات ساده دعا، مادر شوهر را بسیار غافلگیر ساخت. او بر این گمان بود که دختر احتمالاً در حال نفرین کردن اوست، ولی بجای نفرین، او برایش دعا می‌کرد. مادر شوهرش در را نواخت. خواهر جوان، لرزان از ترس، اندیشید که مادر شوهرش آمده تا باز او را کتک زند. ولی در عوض مادر شوهر پرسید، «دخترم، چطوری، حالت چطور است؟ من تو را می‌زنم! تو چرا برای من دعا می‌کنی و از خداوندت می‌خواهی که به من برکت و شادی عطا کند؟ تو را چه می‌شود؟» خواهر جوان جواب داد، «آه مادر، مسیح مرا راضی می‌نماید! من پر از رضایت و شیرینی هستم. می‌دانی مادر، هر چه بیشتر مرا می‌زنی، من شیرینی و رضایت خاطر بیشتری دارم.» فوراً مادر شوهر به درون اتاق آمد و دستهای دختر را گرفته و گفت، «دخترم، بیا زانو زنیم. به من بیاموز چگونه دعا کنم. من می‌خواهم عیسی‌ای تو را برای خودم بپذیرم.»

آه، شیرینی و رضایتِ خداوند تاملین ماست! هر چه بیشتر فشرده می‌شویم، می‌توانیم مطمئن باشیم که بیشتر راضی خواهیم بود.

فشار موجب می‌شود ما شیرینی و رضایت حاصل از او را بهتر درک کنیم. این، مسیح به عنوان درخت انجیر است.

## انار

حال به قلم پنجم، یعنی انارها می‌رسیم. آنها نشانگر چه چیز هستند؟ آیا هرگز اناری دیده‌اید؟ در تماشای یک انار رسیده، شما وفور و زیبایی حیات را در خواهید یافت.

خواهر جوانی که ذکر کردیم را در نظر بگیرید. چه زیبایی در حیات او وجود داشت! حیات او تجلیل حیات مسیح بود، و چه وفور حیاتی در او وجود داشت! یکی از همکاران ما به آن محل رفت و از شرایط او آگاه شد. او برای ما خبر آورد که تمام کلیساهای آن ناحیه از تجربه این خواهر تقویت یافتند. ستایش بر خداوند برای چنین وفور حیاتی!

وقتی شما از مسیح مسرت برده و او را به عنوان گندم، جو، تاک و درخت انجیر تجربه کنید، زیبایی مسیح گرداگرد شما بوده و حیات بی‌کران مسیح با شما خواهد بود. این تجربه مسیح به عنوان انار است. اگر شما از مسیح به عنوان آن قیام کرده مسرت برید و با قدرت رستاخیز او حیات عیسی را بر روی این زمین، با تحمل کردن انواع مصائب، آزار، مشکلات و کشمکش‌ها، زندگی کنید، شیرینی و رضایت مسیح را در درون خود دریافته و زیبایی و وفور حیات او را به دیگران نمایان خواهید ساخت. در نتیجه، کسانی که با شما در تماس هستند، دلپذیری و جذابیت مسیح را حس کرده و از حیات فراوانی برخوردار خواهند شد.

## درخت زیتون

قلم ششم، درخت زیتون است. درخت زیتون، همانطور که می‌دانیم، درختی است که روغن زیتون تولید می‌کند. این آخرین

قلم از غذاهاست که می‌توانیم آن را در رده‌بندی گیاهی قرار دهیم. چرا روح، این قلم را در آخر قرار داده؟ زکریا ۴: ۱۲-۱۴ را خوانده‌ایم. در آن عبارت، دو درخت زیتون در برابر خداوند وجود دارد، که خداوند شرح می‌دهد که آنها، پسرانِ روغن هستند. ما باید بدانیم که مسیح پسرِ روغن است؛ مسیح انسانی مَسح شده با روح قدوس خداست. خدا روغن شادمانی را بر او ریخته و او انسانی آکنده از روح‌القدس است؛ او درخت زیتون، پسرِ روغن است. آه، اگر ما از او به عنوان گندم، جو، تاک، درخت انجیر و انار مسرت بریم، مطمئناً از او به عنوان درخت زیتون نیز مسرت خواهیم برد، یعنی با روح پر شده و سرشار از روغن خواهیم بود، و ما خودمان درخت زیتونی خواهیم شد.

روغن درخت زیتون برای چه منظوری مورد استفاده قرار می‌گرفت؟ در داوران ۹: ۹ به ما گفته شده که آن برای احترام به خدا و انسان مورد استفاده قرار می‌گرفته است. اگر ما بخواهیم خدا و یا انسان را مورد احترام قرار دهیم، باید با روغن زیتون این کار را انجام دهیم. این بسادگی بدان معناست که اگر ما خداوند را خدمت می‌کنیم، و یا به دیگران یاری می‌رسانیم، باید این کارها را با روح‌القدس انجام دهیم. باید انسانی سرشار از روح‌القدس، درخت زیتون و مولودی از روغن باشیم. بدون روح‌القدس ما هرگز قادر به خدمت به خداوند و کمک به دیگران نخواهیم بود. ولی ستایش بر او، اگر از او به عنوان گندم، جو، تاک، درخت انجیر و انار مسرت بریم، حتماً دارای آن روغن خواهیم بود. ما از روح‌القدس پر بوده و حقیقتاً قادر به محترم شمردن خدا و دیگران خواهیم بود.

من کلمه «احترام» را دوست دارم. ما نه تنها باید خدا را احترام گذاریم، بلکه دیگران را نیز باید محترم بشماریم. فکر نکنید که این مطلبی سبک و سطحی است. آیا می‌دانید که هرگاه عازم دیدار و تماس با برادر و یا خواهری هستید، به قصد احترام به او می‌روید؟ با

چه چیز او را احترام خواهید گذارد؟ با خود؟ با حیات طبیعی خود؟ با انسانیت کهنه خود؟ یا با دانش دنیوی خود؟ شما تنها با روح القدس است که می‌توانید او را احترام گذارید. ولی شما اول باید از روح القدس پر باشید. باید مولود روغن بوده و مسیح را به عنوان درخت زیتون تجربه کنید.

حالا می‌توانید درک کنید که چرا روح القدس، در میان اقلام، درخت زیتون را آخرین قرار داده است. بعد از آنکه شما مسیح را به عنوان همگی اقلام دیگر تجربه کردید و به این نقطه رسیدید، آنگاه پر از روح القدس هستید. سپس شما قادرید که خدا و دیگران را احترام گذارید.

روزی برادری به دیدار من آمد، ولی او برای حرمت گذاشتن به من نیامده بود. می‌دانید چه گفت؟ او گفت: «برادر، امروز به تماشای فیلمی رفتم؛ بهترین فیلمی بود که تا به حال دیده‌ام! چنان خوشحال بودم، که به دیدار شما آمدم.» من فقط حس کردم که او به من بی‌احترامی کرده و مرا خوار شمرده. او بجای اینکه مرا با روح القدس حرمت گذارد، با یک فیلم، اهانت ورزید.

برادران و خواهران، اگر کسی برای مشارکت در روح القدس نزد شما آید، شما حقیقتاً توسط آن شخص محترم شمرده شده‌اید. آن شخص یک احترام حقیقی توسط روح القدس بر شما ارزانی داشته است. تنها زمانی که ما از روح القدس پر باشیم، قادریم دیگران را احترام گذاریم. در غیر این صورت، هرآنچه بگوییم و هرآنچه انجام دهیم، بسادگی بی‌حرمتی به آنها خواهد بود. اگر فقط با آنان در مورد اوضاع دنیا و این و آن صحبت کنیم، مُشتی اهانت بارشان کرده‌ایم. آیا در تمامی تماسهای خود با دیگران، می‌توانید بگویید که با رحمت و فیض خداوند و توسط روح القدس آنان را احترام می‌گذارید؟ یا با چیزهای دیگر به آنها بی‌احترامی می‌کنید؟ برای احترام به دیگران، ما باید پر از روح القدس باشیم.

اینکه آیا ما برای احترام به خدا و دیگران از روح‌القدس پر هستیم یا نه، بسیار بستگی به آن دارد که چه مقدار از مسیح را روز به روز به عنوان گندم، جو، تاک، درخت انجیر، انار و درخت زیتون تجربه کرده و از او مسرت می‌بریم. اگر ما پنج قلم اول را به خوبی بگذرانیم، حتماً به ششمین که درخت زیتون است خواهیم رسید. ما مولودی از روغن خواهیم بود، مقدسینی پر از روح‌القدس.

## حیات حیوانی

حال بیایید تا با دیدن چیزی در مورد حیات حیوانی ادامه دهیم. آه، جوانب مسیح در آن سرزمین چقدر زیاد و غنی است! اینجا ما نه تنها حیات گیاهی و نباتی، بلکه حیات حیوانی نیز داریم. دو نوع حیات وجود دارد. با خداوند عیسی مسیح دو جنبه از حیات وجود دارد، یعنی حیات گیاهی و حیات حیوانی.

حیات گیاهی حیاتی تولیدی و فزاینده است. آن حیاتی است که همیشه محصول داده و تکثیر می‌شود. دانه گندمی که بر خاک می‌افتد؛ می‌میرد و دفن می‌شود. چه اتفاقی می‌افتد؟ سی، شصت، یا صد ثمر حاصل می‌شود. این تولید و تکثیر است. بنابراین، آن جنبه از حیات خداوند عیسی مسیح که نماینده حیات گیاهی است، حیاتی تولید کننده و تکثیر دهنده است. این یکی از جوانب است.

و اما جنبه دیگری نیز وجود دارد. باید به خاطر داشته باشیم که قبل از سقوط، یعنی قبل از آنکه انسان گناه کند، غذایی که خداوند برای انسان مقرر کرده بود از نوع گیاهی بود، نه از نوع حیوانی. پس از سقوط و پس از گناه کردن انسان بود که برای رژیم غذایی او می‌باید خون ریخته شود. قبل از سقوط انسان، حیوانات برای مصرف غذایی انسان مقرر نبودند. اما هنگامی که گناه وارد شد، انسان به ناچار باید آنها را در رژیم غذایی خود شامل می‌کرد. بدون گناه، نیازی به بازر خرید یا رستگاری از طریق خون نبود، ولی بعد از سقوط و به

دلیل گناه، خون درخواست شد. اگر ما خواهان زندگی در برابر خدا هستیم، باید از رستگاری توسط خون برخوردار باشیم. پس حیات حیوانی نشانگر چیست؟ آن نشانگر حیات رستگار کننده، حیات قربانی شونده است. بعد از آنکه انسان سقوط و گناه کرد، چنین حیاتی مقرر گشت تا انسان بتواند در برابر خدا زندگی کند.

اینها دو جنبه از حیات خداوند است. از یک سو، حیات او حیاتی تولیدی و از سویی دیگر، حیات او حیاتی رستگار کننده است. در یوحنا ۶ خداوند عیسی گفت: «زیرا که جسد [جسم] من، خوردنی [غذای] حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است»، و «هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد.» ما باید از مسیح به عنوان آن رستگار کننده مسرت بریم.

احتمالاً حالا حس می‌کنید که چیزی یاد گرفته‌اید. آموخته‌اید که چطور مسیح را به عنوان گندم، به عنوان جو و به عنوان انواعی از درختان بکار برید، و از این بابت شادی می‌کنید. ولی شما باید دریابید که از آنجایی که گناهکار هستید و گناه کرده‌اید، ابدأ نمی‌توانید مسیح را بسادگی به عنوان جو بکار برید، زیرا تا همین لحظه من و شما گناهکاریم. ما باید همزمان با بکار بردن او به عنوان گندم، به عنوان جو، به عنوان تاک، به عنوان درخت انجیر، به عنوان انار و به عنوان درخت زیتون، مسیح را به عنوان برّه نیز بکار بریم، یعنی به عنوان کسی که بر روی صلیب مُرد و خونسش را برای رستگاری ما از گناهانمان ریخت. با تمامی قربانی‌ها در عهد قدیم، همیشه قربانی حیوانی به همراه قربانی گیاهی وجود داشت. می‌دانید که قائن چه کرد. قربانی او به خدا گیاهی بود، بدون اینکه چیزی حیوانی در آن باشد، و خدا او را رد کرد. هرگاه شما خواهان مسرت بردن از مسیح هستید، باید به گناهکار بودن خود واقف باشید. باید از خدا بخواهید یک بار دیگر شما را با خون نفیس خود پوشانده و پاک کند. شما نمی‌توانید تنها از مسیح به عنوان گیاه یا گندم یا جو مسرت برید.



شما باید از او به عنوان حیات تولیدی، و در عین حال، حیات رستگار کننده مسرت برید.

یک روز زوجی، برادر و خواهری، به دیدار من آمدند. آنها گفتند: «برادر، ما می‌دانیم که معده شما چندان قوی نیست؛ بنابراین غذایی برای شما تهیه کردیم و دوست داریم از شما دعوت کنیم برای صرف شام به منزل ما بیایید.» من هم با کمال میل دعوت ایشان را پذیرفتم. وقتی به آنجا رفتم، آنها واقعاً غذای خوبی تهیه دیده و آن را بسیار زیبا تزیین کرده بودند. سفره‌ای که چیدند بسیار رنگارنگ بود. در آن رنگهای سبز، قرمز، سفید و زرد وجود داشت - آن بسیار دلپذیر می‌نمود. ولی من سرم را تکان دادم. همسرم متوجه شد و پرسید، «چه شده؟ چرا سر تکان می‌دهی؟ آیا این غذاها را دوست نداری؟» گفتم، «دوست دارم، ولی بر طبق کلام مقدس نیست؛ هیچ چیز حیوانی در این سفره نیست.» آنچه تهیه شده بود، تماماً گیاهی بود. آنچه بود از سبزی بود و سبزیجات، و باز سبزیجات، و مقداری میوه؛ ولی هیچ گوشت و چیز حیوانی وجود نداشت. از آن خواهر پرسیدم، «آیا گمان می‌کنید که من یک گناهکار نیستم؟ آیا فکر می‌کنید که من احتیاج به خوردن خداوند به عنوان آن ذبح شده ندارم؟ آیا فکر می‌کنید که در همین لحظه، من احتیاج به خون او ندارم؟»

حالا متوجه شدید. شما بسادگی نمی‌توانید مسیح را به عنوان حیات نباتی و گیاهی تجربه کنید. شما گناهکارید. هرگاه هدیه قربانی آردی تقدیم می‌کنید، باید چیزی از حیوان نیز تقدیم کنید. هرگاه مسیح را به عنوان حیات خود می‌پذیرید، به عنوان گندم، جو، انجیر، یا انار، همزمان باید او را به عنوان گوساله نر یا بره بپذیرید. او کسی است که بر صلیب کشته شد و خون خود را برای رستگاری ما از گناهانمان ریخت.

روزی برادری نزد من آمده و پرسید، «برادر، هر وقت دعای شما را می‌شنوم، شما همیشه می‌گویید، «خداوندا، ما را با خون نفیس خویش

پاک ساز تا از تو بیشتر و بیشتر مسرت بریم، چرا شما همیشه از خداوند می‌خواهید تا شما را با خون خود پاک سازد؟» جواب دادم، «برادر، آیا شما پی نبرده‌اید که هنوز طبیعتی گناهکار دارید؟ نمی‌دانید که هنوز در این دنیای فاسد و آلوده کننده زندگی می‌کنید؟ آیا از صبح تا شام با بسیاری چیزها آلوده نمی‌شوید؟» وقتی ما برای داشتن تجربهٔ مسیح و بکار بردن او به عنوان حیات می‌ایم، باید پی ببریم که او نه تنها حیات گیاهی، بلکه حیات حیوانی نیز هست. ما باید همیشه او را به عنوان آن رستگار کننده، به عنوان آن برّه‌ای که ذبح شده، بکار ببریم تا از غنای حیاتِ تولید کنندهٔ او مسرت بریم.

### شیر و عسل

حال به دو قلم دیگر می‌رسیم - شیر و عسل. سرزمین نیکو زمینی است که در آن شیر و عسل جاریست. می‌توانید بگویید شیر و عسل به چه نوع حیاتی تعلق دارند؟ آیا به حیات حیوانی تعلق دارند یا به حیات گیاهی؟ توجه کنید که روح‌القدس آنها را در کلام به چه ترتیب قرار داده است. در تثنیه ۸: ۸ عسل با گیاهان قرار داده شده است: گندم، جو، تاک، درخت انجیر، انارها، درخت زیتون و عسل. در تثنیه ۱۴: ۳۲، شیر با حیوانات قرار داده شده: چارپایان، گله، شیر و کره. روح‌القدس با ظرافت بسیار، عسل را با گیاهان، و شیر را با کره و حیوانات قرار داده است. چرا؟ چون روح‌القدس به خوبی آگاه است که عسل بیشتر با حیات گیاهی سر و کار دارد. عسل بیشتر از گلها و درختان تشکیل شده، و البته، بخشی از حیات حیوانی نیز در آن دخیل است - که همان جانور کوچک، یعنی زنبور می‌باشد. بدون گلها ما نمی‌توانیم عسل داشته باشیم، و بدون زنبورها هم نمی‌توانیم عسل داشته باشیم. باید گلها و زنبورها را با هم داشته باشیم. این دو با یکدیگر همکاری می‌کنند؛ این دو حیات در هم آمیخته می‌شوند و عسل تولید می‌شود. ولی عسل بیشتر به حیات گیاهی تعلق دارد.

در مورد شیر چطور؟ می‌توانیم بگوییم که قسمت اعظم شیر، به حیات حیوانی تعلق دارد. ولی در واقع شیر محصولی از هر دو حیات حیوانی و گیاهی است. بدون داشتن چراگاه و علف، حتی با داشتن چارپایان و گله، ما نمی‌توانیم شیر و کره داشته باشیم. کدام غذا بهتر است: شیر یا همه میوه‌های درختی - تاک، انجیر، انار و زیتون؟ بله، آنها همه خوبند، ولی کدام بهتر است؟ من معتقدم همگی ما تشخیص می‌دهیم که شیر بهتر از تمام میوه‌ها در حیات گیاهی است. چرا؟ چون با هر دو شیر و عسل، ما از هر دو هم آمیختن دو نوع حیات بهره‌مند می‌گردیم. پس می‌بینید که هر دو این اقلام، از حیات گیاهی و حیوانی هستند.

معنی این چیست؟ شیر و عسل چه جنبه‌ای از حیات مسیح را به تصویر می‌کشند؟ وقتی شما از مسیح به عنوان گندم، جو، تاک، و درعین حال از او به عنوان گوساله نر و بره مسرت برید، خواهید دانست که خداوند برای شما درست مثل شیر و عسل، بسیار نیکو، بسیار شیرین و بسیار غنی است. خصوصاً هنگامی که در روح ضعیف هستید و برای تجربه و بکار بردن خداوند نزد او می‌آیید، حس می‌کنید که او شیر و عسل است. شما غنا و شیرینی حیات مسیح را حس می‌کنید. آه، نیکویی شیر و شیرینی عسل! مسیح بسیار نیک است! مسیح بسیار شیرین است! او سرزمینی است که در آن شیر و عسل جاریست. این تجربه، محصول دو جنبه از حیات مسیح است، یعنی حیات تولید کننده و حیات رستگار کننده. هر چه ما بیشتر مسیح را به عنوان گندم، جو و تمامی این جوانب بشناسیم، بیشتر از او به عنوان شیر و عسل برخوردار می‌شویم.

ما تاکنون سه نوع از آب‌ها و حداقل هشت نوع غذا را دیده‌ایم. آه، مسیح چقدر برای ما غنی است! ما باید تجربه‌ای چنین کافی و کامل از او داشته باشیم، یعنی نه تنها او را به عنوان آب زنده بلکه به عنوان انواع غذا تجربه کنیم. مسرت بردن ما از مسیح باید تا

اندازهٔ بلوغِ حیاتِ درون ما باشد. سپس بنایی برای خداوند و نبردی با دشمن وجود خواهد داشت. ما این مطلب را در فصل بعدی مورد نظر قرار خواهیم داد.

فصل هفتم

## نیکویی آن سرزمین - ثروت‌های گاوش ناپذیرش

(۴)

### معادن (۱)

آن سرزمین نه تنها از لحاظ آب و غذا، بلکه از لحاظ معادن نیز غنی است. با هم بخوانیم:

تثنیه ۸: ۹: «...زمینی که سنگهایش آهن است، و از کوه‌هایش مس خواهی گند.»

در اینجا لطفاً توجه داشته باشید که آهن به همراه سنگها قرار داده شده، و مس به همراه کوه‌ها. این یعنی آهن با سنگها، و مس با تپه‌ها یا کوه‌ها در ارتباط هستند.

پیدایش ۴: ۲۲: «...که صانع هر آلت مس و آهن بود.»  
در کتب عهد قدیم، برای مس نام برنج نیز بکار برده شده است. در این آیه، مس و آهن به ابزار برتده مربوطند.

تثنیه ۳۳: ۲۵: «نعلین تو از آهن و برنج است؛ و مثل روزهایت، همچنان قوّت تو خواهد بود.»

در اینجا برنج و آهن مربوط به چفت و بست دروازه‌ها و همچنین وابسته به قوّت است. زیرنویس نسخه استاندارد آمریکایی برای کلمه «قوّت» در این آیه، معنای «آسایش» یا «امنیت» را به ما می‌دهد، که در واقع، کلمه «امنیت» بهتر است. «مثل روزهایت، همچنان

امنیت تو خواهد بود.» بنابراین، در این آیه آهن و برنج، مربوط به امنیت ما هستند. اگر شما قوّت داشته باشید، امنیت خواهید داشت؛ و اگر امنیت داشته باشید، آسایش خواهید داشت.

ارمیا ۱۵: ۱۲: «آیا کسی می‌تواند آهن شمالی و برنج را بشکند؟» این آیه، قوّت آهن و برنج را نشان می‌دهد. یعنی هیچ‌کس قادر به در هم شکستن آهن و برنج نیست.

اول سموئیل ۱۷: ۵-۷: «و بر سر خود، خوّد برنجینی داشت و به زرّه فلسی ملبس بود و وزن زره‌اش پنج هزار مثقال برنج بود. و بر ساق‌هایش، ساق‌بندهای برنجین و در میان کتف‌هایش، مزراق برنجین بود. و چوب نیزه‌اش، مثل نورد جولاهاگان و سرنیزه‌اش، ششصد مثقال آهن بود...»

این جنگجوی گول‌پیکر، سر تا پا پوشیده از برنج بوده و اسلحه او از آهن ساخته شده بود، یعنی خود او پوشیده از برنج و اسلحه‌ای که با آن در میدان نبرد می‌جنگید از آهن بود.

مکاشفه ۱: ۱۵: «و پاهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود...»

مزامیر ۲: ۹: «ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل کوزه کوزه‌گر آنها را خرد خواهی نمود.»

در مکاشفه ۱، برنج بیانگر پاهای مسیح پیروزمند و دادرس است؛ پاهای او مانند برنج صیقلی است. و در مزمور دوم، آهن، بیانگر عصایی است که خداوند با آن بر امتها فرمانروایی می‌کند.

متی ۵: ۱۴: «شما نور عالمید، شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.»

مزامیر ۲: ۶: «و من پادشاه خود را نصب کرده‌ام، بر کوه مقدس خود صهیون.»

در متی ۵، شهر مربوط به کوه است؛ و در مزمور دوم، کوه مقدس صهیون به آن مَسَح شده ربط دارد.

اول پطرس ۲: ۴-۵: «و به او تقرّب جستّه، یعنی به آن سنگ زنده رد شده از مردم، لکن نزد خدا برگزیده و مکرم. شما نیز مثل سنگهای زنده بنا کرده می‌شوید به عمارت روحانی و کهنات مقدس تا قربانی‌های روحانی و مقبول خدا را بواسطه عیسی مسیح بگذرانید.»

در اینجا به ما گفته شده که خداوند سنگی زنده است و ما نیز سنگهای زنده هستیم. تمام این سنگهای زنده جهت بنای مسکنی روحانی برای خداست.

حزقیال ۳۷: ۲۲: «و ایشان را در آن زمین بر کوه‌های اسرائیل یک امت خواهم ساخت، و یک پادشاه بر جمیع ایشان سلطنت خواهد نمود...»

در این آیه می‌بینیم که امت و پادشاه به کوه وابسته‌اند. خداوند گفت که آنها را یک امت می‌سازد نه تنها در سرزمین، بلکه همچنین در کوه‌های اسرائیل، یعنی کوه‌های آن سرزمین.

مزامیر ۸۷: ۱: «اساس او در کوه‌های مقدس است.»

اینجا، اساس آن بنا، به کوه‌ها ربط دارد.

مزامیر ۴۸: ۱-۲: «خداوند بزرگ است و بی‌نهایت مجید، در شهر خدای ما و در کوه مقدس خویش. جمیل در بلندی‌اش و شادی تمام جهان است کوه صهیون، در جوانب شمال، قریه پادشاه عظیم.»

در اینجا باید توجه کنیم که شهر مقدس خدا، در ارتباط با کوه مقدس است، و شهر مقدس پادشاه عظیم، در ارتباط با کوه صهیون می‌باشد.

در تمامی این روابط، مفهوم روحانی بسیاری وجود دارد که جمعاً چهار نوع هستند: سنگها، تپه‌ها یا کوه‌ها، آهن و مس. سنگها برای بنا و تپه‌ها یا کوه‌ها برای شهری است که مرکز امت و مرکز پادشاهی می‌باشد. آهن و مس موادی برای ساختن جنگ‌افزار هستند.

## چهار دسته از ثروت‌ها

دیدیم که آن سرزمین، اول از نظر آب، دوم از نظر نباتی و گیاهی، سوم از نظر حیوانی، و بالاخره از نظر معادن یا مواد معدنی غنی است. پس چهار دسته وجود دارد؛ بیایید تا ترتیب آنان را مورد ملاحظه قرار دهیم - این بسیار پرمعنی و بسیار روحانی است.

ما باید اول آب داشته باشیم؛ در غیر این صورت، گیاهان نمی‌توانند رشد کنند. بدون آب، گیاهان و سبزیجات هرگز نمی‌توانند وجود داشته و رشد کنند. پس آب، گیاهان و سبزیجات را به وجود می‌آورد.

در سال ۱۹۵۸، ما به سرزمینی که از آن صحبت می‌کنیم رفتیم، یعنی سرزمین فلسطین. پس از اقامت چند روزی در اورشلیم، به دیدن اریحا، آن شهر نفرین شده، رفتیم. اورشلیم بر کوهی بنا شده که سه تا چهار هزار پا بالای سطح دریاست، و درّه اریحا، در جایی است که دریای مرده قرار دارد و شش تا هفت هزار پا زیر سطح دریاست. ما از اورشلیم تا «درّه مرده» اریحا، تقریباً سه ساعت به سمت پایین، و پایین و پایین‌تر رانندگی کردیم. وقتی به ته درّه رسیدیم، هوا مثل کوره داغ بود. چه گرمایی! هیچ نسیمی نمی‌وزید! آنجا بیابانی سوزان و لم یزرع بود - تنها گرما و غبار وجود داشت. فوراً رفتیم تا شاید بقایای شهر باستانی اریحا را از ورای آن صحنه متروک و بی‌روح ببینیم، و با کمال خشنودی دیدیم که درست در بیرون از شهر، یک سرچشمه آب وجود داشت. این همان آبی بود که توسط الیشع نبی شفا یافته بود، و به همین دلیل ما بسیار مایل به دیدن آن بودیم. آنجا سرچشمه را پیدا کردیم - چشمه‌ای جوشان که نهری از آن جاری بود. با نگاه آب را تعقیب کردیم، در دور دست در وسط آن درّه برهوت، مکانی پر از علف سبز، درختان نخل و انواع دیگر درختان دیده می‌شد. آن بسیار زیبا بود. می‌بینید، آنجا سرچشمه، چشمه، نهر جاری، و سپس آن سرزمین سرسبز وجود داشت.



روح‌القدس آب را اول قرار داد. سرچشمه، چشمه و نهر، تمام انواع حیات نباتی و گیاهی را به وجود می‌آورند. پس چارپایان از چه چیزی تغذیه می‌شوند؟ آنها از حیات نباتی و گیاهان تغذیه می‌شوند. اکنون شما این ترتیب را می‌بینید: اول آب‌ها، بعد گیاهان، سپس حیوانات. بعد از این سه دسته، روح به چیزی دیگر برمی‌گردد - به سنگها و کوه‌ها، که آهن و مس از آنها به دست می‌آید. برادران و خواهران، ما باید از این ترتیب تاثیری عمیق بگیریم، این ترتیب، صد در صد با مراحل حیات روحانی مطابقت دارد.

### مراحل حیات روحانی

در اولین مرحله از حیات روحانی، ما مسیح را به عنوان آب حیات تجربه می‌کنیم. عیسی گفت: «هر که تشنه باشد، نزد من آمده و بنوشد» (یوحنا ۷: ۳۷). این انجیل برای گناهکاران است. بیایید و بنوشید و سیراب شده و تشنگی شما بر طرف خواهد شد. وقتی نزد خداوند می‌آییم، او را به عنوان آب حیات و به عنوان نهر حیات تجربه می‌کنیم. با ادامه دادن به این تجربه، به مراحل پیشرفته‌تری نائل می‌شویم. به ما گفته شده که از تخت سلطنت خدا و برّه نهری از آب حیات جاری است، و در این نهر، درخت حیات رشد می‌کند. آب حیات، تامین مسیح به عنوان غذا برای ماست. با داشتن تجربه مسیح به عنوان آب حیات، شما در این آب رشد انواع مختلف گیاهان را دریافته و مسیح را به عنوان تامین غذایان تجربه خواهید کرد. همراه با جریان آب حیات، نان حیات یا غذای حیات وجود دارد. یعنی شما نه تنها آب‌ها را تجربه می‌کنید، بلکه تامین مسیح را به عنوان انواع مختلف خوراک نیز تجربه خواهید کرد. تمامی این انواع خوراک، شما را به کمال خواهند رساند؛ آنها شما را به جایی می‌رسانند که با روح‌القدس پر شده و در برابر خدا همان درخت زیتون خواهید بود، یعنی مولودی از روغن.

در این مرحله، شما در کمال رشد [بلوغ روحانی] بوده و تجربه شما از مسیح بسیار غنی و مطبوع خواهد بود، درست مثل شیر و عسل. عسل چیست؟ عسل، شیرۀ تمامی حیات گیاهی است. شیر چیست؟ شیر، شیرۀ تمامی حیات حیوانی است. شیر و عسل، شیرۀ تمامی تامين غذایی هستند. در مواقعی که شما در روح ضعیف هستید، اگر تنها کمی از مسیح بچشید، شیرینی و غنای او را حس خواهید کرد. در این مرحله، شما فقط مقدار کمی از مسیح به عنوان شیر و عسل مسرت برده‌اید. اما زمانی که واقعاً در حیات مسیح پخته می‌شوید، مسیح در تمام طول روز برای شما همچون شیر و عسل خواهد بود. در ابتدای دریافت مسیح، شما او را چون آب زنده می‌نوشید، ولی وقتی که در مسیح بالغ گشتید، روز به روز حس می‌کنید که او را چون شیر و عسل می‌نوشید. او برای شما چنین شیرین و غنی است. البته، آن آب زنده در شیر و عسل وجود دارد، ولی این نوشیدنی به مراتب غنی‌تر از آب است.

اولین باری که به آمریکا آمدم، عمیقاً تحت تاثیر قرار گرفتم. تشنه بودم و از برادری که با او اقامت داشتم چیزی برای نوشیدن خواستم. از او پرسیدم که آیا قوری چای دارد، او با تاسف جواب داد که قوری ندارد. پرسیدم، «آیا آمریکا اینقدر فقیر است؟ شما حتی قوری چای ندارید!» جایی که من از آن آمده‌ام، ما همه نوع و اندازه قوری و کتری داریم. بعد از او پرسیدم که آیا از آن فلاسک‌های نگهدارنده آب داغ دارد. گفت که از آن نوع هم ندارد. فکر کردم، جریان چیست؟ بعد در حین تعجب من، یک لیوان شیر به من داده و گفت، «برادر، اینجا در آمریکا ما به جای آب، شیر می‌نوشیم. هر روز صبح و ظهر و عصر، شیر می‌نوشیم.» من بسیار تحت تاثیر قرار گرفته، گفتم، «آه، در این کشور شما واقعاً ثروتمندید! شما به حدی ثروتمندید که به جای آب، شیر می‌نوشید!»

اولین تجربه از مسیح، آن آب زنده است، ولی پس از رشد یافتن

در او و بالغ شدن در حیات، به نقطه‌ای می‌رسیم که در آنجا مسیح نه تنها آب زنده، بلکه چون شیر و عسل جاری است. روح‌القدس در فهرست گیاهان، عسل را در آخر، و در فهرست حیوانات، شیر و کره را بعد از چارپایان و گله قرار داده است. این بدان معناست که اگر از مسیح به عنوان حیات گیاهی تا حد معینی مسرت برید، از او به عنوان عسل مسرت خواهید برد. و اگر از مسیح به عنوان حیات حیوانی برخوردار شوید، او را درست همچون شیر، چنین غنی و شیرین خواهید یافت. این بدان معناست که شما تا حدی بالغ گشته‌اید.

حال به مرحله آخر، مرحله مواد معدنی می‌رسیم. مرحله‌ای که سر و کار ما با سنگها، کوه‌ها، آهن و مس است. اینها برای چه کاری هستند؟ اینها برای بناسازی، برای ملکوت، برای نبرد و برای ایجاد امنیت هستند. تنها زمانی که در مسیحیان حیاتی بالغ و کامل وجود داشته باشد، بناسازی خانه خدا تحقق یافته و نبرد برای جنگ روحانی صورت می‌پذیرد. به عبارتی دیگر، با ایماندارانی که با تجربه مسیح به کمال رسیده باشند، خانه خدا ساخته شده و توسط آنهاست که نبرد روحانی جنگیده می‌شود. ما باید روشن باشیم که هرگاه از مسیح به حد لازم برخوردار شویم، همیشه نتیجه‌ای دارد - بنا و نبرد. این دو همیشه با هم هستند. اگر بخواهیم بنای خدا را داشته باشیم، باید برای مبارزه آماده باشیم. برای بنای خدا، ما به مصالح نیازمندیم؛ و برای مبارزه در آن نبرد، به جنگ‌افزار نیاز داریم. اینها همه بستگی به سنگها، کوه‌ها، آهن و مس دارد.

باید به یاد داشته باشیم که شهر و معبد، در این سرزمین و با همین مصالح ساخته شده‌اند - سنگ، آهن و مس. این مواد نشانگر آنند که در حیات مسیح چیزی وجود دارد که مصالح برای بنای مسکن خدا و موادی جهت ساخت جنگ‌افزار برای مبارزه در آن نبرد هستند. همه این موارد جزئی از ثروت‌های حیات مسیح می‌باشند.

رسیدن و عدم رسیدن به این مرحله، بستگی به میزان تجربه ما

از مسیح دارد. اگر ما هر روز از مسیح تنها به عنوان آب حیات مسرت بریم، هرگز به آن جایی که در میان ما بنای خدا تحقق پذیرد، نخواهیم رسید. ما هنوز بسیار جوانیم و باید از مسیح به عنوان آب حیات، به عنوان گندم، به عنوان جو، و این و آن بهره‌مند گردیم. باید نخست از مسیح تا به حد معینی برخوردار شویم؛ سپس بنایی برای خدا، و نبرد با دشمن وجود خواهد داشت.

گاهی با برادر و یا خواهری مواجه می‌شوید و حس می‌کنید که با وجود اینکه آنها خوبند، ولی چیزی کم است و نقصی وجود دارد. این نیست که آنها گناهکارند؛ برعکس، آنها با خداوند درست بوده و طرز برخوردشان مثبت است. ولی عمیقاً در روح خود، کمبودی حس می‌کنید که به سختی قادر به توضیح آن هستید و پیدا کردن کلمه درستی برای توصیف آن مشکل است. شاید بتوان گفت که آنها قدری می‌لنگند و شُلند. فکر می‌کنم شما می‌دانید که منظور من چیست. آنها مثل تکه‌ای نان هستند. آن نان خوب و سالم است، ولی نرم و شُل می‌باشد. یا اینکه می‌توان آنها را با یک لیوان شیر مقایسه کنیم. شیر خوب و غنی است، ولی تنها مایع بوده و به سُستی آب می‌باشد. حال سنگی را بردارید، یا قطعه‌ای آهن یا مس - اوه، اینها چیزهای محکمند! ولی این مردم از این جنس نیستند. به نظر می‌رسد که آنها از سنگ نیستند و هیچ آهن یا مسی در آنها وجود ندارد. شما نمی‌توانید شیر را به عنوان اسلحه جنگی بکار ببرید و یا اینکه با قطعه‌ای نان یا با یک دانه انجیر عازم یک نبرد گردید. مسخره است! شما باید قدری آهن یا مس داشته باشید؛ باید چیزی با استحکام داشته باشید. شما نمی‌توانید خانه‌ای را با شیر بنا کنید. نمی‌توانید با توده‌ای از قرص‌های نان، بنایی داشته باشید. باید سنگ داشته باشید؛ باید مصالح ساختمانی داشته باشید. بعلاوه، شما باید کوهی داشته باشید که از آن سنگ و مصالح استخراج کرده و بر روی آن خانه را بنا سازید.

گاه، وقتی به یکی از خادمین خداوند بر می‌خورم، حس می‌کنم که با کوهی مواجه شده‌ام. نمی‌توان بیان کرد که او چقدر غنی، چقدر قوی، چقدر محکم و چقدر استوار است. او درست مثل یک کوه است. وقتی آنجا نشست، یک کوه آنجاست. نمی‌توان ضربه‌ای به او زد؛ اگر هم مبادرت به این کار بکنید، ضربه خواهید خورد. این کوه است، این تپه است. شما قادر به رسیدگی به او نیستید؛ او باید به شما رسیدگی نماید.

این آخرین مرحله از حیات روحانی است. برای شما رسیدن به این نقطه کاملاً امکان پذیر است. برای شما امکان اینکه در میان فرزندان خدا یک سنگ، یک ستون در کلیسا، باشید وجود دارد. آیا می‌توانید نان را برای ساختن ستون بکار برید؟ آیا می‌توانید انگورها را برای ساختن ستون روی هم بچینید؟ نه، نمی‌توانید چنین کنید. شما می‌توانید ستونی از سنگ، از آهن، یا از مس بسازید - چنین ستونی کاملاً مناسب خواهد بود. بنای خدا نیاز به سنگ، آهن، مس و کوه دارد. تمامی این مواد با بنای خدا، و همان‌گونه که بعداً نشان خواهیم داد، با ملکوت خدا در ارتباط می‌باشند.

## دگرگون شده از گل به سنگ

وقتی ما در مسیح، تنها اطفالی باشیم که از آب زنده می‌نوشند، چگونه امکان دارد که بنای خدا در میان ما باشد؟ آن غیر ممکن است. ما باید رشد کرده باشیم؛ ما باید با تجارب مسیح، بالغ و کامل شده باشیم. ما باید سنگ باشیم. خداوند آن سنگ زنده است، ما هم باید سنگهای زنده باشیم تا بتوانیم برای بنای او مصالح باشیم. بطور تمثیلی صحبت کنیم، در آدم، ما تکه‌ای گل هستیم؛ ما سنگ نیستیم، بلکه گل هستیم. بنای خدا، بنایی ساخته شده از سنگ است، ولی ما از گل ساخته شده‌ایم. چگونه ما به عنوان یک تکه گل می‌توانیم مصالحی برای بنای خدا باشیم؟ این غیرممکن است. ما

باید از گل به سنگ دگرگون شویم. باید با روح القدس و از طریق تجربه عملی و مسرت بردن از مسیح دگرگون شویم. گاهی برادری نزد من می‌آید، و من حس می‌کنم که او قدری دگرگون شده. ولی متأسفانه، او فقط مقدار ناچیزی سنگ در خود دارد؛ بیشتر وجود او هنوز از گل است. شاید شما امثال این برادر را دیده باشید، که کمی دگرگونی در آنها قابل تشخیص است، آنها سنگ به نظر می‌رسند، ولی قسمت اعظم وجودشان هنوز در همان ذات اولیه باقی است. آنها هنوز بسیار زیاد در آدم، و گلی هستند. آنها هنوز بسیار طبیعی هستند.

روزی با چند تن از برادران مشارکت داشتم. در نقطه خاصی از مشارکتمان، برادری شدیداً بر مطلبی پافشاری می‌کرد. من به آن برادر اشاره کرده و گفتم، «برادر، آنجا در روحتان، تکه‌ای کوچک از سنگ هست، اما کله شما کلاً از گل است.» طرز تفکر بسیاری از برادران و خواهران هنوز نوسازی و دگرگون نشده است. طرز فکر آنها فقط از آن طبیعت انسانی است، پر از عقاید و افکار طبیعی. این یک کله گلی است. اما با نوسازی ذهن، ما از مستی خاک و گل، به سنگ تبدیل می‌شویم. پس از سنگ شدن، برای حتی دگرگونی بیشتر، در آتش و تحت فشار قرار می‌گیریم، تا از یک سنگ معمولی به سنگی نفیس [جواهر] مبدل شویم. در شهر مقدس، اورشلیم نو، شما نمی‌توانید ذره‌ای گل و یا سنگ معمولی بیابید؛ تمام سنگها، سنگهای نفیس هستند. اورشلیم نو با سنگهای نفیس بنا شده است.

## کوه‌ها و تپه‌ها

می‌دانیم که سنگها همیشه با کوه‌ها و تپه‌ها مرتبط هستند. اگر ما سنگ بخواهیم، باید کوه داشته باشیم. یافتن سنگ در دشت‌های هموار تا حدی مشکل است. پس کوه‌ها و تپه‌ها به چه معنایی هستند؟ در کلام خدا، کوه‌ها و تپه‌ها همیشه نشانگر رستاخیز و

صعود هستند. آنها بر بلندی‌های زمین و بر فراز دشتها برپا هستند. چگونه شما، یک تکه گل، می‌توانید به سنگی تبدیل شوید؟ تنها در حیات رستاخیز! همه سنگهای روحانی و زنده در حیات رستاخیزند؛ آنها سنگهایی متصل به کوه رستاخیز مسیح هستند. اگر ما همگی در حیات آدمیت، در حیات کهنه و طبیعی بسر بریم، بسادگی در دشت هموار قرار داریم. از آنجایی که هیچ کوهی در میان ما نیست، هیچ سنگی هم در میان ما یافت نمی‌شود. اما اگر زندگی و قدمهای ما در حیات رستاخیز باشد، از واقعیت کوه‌ها و تپه‌ها برخوردار گشته و سنگ بودنمان حتمی خواهد بود.

اجازه دهید مثالی بیاوریم، تصور کنید که من و تعدادی از برادران و خواهران جمع شده‌ایم، و من به عنوان یک برادر، بر حسب حیات طبیعی رفتار کرده و برادر دیگری هم باشد که همیشه در حیات طبیعی زندگی می‌کند، و خواهر عزیزی که در جمع ما است نیز دائماً در احساسات خود رفتار و زندگی کند: یعنی بعضی اوقات خیلی شاد، و بعضی اوقات فوق‌العاده متاثر و افسرده باشد. در حقیقت، همگی ما چنین ایماندارانی هستیم؛ ما همگی بسیار طبیعی بوده و دائماً در حیات طبیعی زندگی و رفتار می‌کنیم. آیا می‌توان چیزی از طبیعت یک تپه در میان ما پیدا کرد؟ مطمئناً خیر. ما همگی از گل بوده و بر زمین هموار قرار داریم. اگر به دنبال سنگی بگردید، چیزی بجز غبار، خاک و گل نخواهید یافت. چون کوهی نیست، هیچ سنگی هم وجود ندارد. اگر سنگ بخواهید، باید به دیار تپه‌ها بروید.

حال گروه دیگری از ایمانداران را تصور کنید. آنها تا حدودی صلیب را شناخته و در ارتباط با انکار کردن حیات طبیعی چیزهایی می‌دانند؛ بنابراین، حیات رستاخیز را تا حدودی درک کرده‌اند. آنها در تازگی حیات گام برداشته و در تازگی روح خدمت می‌کنند؛ آنها در رستاخیز زندگی می‌کنند. در نزد آنها، حس می‌کنید که چیزی بلندمرتبه، چیزی والا و چیزی بالاتر از شما وجود دارد. شما پی

می‌برید که در درون و در بین آنها تپه‌ها و کوه‌های روحانی وجود دارد. نزد آنها یافتن سنگها، حتی سنگهای نفیس، مشکل نیست. به این یکی که بنگری، سنگ می‌بینی؛ به آن یکی که بنگری، ستایش بر خداوند، باز هم سنگ می‌بینی. سنگها وجود دارند، چون تپه‌ها و کوه‌ها وجود دارند.

کوه‌ها و تپه‌ها برای بنای خانه، شهر و ملکوت خداست. در کلام خدا، شهرهای بسیاری بر فراز تپه‌ها و کوه‌ها بنا شده. در طی مسافرت و دیدارم از سرزمین فلسطین، متوجه شدم که تقریباً تمام شهرها به همین طریق بنا شده‌اند. شهرهای معدودی در درّه یا بر زمین هموار بنا شده بود. یک شهر، مرکز یک ملت و قلمرو پادشاهی است. در کتب عهد قدیم، شهر همیشه مظهر ملت یا پادشاهی است. بنابراین، قصد روح‌القدس از چنین عباراتی در کلام آن است که وقتی تپه‌ها یا کوه‌های روحانی در میان فرزندان خدا وجود داشته باشد، خود بخود سنگها و مصالح برای بنای خانه و شهر نیز وجود خواهد داشت. یعنی اقتدار خدا و ملکوت خدا در آنجا وجود خواهد داشت. خداوند پس از برخاستن از مرگ، به ما گفت که تمام اقتدار در آسمان و زمین به او داده شده است. اقتدار روحانی و اقتدار آسمانی، همیشه در رستاخیز است. اگر من و شما هم در حیات رستاخیزِ مسیح زندگی کرده و قدم برداریم، اقتدار آسمانی خواهیم داشت.

برداشت بسیاری از مردم در مورد اقتدار کلیسا کلاً اشتباه است. اقتدار کلیسا هیچ ربطی به سازماندهی ندارد. این اقتدار مطلقاً موضوعی از رستاخیز است. اگر در یک کلیسای محلی، دو تن از برادران این چنین در رستاخیز باشند، اقتدار الهی و آسمانی به آنها سپرده شده است. آنها اقتدار کلیسا هستند. آنها آن تپه در کلیسای محل هستند، رستاخیز با آنان بوده و اقتدار ملکوت خدا از آن ایشان است.

اگر ما تنها اطفالی در مسیح باشیم، او را به عنوان آب حیات و



شاید تامین غذای خود تجربه کرده‌ایم. ما همیشه زمان خوبی با یکدیگر داشته و با یکدیگر بسیار خوشحال هستیم، ولی خیلی جوان هستیم. بیشتر اوقات ما تنها طبیعتاً خوشحال هستیم، و خیلی وقتها در احساس طبیعی خود غمگینیم. در میان ما تپه‌ای نبوده و هیچ سنگی نیست. ما همه تکه‌ای گل هستیم. در چنین شرایطی، آیا اقتدار کلیسا در میان ما قابل تشخیص است؟ هرگز. اقتدار کلیسا در جایی است که مقدسین می‌دانند و آگاهند که مصلوب شدن با خداوند عیسی و زیستن در رستخیز به چه معناست. اگر بخندند، در رستخیز می‌خندند؛ اگر گریه کنند، در رستخیز می‌گیرند. حتی در هنگام خشم، در حیات رستخیز هستند. آنها حیات رستخیز خداوند را در قدمهای روزمره خود تجربه می‌کنند. این فقط یک تعلیم برای آنان نیست، بلکه کسب مسرتی روزانه بطور عملی است. در برخورد با آنها حس می‌کنید که آنها سنگهایی در کوه هستند. آنها کسانی هستند که اقتدار آسمانی به ایشان سپرده شده است. آنها اقتدار کلیسا هستند. اگر مقدسین در اینجا چنین کسانی باشند، پس خانه خدا و ملکوت خدا در اینجاست. در اینجا خانه بنا شده، و ملکوت خدا مستقر شده است.

خواهش می‌کنم فکر نکنید چون این مطالب را خوانده‌اید، آن را دارید. کسب آنچه از آن صحبت کردیم، نیاز به سالها دارد. من فقط به شما راه را نشان می‌دهم؛ این بسادگی فقط یک نقشه راه است برای شما تا آن را دنبال کنید؛ آن را دریافت کنید و با فروتنی تمرین کنید. فکر نکنید که همین فردا شما کوه خواهید شد. خیر! راجع به این موضوعات دعا کنید و در پی عمل کردن به آنها باشید. سپس بعد از این، منفعت خواهید برد.



فصل هشتم

## نیکویی آن سرزمین - ثروت‌های کاوش ناپذیرش

(۵)

### معادن (۲)

خواندنی‌ها از کلام مقدس: تثنیه ۸: ۹؛ ۳۳: ۲۵؛ ارمیا ۱۵: ۱۲؛ مکاشفه ۲: ۲۷؛ ۱: ۱۵؛ متی ۲۸: ۱۸؛ لوقا ۱۰: ۱۹؛ متی ۱۶: ۱۸-۱۹؛ ۱۸: ۱۷-۱۸؛ افسسیان ۶: ۱۱-۱۷

تاکنون به وضوح دیده‌ایم که ثروت‌های آن سرزمین اول در آب‌ها، دوم در انواع نباتات و گیاهان، سوم در چارپایان و گله‌ها، و چهارم در معادن یا مواد معدنی هستند. اجازه دهید دسته‌های مختلف آنها را نام ببریم:

۱. آب‌ها: سرچشمه‌ها، چشمه‌ها و نهرها.
  ۲. نباتات و گیاهان: گندم، جو، تاکهای مُو، درختان انجیر، انارها، درختان زیتون.
  ۳. حیوانات: چارپایان و گله‌ها.  
(در هم آمیختن دو حیات ذکر شده در بالا، یعنی گیاهی و حیوانی، شیر و عسل تولید می‌کند.)
  ۴. معادن یا مواد معدنی: سنگها، کوه‌ها، آهن، مس.
- ملاحظه کردیم که چطور همگی این ثروت‌ها با مراحل مختلف حیات روحانی در ارتباط هستند. آب‌های زنده به مرحله اول از تجربه

روحانی ما تعلق دارند. از تجربه مسیح در مرحله اول، حس می‌کنیم که او برای ما همچون آن آب زنده است. سپس، در مرحله دوم، ما تجربه‌ای فراتر از مسیح داریم؛ از مسیح مسرت بیشتری می‌بریم و مسیح چون غذای جامد و چیزی بیش از آب برای ما است. مسلماً آب لازم و بسیار ضروری است، ولی آب چندان مقوی نیست. من نمی‌توانم تنها با آب زندگی کرده و رشد کنم. اگر شما مرا برای شام دعوت کنید، باید قدری غذای جامد به من بدهید، قدری گندم یا جو و امثال اینها. پس این واقعاً شگفت‌انگیز است که در انتهای لیست نباتی و گیاهان، درخت زیتون قرار گرفته که نشانگر مسیح به عنوان پسر روغن است، همان کسی که پر از روح‌القدس می‌باشد. او از درون و از بیرون سرشار از روح‌القدس است و ما می‌توانیم اینچنین از وی مسرت بریم. ما می‌توانیم با روح‌القدس پر و اشباع شویم. وقتی ما چنین سرشار از آن روح باشیم، در حیات مسیح بالغ هستیم. مسیح برای ما چون شیر و عسل بسیار عزیز، بسیار شیرین و بسیار غنی خواهد بود.

فوراً به دنبال چنین تجربه‌ای غنی از مسیح، ما به معادن و مواد معدنی می‌رسیم - یعنی سنگها، کوهها، آهن و مس. این ترتیب روح‌القدس است. روح‌القدس این اقسام را در چنین ترتیبی قرار داده تا با مراحل حیات روحانی مطابقت کنند. وقتی ما در حیات مسیح بالغ هستیم، در تجربه خود از سنگها، کوهها، آهن و مس، چیزی دریافت می‌کنیم.

در فصل قبل، چیزهای بسیاری در مورد سنگها و تپه‌ها ملاحظه کردیم. دیدیم که سنگها نمایانگر مقدسین نجات یافته و دگرگون شده به عنوان مصالح برای بنای خدا هستند. ما نه تنها باید نجات یابیم، بلکه همچنین باید به سنگهای زنده برای بنای خدا تبدیل شویم. در اصل ما از جنس سنگها نیستیم؛ ما از خاکیم. ولی وقتی مسیح را پذیرفتیم، او به درون روح ما آمده و به طور مداوم برای دگرگونی ما

در کار است. توسط نوسازی روح‌القدس، ما از تکه‌ای گل به سنگ تبدیل می‌شویم تا اینکه مصالح برای بنای خدا باشیم. همچنین دیدیم که تپه‌ها و کوهها نماینده رستاخیز و صعود هستند. اقتدار، پادشاهی و پادشاه نیز همیشه با رستاخیز و صعود همراه هستند. رستاخیز چیزی برخاسته، و صعود چیزی تعالی یافته است؛ و با این تعالی، اقتدار الهی، حکومت الهی، پادشاهی خدا و پادشاه وجود دارد. این معنی کوهها و تپه‌ها است. ملاحظه کردیم که تنها راه دگرگونی گل به سنگ، در رستاخیز است. فقط حیات رستاخیز مسیح است که قادر به دگرگون کردن ماست. ما در حیات طبیعی، تکه‌ای گل هستیم؛ ولی در حیات رستاخیز، ما سنگ هستیم. سنگهای تولید شده برای بنای مسکن خدا با اقتدار و حکومت الهی، همگی ناشی از رستاخیز مسیح هستند. هر چه ما بیشتر از مسیح مسرت برده و او را تجربه کنیم، بیشتر توسط روح‌القدس با عناصر حیات او دگرگون خواهیم گشت. سپس بنا و پادشاهی یا ملکوت خدا ظاهر خواهد شد.

## آهن و مس

حال به آخرین اقلام می‌رسیم، آهن و مس. من بر این باور هستم که شما با ترتیب موجود در رساله افسسیان آشنا هستید. فصل اول این کتاب از تمام برکاتی که ما در مسیح دریافت کرده‌ایم می‌گوید. سپس فصل دوم، سوم، چهارم و پنجم همگی به ثروت‌های مسیح مربوط هستند. این تنها کتابی است که در آن عبارت «دولت [ثروت‌های] بی‌قیاس مسیح» ذکر شده است (۳: ۸). پس از ذکر این ثروت‌ها، به پایان این کتاب یعنی فصل ششم می‌رسیم. در این فصل، آن نبرد یا جنگ را می‌بینیم. جنگ روحانی، آخرین قلم در کتاب افسسیان است. تا وقتی شما در تجربه روحانی به فصل ۶ برسید، مسرت فراوانی از ثروت‌های مسیح داشته‌اید، یعنی شما مسیح در

فصل ۱ تا فصل ۵ را تجربه کرده‌اید. پس چون تا به این حد از او مسرت برده‌اید، و نیز به دلیل نیاز برای بنای خدا و حکومت الهی، شما باید در این جنگِ روحانی بجنگید. وقتی شما به این نقطه برسید، توانایی و صلاحیتِ جنگیدن را داشته و در حیات مسیح بالغ خواهید بود. در تجربهٔ ثروت‌های مسیح، شما قادر و ملزم به جنگیدن هستید.

به محض رسیدن به میدان جنگ در این فصل، این واژه‌ها به چشم می‌خورند: «کلاهخود»، «جوشن»، «سپر»، «شمشیر» و امثال اینها. برای مثال، کلاهخود از چه ساخته شده است؟ و جوشن از چه ترکیبی است؟ مسلماً ترکیبات آنها از مواد نرم و شکننده نیست. در گزارش نگاشته در کتاب اول سموئیل فصل ۱۷، جنگجویی غول‌پیکر است که از برنج پوشیده شده. سر او، سینهٔ او، زانوهای او و ساقهای او همه از برنج پوشیده شده بود. و شمشیری که با آن می‌جنگید، از آهن ساخته شده بود. آخرین اقلام ثروت‌های مسیح آهن و مس یا برنج می‌باشد، زیرا آخرین مرحله از تجربهٔ مسیحی، جنگ روحانی است. در این نبرد، ما به هر دو، یعنی مس و آهن نیاز داریم.

آهن و مس نمایندهٔ چه عناصری از مسیح هستند؟ به ما گفته شده که مسیح امتها را با عصای آهنین فرمانروایی خواهد کرد. بنابراین، آهن در جایگاه اقتدار مسیح قرار دارد. مسیح همان کسی است که اقتدار کامل بر تمامی عالم دارد و تمامی اقتدار در آسمان و زمین به او داده شده است. او به آسمانها بالا برده شده و بر دست راست خداست و سروری همه چیز به وی داده شده است. او دارای آن آهن است؛ عصای آهنین در دست اوست. این کاملاً واضح است.

پس مس یا برنج نمودار چه جنبه‌ای از مسیح است؟ برنج به معنای داوری مسیح است. ولی ما باید بدانیم که همه توانایی و اقتدار داوری مسیح نتیجهٔ رنجهایی است که او متحمل شد. وقتی او اینجا بر زمین بود، از انواع آزمایشها عبور کرده و متحمل انواع رنجهای گردید. پاهای او چون برنج صیقل داده شده است که در کوره پالایش

دیده. پاهای نماینده چیست؟ پاهای نماینده راه رفتن و زندگی بر روی زمین است. راه رفتن و زندگی خداوند [عیسی] بر روی زمین توسط خدا پالایش دیده، صیقل یافته و آزمایش شد. زندگی او توسط دشمن و توسط انسانها آزمایش گردید. از طریق همه این آزمایش‌ها، زندگی و رفتار خداوند به تایید رسیده و ابرازی کامل، روشن و درخشان دارد. از این جهت او صلاحیت یافته است. او صلاحیت یافته تا دیگران را داوری کند، زیرا خود اول آزمایش و داوری شده، و پالایش دیده است. او نه تنها با برنج، بلکه با برنج پالایش دیده و درخشان، تجهیز یافته است. او زمینه و حق لازم را برای داوری دارد.

### بکار بردن مس

چگونه می‌توان این را بکار برد؟ گاهی در حین پیروی از خداوند، در حالی که خداوند را خدمت می‌کنید، یا شاید هنگامی که به جلسه‌ای برای خدمتگزاری می‌روید، به ذهنتان می‌رسد که چقدر کثیف و گناهکار هستید. در چنین لحظه‌ای چه می‌کنید؟ بله، از خداوند می‌خواهید که شما را با خون نفیس خویش بپوشاند و ذهن شما را با وجود خودش پوشش دهد. اما آیا می‌دانید این چیست؟ این آن کلاهخود برنجین است. شما درک می‌کنید که خداوند، آن بی‌عیب و درخشانده است، همان کسی که مورد آزمون و تایید قرار گرفت. پس از روی ایمان، روح خود را بکار گرفته و خطاب به دشمن می‌گویید، «شیطان، من کثیفم، من گناهکارم؛ ولی خداوند من را سپاس، او آن بی‌عیب است، او همان کسی است که آزمون و تایید گردیده، و او پوشش من است، او کلاهخود سر من است!» شما می‌توانید با ایمان، این مسیح آزموده شده، تایید شده و بی‌عیب را به عنوان کلاهخود بکار برید.

آیا چنین تجربه‌ای دارید؟ من معتقدم که شما چنین تجربه‌ای

دارید، ولی در مورد آن روشن نیستید. شما باید بیاموزید چگونه مسیح را از این طریق و با قلبی روشن بکار برید. من از کارکرد زیرکانه دشمن آگاهم. بیش از سی سال قبل، وقتی مرد جوانی بودم، با فیض او [خداوند] عشقی عظیم به خداوند داشتم. هر روز صبح زود، بیشتر اوقات با اشک شوق و عشق بسیار، برای خواندن سرودهای ستایش، خواندن کلام خدا و دعا، به کوهی بخصوص می‌رفتم. آه، مشارکت چقدر شیرین و حضور خداوند چقدر کامل بود! ولی وقتی از کوه پایین می‌آمدم، همه نوع فکر به ذهنم خطور می‌کرد. هر صبح همین وضع بود. اول فکر کردم من اشکالی دارم. نزد خداوند اعتراف و درخواست بخشش کردم. ولی ستایش بر خداوند، پس از چند روز، در آن مورد روشن شدم. گفتم، «خیر! این چیزی از من نیست. من خداوند را خیلی دوست دارم، کلامش را می‌خوانم و دعا می‌کنم، و چنین مشارکتی عالی با خداوند داشته‌ام، پس چنین چیزی چطور می‌تواند از من باشد؟ آن باید از دشمن باشد.» می‌دانید چه کردم؟ مشت خود را به جانب دشمن نشان رفتم. این روش من برای نبرد در این مبارزه بود.

بعد از زمانی، آموختم که برای سر من کلاهخودی وجود دارد، و این کلاهخود، قسمتی از زره‌پوش خداوند است. از آن زمان، این درس را آموختم و هرگاه این افکار ذهنم را می‌آزرد، می‌گفتم، «خداوند، مرا با کلاهخود خودت بپوشان. هلولویاه! آن پیروزمند تو هستی! خون نفیس تو، آن خون پیروزمند است! خداوند، مرا بپوشان! ستایش بر تو ای خداوند!» پس پیروزی را دریافتم. بعدها به وضوح دانستم که چرا خداوند برای من چنین پوشش موثری است. زیرا او همان بود که نه تنها توسط خدا، بلکه توسط دشمن و تمام بشریت آزموده و تایید شد. او از این آزمون بی‌عیب، روشن و درخشان بیرون آمد؛ او آن برنج، همان برنج صیقل دیده است؛ او برای ایستادگی در مقابل تمام حملات دشمن، توانایی، قوّت، شایستگی و زمینه را دارد. هر وقت دشمن با



این فرد بی‌عیب روبرو شود، پا به فرار می‌گذارد. هیچ‌وقت به تنهایی به نبرد نروید - این کار شما نیست؛ این نبرد از آن خداوند است. وقتی خیلی جوان بودم، داستانی شنیدم که کمک بسیاری به من کرد و هرگز نمی‌توانم آن را فراموش کنم. پدر یک دختر کوچک، دوستی مسیحی داشت که این دوست روزی برای دیدار و مشارکت نزد وی آمد. هنگام مشارکت، دخترک به آنها گوش می‌داد. آن آقا بسیار مضطرب بود و به پدر دخترک گفت که دائماً توسط دشمن مغلوب می‌شود. بالاخره دخترک نتوانست از صحبت کردن خودداری کند. سؤال کرد، «آقا، من هرگز از دشمن شکست نمی‌خورم! شما از من خیلی بزرگتر هستید، ولی همیشه این مبارزه را می‌بازید و من همیشه این مبارزه را می‌برم!» آن آقا گفت، «اوه!» و در حالی که با تعجب به او نگاه می‌کرد پرسید، «به من بگو، چگونه تو این مبارزه را می‌بری؟» دخترک جواب داد، «بسیار آسان است، وقتی دشمن آمده و در را می‌زند، از او می‌پرسم، «کیستی؟» او می‌گوید، «من شیطان هستم.» سپس من می‌گویم، «باشه، صبر کن! می‌روم تا عیسی را صدا کنم!» و همین کار را هم می‌کنم. سپس دشمن می‌گوید، «فراموش کن؛ من دیگر باید بروم!» و پا به فرار می‌گذارد. این راه من است. بُردن مبارزه خیلی آسان است.»

اینکه این داستان حقیقی است یا نه، من نمی‌دانم، ولی راجع به یک چیز مطمئن هستم: اگر شما به تنهایی به جنگیدن در آن نبرد اقدام کنید، حتماً خواهید باخت. ولی هر وقت با مسیح به نبرد رفته و با تمرین کردن در ایمان خود او را بکار برید، پیروزی شما حتمی است. مسیح آن آزموده و آن تایید شده است. او همان پوشش شماس است. دشمن قادر نیست که به او چیزی بگوید یا با او کاری انجام دهد. بیاموزید که مسیح را به عنوان پوشش خود بکار برید. خداوند کاملاً آزموده شده است. اکنون او کسی است که صاحب آن برنج و آن پوشش بوده و صلاحیت داوری کردن دیگران را دارد.

## بکار بردن آهن

حال، در مورد اقتدار، یعنی آهن چه؟ خداوند گفت که تمامی اقتدار در آسمانها و بر زمین به او داده شده است. ولی این پایان داستان نیست. خداوند همچنین به ما گفت که او این اقتدار را به ما داده است. برادران و خواهران، آیا می‌دانید که شما حق ادعای اقتدار خداوند را دارید؟ شما دارای چیزی بیش از قدرت هستید؛ شما اقتدار دارید! آیا تفاوت بین اقتدار و قدرت را می‌دانید؟

اجازه دهید شرح دهیم. شما یک اتومبیل دارید، و با آن اتومبیل، قدرت دارید. حال فرض کنید که در خیابان به پلیسی بر می‌خورید که با سوت خود ترافیک را هدایت می‌کند. او فقط یک پلیس کوچک است، ولی وقتی آنجا ایستاده و دست خود را بلند می‌کند، همه ماشینها باید بایستند. این چیست؟ این اقتدار است، اقتدار حکومت. آن پلیس کوچک نماینده حکومت است و شما باید تابع دستورات او باشید. این موضوع ربطی به نوع ماشین شما و قدرت و توان ماشین شما ندارد. شما باید توقف کنید! چه سواری داشته باشید، چه کامیون، یا اتوبوس، هیچ مهم نیست. اگر او بگوید «ایست!» شما توقف می‌کنید! قدرت پلیس در مقایسه با قدرت همه ماشینها یا حتی یک ماشین، بسیار ناچیز و در واقع تقریباً هیچ است. ولی او چیزی دارد که شما با ماشین نیرومند خود ندارید - آن اقتدار است. وقتی او بگوید، «ایست!» همه باید متوقف شوند! اقتدار او از قدرت شما برتر است.

علیرغم آنکه دشمن چقدر نیرومند باشد، بیشترین چیزی که دارد زور است. ما اقتدار داریم. ما اقتدار سرور همه عالم را داریم. آن پلیس کوچک، نماینده حکومت شهر است، ولی ما نماینده پادشاه عالم هستیم! برادران و خواهران، آیا هرگز از این اقتدار بهره برده‌اید؟ بیم دارم که در مواقع آشفتگی و گرفتاری، شما این اقتدار را بسادگی از یاد برده و مثل بیچارگان رفتار کنید. شما فراموش می‌کنید که

نمایندهٔ مسیح هستید - نه هر کسی، بلکه مسیح! همان اقتداری که به مسیح سپرده شده، به شما سپرده شده است. خداوند گفت که به ما اقتدار داده است تا بر تمامی قدرت دشمن غالب شویم. آه، چه نجاتی! آه، باشد که ما این را دریابیم و تجربه کنیم! بکوشید تا این اقتدار عطا شده توسط مسیح را بکار برید.

آن پلیس کوچکی که آنجا ایستاده، اقتدار آن را دارد که کل ترافیک را از حرکت باز دارد. ولی اگر من آنجا رفته و بگویم، «ایست!» امکان اینکه جانم را از دست بدهم بسیار زیاد است. من چنین زمینه‌ای ندارم؛ من یونیفرم پلیس را ندارم. فکر نکنید تنها به این دلیل که مسیحی هستید، قادرید که این اقتدار را بر دشمن بکار بندید. شما دارای اقتدار هستید، ولی یک مشکل وجود دارد. آیا شما در مسیح زندگی می‌کنید؟ آیا در رستاخیز زندگی می‌کنید؟ امروز آن پلیس کوچک قادر است که آنجا ایستاده و دستور دهد؛ هر چه را که او منع کند، ممنوع است؛ هر چه را که او آزاد کند، آزاد است. ولی اگر همین شخص فردا بدون یونیفرم آنجا بایستد، قادر به انجام هیچ کاری نیست؛ هیچ‌کس دستورات او را پیروی نکرده و زندگیش در خطر خواهد بود. زمانی که او در یونیفرم باشد، ترافیک باید از او اطاعت کند؛ ولی بدون یونیفرم، وجود او برای ترافیک و ماشینها کاملاً بی‌معنی خواهد بود. شما یک مسیحی هستید، ولی کجا ایستاده‌اید؟ کجا زندگی می‌کنید؟ کجا قدم بر می‌دارید؟ آیا قدمهای خود را در مسیح بر می‌دارید، یا در حیات طبیعی خودتان؟ اگر شما در شخص خود و در حیات طبیعی خود قرار دارید، آن زمینه را از دست داده‌اید، شما فاقد یونیفرم و اقتدار هستید.

پولس رسول در روزگار خود ارواح شریر بسیاری را دور ساخت (اعمال ۱۶: ۱۸؛ ۱۹: ۱۲). او ارواح شریر را خطاب کرده، ایشان را به نام خداوند عیسی اخراج می‌کرد. ولی به خاطر دارید که چطور دیگران، هفت پسر اسکیوا، اقدام به انجام همین کار با همین نام

کردند. ارواح شریر بجای ترک کردن آنجا، بر ایشان جسته و چنان یورش بردند که آنها برهنه و زخمی گریختند (اعمال ۱۹: ۱۳-۱۶). از آنجایی که این مردان چنین زمینه و اقتداری نداشتند، ارواح پلید آنها را اطاعت نکردند، ولی آنها پولس را اطاعت کردند، زیرا او را می‌شناختند. اقتدار بستگی به شخص انسان دارد.

ما باید پی ببریم که آهن از کجا می‌آید. آهن از سنگ می‌آید؛ سنگها از کجا می‌آیند؟ سنگ در کوهها یافت می‌شود؛ سنگها در رستاخیز قرار دارند. تا زمانی که شما هنوز در حد تکه گلی باشید، هرگز نمی‌توانید مدعی آن اقتدار باشید. به عنوان یک انسان طبیعی گلی، شما هیچ زمینه و هیچ حقی ندارید؛ شما هیچ آهنی در خود ندارید. ولی وقتی شما یک سنگ باشید و در مسیح و در رستاخیز زندگی کنید، خود بخود صاحب اقتدار هستید. نیازی نیست که آن را تقاضا کنید؛ می‌توانید تنها آن را ادعا کرده و بکار برید. می‌توانید بگویید، «من در مسیح زندگی می‌کنم؛ اقتدار آسمانها از آن من است، و از این اقتدار استفاده خواهم کرد!» به شما می‌گویم، این واقعاً عملی است.

خداوند به ما گفت، «هر آینه به شما می‌گویم آنچه بر زمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید، در آسمان گشوده شده باشد» (متی ۱۸: ۱۸). این اقتدار است. ولی بخاطر داشته باشید، شما باید در حیات رستاخیز باشید؛ شما باید دارای زمینه رستاخیز باشید. اقتدار به رستاخیز مربوط است. سپس شما ملکوت و بلندی‌ها را خواهید داشت. این چگونگی بوجود آمدن ملکوت است. ما چون به داوری و اقتدار مسیح پی می‌بریم، می‌توانیم داوری و اقتدار مسیح را بکار بندیم. پس کوه‌ها، ملکوت، حکومت الهی و اقتدار خدا از آن ما خواهد بود.

در تثنیه ۳۳: ۲۵ به ما گفته شده که میله دروازه‌ها از آهن و برنج ساخته شده است. این دروازه‌ها برای حفاظت، دفاع و امنیت ماست.

اگر ما قادر باشیم که اقتدار و داوری خداوند را بکار بندیم، حفاظت و امنیت خواهیم داشت. درهای ما با اقتدار و داوری خداوند قفل خواهد بود. محفوظ‌ترین و ایمن‌ترین ایمانداران آنهایی هستند که چگونگی بکار بستن اقتدار خداوند را می‌دانند. آنها قوت دارند، چون اقتدار دارند؛ پس آنها حفاظت، امنیت، و در نتیجه، آسایش دارند.

بنای مسکن خدا همیشه با این نوع مسیحیان است. آنها نه تنها مصالح این بنا هستند، نه تنها سنگها برای ساخت خانه‌اند، بلکه خانه‌ای بنا شده با یکدیگرند. اقتدار خدا و حکومت الهی خدا با یک چنین ایماندارانی است؛ در نتیجه، ملکوت خدا و کوه‌ها یا تپه‌ها با آنهاست. ما باید به تدریج از مرحله اول به مرحله دوم، به سوم و به چهارم رشد کنیم. ما باید بیاموزیم که در مرحله اول، چگونه مسیح را بکار بسته و از او به عنوان آب حیات مسرت بریم. همچنین باید بیاموزیم که در مرحله دوم، او را به عنوان غذای جامد بکار بریم. ما باید بیاموزیم که از مسیح به اندازه‌ای مسرت بریم که او تمام روز برای ما چون شیر و عسل غنی و شیرین باشد. سپس بالغ خواهیم بود. سپس ما به نقطه‌ای خواهیم رسید که زمینه ادعای اقتدار و داوری خداوند را داریم.

زمانی که دارای اقتدار باشیم، رسیدگی به بسیاری چیزها دیگر ضرورتی ندارد. حتی دعا کردن برای موارد گوناگون لازم نیست. ما حق داریم از اقتدار خود بر این چیزها استفاده کنیم. وقتی ترافیک به پلیس نزدیک می‌شود، آیا او برای متوقف کردن ترافیک نیاز به خبر کردن شهردار دارد تا کاری انجام دهد؟ مسخره خواهد بود! پلیس، مختار است. درست به همین طریق، ما نیازی به طلبیدن خدا برای دریافت کمک نداریم. ما می‌توانیم و باید بسادگی از زمینه‌ای که داریم استفاده کرده و اقتدار خود را بکار بندیم. ولی اجازه دهید تکرار کنم، اگر ما تا حدی از بلوغ روحانی

برخوردار نباشیم، نمی‌توانیم چنین کنیم. پولس رسول بی‌شک زمینۀ ادعای آن اقتدار را داشت. وقتی در کلیسای قُرنْتَس در ارتباط با برادری مشکلی ظهور کرد و پولس نتوانست آن را تحمل کند، به ایشان گفت که آن شخص را در نام خداوند عیسی داوری کرده و به دست شیطان سپرده (اول قرن‌تیاں ۵: ۳-۵). او حق و اقتدار خود را در این مورد بکار گرفت. اگر ما نیز خواهان این امتیاز هستیم، باید مثل پولس بلوغ روحانی داشته باشیم.

آه، برادران و خواهران، نظر ما باید به خداوند باشد تا شاید بیاموزیم که چگونه روز به روز چنین مسیح شامل تمام را به همراه ثروت‌های کاوش ناپذیرش بکار بریم. ما باید از آب حیات گرفته تا آهن و مس، او را تجربه کنیم.

اقلام خیلی بیشتری از ثروت‌های مسیح وجود دارند که من در این فصول تنها مقداری از آنها را به شما ارائه دادم. حزقیال ۳۴: ۲۹ می‌گوید، «و برای ایشان درختستان [نهال] ناموری برپا خواهم داشت.» مسیح نهال ناموری است - که ما نام آن را نمی‌دانیم. مسیح نهال بخصوص دیگری است. آه، مسیح بسیار غنی و پایان‌ناپذیر است! همچنین انواع دیگری از گیاهان در کلام خدا، نمودار مسیح هستند. فصل دوم در غزل غزله‌ها، از درخت سیب می‌گوید، لیکن این ترجمه صحیحی نیست. ترجمه صحیح‌تر نشان می‌دهد که آن نوعی درخت پرتقال است. مسیح درخت پرتقال است. گیاهان بسیاری برای نمایش مسیح وجود دارند که جوانب گوناگونی از ثروت‌های مسیح را جهت برخوردار ما آشکار می‌سازند. خروج فصل ۳۰ گیاهانی که تشکیل دهنده روغن مسح و بخورند را نام می‌برد: مُرّ، دارچین معطر، نیشکر معطر و سَلِیْخَه (آآ. ۲۳-۲۴). همین‌گونه مِیْعَه، اظفار و قِنَه که همه ادویه‌جات شیرین هستند - با کندر خالص (آ. ۳۴). این گیاهان بسیار پرمعنا بوده و بی‌نهایت شیرین هستند. آه، این همه ثروت! آه، ثروت‌های بی‌پایان!

این سرزمین حقیقتاً نیکوست، سرزمینی بی‌نهایت نیکو، مخصوصاً در ثروت‌های کاوش ناپذیرش. این قطعه زمین چقدر غنی است! این نمادی از مسیح شامل تمام است. بیایید بکوشیم تا چنین شخص پر جلال و شامل تمامی را تجربه کنیم، از او مسرت بریم و او را بکار گیریم. باشد که فیض او شامل حال ما گردد.





فصل نهم

## چگونگی تصرف آن سرزمین

(۱)

### توسط برّه، منّا، صندوق شهادت و مسکن

افسیسیان ۳: ۱۷-۱۸ : «تا مسیح به وساطت ایمان در دل‌های شما ساکن شود؛ و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت [قدرت] یابید که با تمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست.»

در این دو آیه، چند مورد باید مشاهده شده و به خوبی به خاطر سپرده شود. به کلمه «ساکن» در آیه ۱۷ توجه کنید. این کلمه عظیم و وزین است. در زبان اصلی، کلمه بکار رفته برای «ساکن»، با کلمه «خانه» و «منزل» هم‌ریشه‌اند. مایل هستیم این کلمه اصیل در زبان یونانی را به «خانه خود را بسازد» ترجمه کنیم. این ترجمه معنایی عمیق‌تر و کامل‌تر از «ساکن» را می‌رساند. مسیح می‌خواهد خانه خود را در قلب ما بسازد، تا ما قدرت درک کردن داشته باشیم. حال توجه کنید: این نه تنها برای توانایی ما جهت درک کردن است، بلکه تا برای درک کردن «قدرت» داشته باشیم. این نیز کلامی پر قدرت و وزین است و در زبان یونانی به معنی «داشتن قدرت کامل» می‌باشد. ما می‌توانیم این آیه را این‌گونه ترجمه کنیم: «تا شما برای درک کردن قدرت کامل داشته باشید...» حال مایلیم توجه شما را به کلمه «ادراک» جلب کنم. ما نباید فقط بدانیم و بفهمیم، بلکه باید با

دانستن چیزی آن را به دست آورده، و با فهمیدن، آن را کسب کنیم - درک کنیم. چه چیزهایی را باید درک کنیم؟ عرض، طول، بلندی و عمق - یعنی وسعت مسیح را، ابعاد نامحدود مسیح را. سپس چنین مسیحی را باید به همراه تمام مقدسین درک کنیم. ادراک چنین شخص نامحدودی برای یک نفر غیر ممکن بوده و باید به همراهی تمامی مقدسین صورت پذیرد.

بطور خلاصه: مسیح می‌خواهد در قلبهای ما خانه خود را بسازد. سپس ما قدرت ادراک کامل خواهیم داشت تا به همراه تمامی مقدسین وسعت نامحدود او را فهمیده و کسب کنیم.

خروج ۳۳: ۱۴-۱۵: «گفت: روی [حضور] من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید. به وی عرض کرد: هرگاه روی تو نیاید، ما را از اینجا مبر.»

اولین نکته در اینجا این است که خداوند به موسی قول داد که حضورش با او و مردم اسرائیل همراه خواهد بود. نکته دوم آن است که خداوند به موسی قول داد که به او آرامی خواهد بخشید. آرامی یا آسایشی که خداوند در این آیه بدان اشاره دارد، آسایش در سرزمین نیکوست.

تثنیه ۱۲: ۱۰: «اما چون از اردن عبور کرده، در زمینی که یهوه خدای شما برای شما تقسیم می‌کند ساکن شوید، و او شما را از جمیع دشمنان شما از هر طرف آرامی دهد تا در امنیت سکونت نمایید.»

تثنیه ۲۵: ۱۹: «پس چون یهوه خدایت تو را در زمینی که یهوه، خدایت، تو را برای تصرفش نصیب می‌دهد، از جمیع دشمنانت آرامی بخشد...»

با این دو آیه می‌بینیم که وقتی خداوند به آن آرامی یا آسایش اشاره می‌کند، به آن سرزمین اشاره دارد. آن سرزمین، آن آسایش است. در آسایش بودن، تصرف و منزل کردن در آن سرزمین است.

خروج ۴۰: ۱-۲: «و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: در غره [اولین روز] ماه اول مسکن خیمهٔ اجتماع را برپا نما.»  
خداوند به موسی امر کرد تا مسکن را در اولین روز از اولین ماه برپا کند. این به معنای یک شروع کاملاً نو است.

خروج ۴۰: ۱۷، ۲۱، ۳۴-۳۵: «و واقع شد در غره ماه اول از سال دوم که مسکن برپا شد. و تابوت [صندوق] را به مسکن درآورد، و حجاب ستر را آویخته، آن را پیش تابوت شهادت کشید. چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. آنگاه ابر، خیمهٔ اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پُر ساخت. و موسی نتوانست به خیمهٔ اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود و جلال خداوند مسکن را پُر ساخته بود.»

چون مسکن برپا شد، فوراً جلال خداوند آن را پُر ساخت. جلال خداوند چیست؟ آن حضور خداوند است که در برابر چشمان بشریت آشکار می‌گردد. چشمان بشر، چشمان فرزندان اسرائیل در آن زمان، حضور خدا را در جلال خویش نگریست.

تاکنون ما چیزی از نیکویی، نیکویی بی‌نهایت سرزمین کنعان، و اینکه چگونه آن نمادی از مسیح شامل تمام است، مشاهده کردیم. ما به هیچ وجه بطور کامل تمامی ثروت‌های آن را تمام نکردیم، ولی باور دارم آنقدر دیده باشیم که حس تحسین و قدردانی ما را برانگیزد. اکنون باید چگونگی تصرف این قطعه زمین را مورد ملاحظه قرار دهیم. باید ببینیم چگونه وارد این سرزمین شویم و از آن مسرت بریم.

## یک موضوع جمعی

اول اینکه تصرف این سرزمین کار یک شخص به تنهایی نبوده و انجام آن برای هر کس به عنوان فردی تک، مطلقاً غیر ممکن است. باید این مطلب را خوب به خاطر بسپاریم. ما هرگز به تنهایی قادر به تصرف مسیح شامل تمام نیستیم. مطلقاً خیر! برادران و خواهران،

بیاید خیال‌پردازی نکنیم. چنین رؤیایی هرگز نمی‌تواند حقیقت پذیرد. این کارِ بدنِ مسیح است؛ درک آن توسط تمامی مقدسین صورت می‌پذیرد. مسیح بسیار عظیم است؛ وسعت او نامحدود و ثروت‌های او کاوش‌ناپذیر است. این اصل بطور ثابت توسط خداوند برقرار شده است: ورود و تصرف آن سرزمین نیکو نه منحصر به فرد، بلکه برای یک بدنِ جمعی است. خداوند هرگز از فرزندان اسرائیل نخواست که یک به یک و به تدریج، به طور تک نفره یا انفرادی از اردن عبور کرده، وارد آن سرزمین شوند. اینکه یک نفر این ماه وارد شود و نفر دیگر ماه بعد، هرگز در فکر خدا نبود. بعلاوه، این مورد غیر ممکن و خلاف اصل الهی است. این سرزمین باید توسط یک بدنِ جمعی تصرف گردد؛ ورود به آن سرزمین باید جمعاً صورت پذیرد، نه به طور انفرادی.

بیم دارم که حتی در حال خواندن این مطالب، از خود پرسیده باشید، «من چگونه می‌توانم داخل این سرزمین شوم؟» شما، انفرادی، هرگز نمی‌توانید داخل شوید. این باید در فکر شما جا بیافتد که راهش این نیست. اگر بخواهید وارد این سرزمین شوید، بایستی قسمتی از آن بدنِ جمعی باشید.

## آن برّه

در ابتدا، مردم اسرائیل از برّهٔ فصَح (خروج ۱۲)، که ما می‌دانیم نمادی از مسیح بود، بهره‌مند بودند (اول قرتیان ۵: ۷). آنها وقتی هنوز در مصر بسر می‌بردند، از مسیح بهره‌مند بودند. در عین حال، سرزمین کنعان نیز نمادی از مسیح است. برّه، مسیح است و آن سرزمین نیز مسیح است. پس ظاهراً، دو مسیح وجود دارد: یک مسیح کوچکتر و یک مسیح بزرگتر، مسیحی به کوچکی برّهٔ فصَح و مسیحی به عظمت سرزمین کنعان. به نظر می‌رسد در حالی که ما از مسیح کوچکتر مسرت می‌بریم، مسیحی عظیم‌تر هنوز در انتظار ماست و

ما باید به سوی این هدف، برای مسرت بردن از چنین شخصی، پیش برویم. آیا درست نمی‌گوییم؟ وقتی جوان بودم اینطور به نظر می‌رسید. من چیزی داشتم، چون این مسیح را داشتم، ولی از طرفی دیگر، هنوز برای بدست آوردن او باید تلاش می‌کردم. پس آیا دو مسیح وجود دارد، یا فقط یکی؟ به نظر می‌رسد من سوال غریبی را مطرح می‌کنم. آیا شما اکنون مسیح را دارید؟ من معتقدم که شما او را دارید. پس چرا هنوز برای بدست آوردن او تلاش می‌کنید؟ گرچه ما مدعی داشتن او هستیم، اما هنوز باید او را کسب کنیم؛ و گرچه ادعا می‌کنیم که مالک او هستیم، ولی هنوز او جلوتر از ماست. اگر بگوییم او را نداریم، به این معناست که ما هرگز نمی‌توانیم برای کسب بیشتر وی فراتر پیش رویم. این پرسش‌ها عمیقاً موضوع این پیام‌ها را لمس می‌کنند.

باید بدانیم که اول از همه، ما باید از مسیح به عنوان آن برّه کوچک مسرت بریم. مسیح آن برّه است که برای رستگاری ماست. قبل از آنکه بتوانیم او را به عنوان آن شامل تمام کسب کنیم، اول باید توسط او بازخرید شویم. ما باید او را به عنوان برّه فصیح دریافت کنیم. بنابراین، این فصل را با قسمت اول از کتاب خروج آغاز می‌کنیم. برای ورود به سرزمین کنعان، باید از اینجا شروع کنیم. ما باید فصیح را داشته باشیم؛ ما باید مسیح را به عنوان برّه خدا تجربه کنیم. در ابتدای انجیل یوحنا آمده، «اینک برّه خدا»، ولی در پایان این کتاب، مسیح آن شخص نامحدودی است که باید به تصرف شاگردان خود درآید. در آغاز، مسیح توسط یحیای تعمید دهنده به عنوان آن برّه به مردم معرفی شد، ولی در پایان، مسیح کسی است که در زمان و مکان نامحدود است. هیچ چیز قادر به محدود ساختن این شخص رستاخیز-کرده نیست؛ و هم اوست که برای برخورداری ماست. ما باید مسیح را به عنوان آن برّه محدود تجربه کنیم؛ سپس می‌توانیم برای کسب او به عنوان مسیح نامحدود پیش رویم.

در واقع، در فصَح، ما نه تنها برّه، بلکه همچنین نان فطیر [بدون خمیر مایه] و سبزیجات تلخ را داریم (خروج ۱۲: ۸). باری دیگر در اینجا ما دارای دو نوع حیات هستیم. برّه، از حیات حیوانی، و نان فطیر و سبزیجات تلخ، از حیات گیاهی هستند. همان لحظه‌ای که شما نجات یافتید، چه از این موضوع آگاهی داشتید یا نه، مسیح را به عنوان دو نوع حیات تجربه کردید: شما او را به عنوان برّه رستگار کننده و همچنین حیات فزاینده و تکثیر کننده تجربه کردید. آیا هرگز متوجه این موضوع بوده‌اید؟ پس اجازه دهید به چیز دیگری اشاره کنم. (موضوع سرزمین نیکو پایان‌ناپذیر است. در این خصوص می‌توان یک کتاب دیگر را بدون پیام‌های تکراری پر کرد.) در یوحنا فصل ۶، خداوند عیسی این دو حیات را به یک حیات ترکیب کرد. او گفت: «من نان حیات هستم.» نان چیست؟ آن چیزی از گندم یا جوست، چیزی از حیات گیاهی است. ولی وقتی خداوند این عبارت را بیان کرد، مردم نتوانستند آن را بفهمند. سپس او اظهار کرد، «هر که جسد [جسم] مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد... زیرا که جسد من خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است.» به عبارتی دیگر، نان حیات، جسم اوست. نان از حیات گیاهی و جسم از حیات حیوانی است و در این فصل خداوند خودش این دو حیات را به یکدیگر پیوسته است.

بنابراین، برادران و خواهران، شروع ما باید با مسرت بردن از مسیح به عنوان آن برّه رستگار کننده با آن نیروی فزاینده و آن قوّت تکثیر شونده همراه باشد. باید برّه فصَح را با نان فطیر و سبزیجات تلخ صرف کنیم.

## آن مَنّا

به دنبال فصَح، تجربه بعدی ما از مسیح، آن مَنّا است. بعد از آنکه از مسیح به عنوان برّه بهره‌مند گشتیم، می‌رویم تا از او به عنوان

غذای روزانه‌مان مسرت بریم. آیا مَنّا چیزی از حیات گیاهی است یا حیات حیوانی؟ بیایید به کلام خدا بنگریم:

اعداد ۱۱: ۷-۹: «و مَنّ [مَنّا]، مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل شکل مُقْل [مروارید]. و قوم گردش کرده، آن را جمع می‌نمودند و آن را در آسیاب خرد می‌کردند یا در هاون می‌کوبیدند و در دیگها پخته، گرده‌ها [نان] از آن می‌ساختند: و طعم آن مثل طعم قرصهای روغنی [روغن تازه] بود؛ و چون شب‌نم در وقت شب بر اُردو می‌بارید، مَنّ نیز بر آن می‌ریخت.»

خروج ۱۶: ۳۱: «و خاندان اسرائیل آن را مَنّ [مَنّا]، نامیدند و آن مثل تخم گشنیز سفید بود؛ و طعمش مثل قرصهای [نان] عسلی.»

در این آیه‌ها خواندیم که مَنّا، مثل نوعی دانه است و طعم آن، مثل روغن تازه و عسل می‌باشد. پس باز در اینجا دو نوع حیات با یکدیگر آمیخته‌اند. همچنین به این نکته توجه داشته باشید که ظاهر مَنّا مثل مروارید است. معنی مناسب برای کلمه مُقْل، مروارید است. در مکاشفه ۲۱ می‌بینیم که مروارید یکی از اجزاء تشکیل دهنده بنای خداست. بنابراین، مَنّا به عنوان مروارید، نمادی از چیزی دگرگون‌شده به عنوان مصالح برای بنای خداست. مُقْل [مروارید] همان کلمه‌ای است که در پیدایش ۲ استفاده شده. در این عبارت درخت حیات معرفی شده و سپس نهری که در جریان آن چندین مواد با ارزش وجود دارد، که یکی از آنها مروارید است. یعنی وقتی ما از درخت حیات برخوردار شده و از آب حیات بنوشیم، مروارید، یعنی مصالح دگرگون‌شده، برای بنای خدا تولید خواهد شد.

پس مَنّا ماده‌ای است که دارای همه این طبیعت‌ها می‌باشد: طبیعت حیات گیاهی، طبیعت حیات حیوانی و طبیعت آن حیات دگرگون‌شده. ما باید از این جنبه از مسیح نیز مسرت بریم. ما باید از او به عنوان برّهٔ فَصَح همراه با نان فطیر و سبزیجات تلخ مسرت

برده، و به دنبال آن، از او به عنوان آن مَنّا که شامل حیات گیاهی، حیات حیوانی و طبیعتِ تبدیل یافته است بهره بریم. با برخوردار شدن از مسیح به عنوان مَنای روزانه، ما به مصالحی برای بنای خدا دگرگون خواهیم شد.

ولی آیا این کافی است؟ خیر، چیزهای بیشتری وجود دارد. راه رسیدن به آن سرزمین از دوازدهمین فصل از کتاب خروج شروع شده و تا فصل آخر از کتاب یوشع ادامه می‌یابد. ما باید تمام این قسمت‌ها را دقیقاً خوانده و آنها را به روشنی بفهمیم؛ سپس ما برای تصرف آن سرزمین راهی خواهیم داشت.

## صندوق شهادت

مسرت بردن از مسیح، از برّهٔ فَصَح گرفته تا مسرتِ روز به روز از مَنای آسمانی، فقط یک آغاز است. به دنبال اینها، ما باید مسیح را به عنوان آن صندوق شهادت تجربه کنیم، همان صندوقی که در مسکن قرار گرفته و با آن پوشانده شده بود (خروج ۲۵: ۱۰-۲۲). صندوق چیست؟ صندوق همان شهادت خداست. شهادت خدا، بسادگی همان ظهور آشکار خدا و ابراز خداست. لوحه‌های ده فرمان، درون صندوق قرار داشتند. آن ده فرمان کدامند؟

درک بیشتر مسیحیان از ده فرمان این است که آنها بسادگی خواسته‌های اکید خدا هستند. شما باید چنین و چنان کنید؛ شما نباید چنین و چنان کنید. این مفهوم توسط آموزش عمومی مسیحیت به ما رسیده است. ولی معنی اصلی ده فرمان چیست؟ ظاهراً آنها قوانین هستند، ولی قوانین مفهوم اصلی آنها نیست. مفهوم عمده و اصلی ده فرمان این است که آنها ابراز خدا هستند. ده فرمان، آشکار شدن خداست.

خدا چه نوع خدایی است؟ این را می‌توانیم از طریق ده فرمان بدانیم. شما هرگز خدا را ندیده‌اید، ولی در اینجا «ده کلام» وجود



دارد که توصیفی از خدا را برای شما نمایان می‌سازد (خروج ۳۴: ۲۸، یادداشت). اولین خصوصیت این است که خدا غیور است. خدا خواهان همه چیز بوده و هرگز به کسی اجازه رقابت با خود را نمی‌دهد. او خدای غیور است. دوم اینکه او قدوس است. سپس خصوصیات دیگری وجود دارد: او خدای محبت است، او خدای صادق است، او خدای امین است، و صفاتی از این قبیل. پس آن ده فرمان، توصیف، ابراز و اظهار خدای پنهان هستند. آنها به شما درکی از خدای نادیدنی داده و به شما نشان می‌دهند که او چگونه خدایی است. او خدای غیور است؛ او خدای قدوس است؛ او خدای محبت است؛ او خدای صادق است؛ او خدای امین است. توسط این ده فرمان شما قادر به تشخیص طبیعت او خواهید بود. به این ده فرمان به عنوان قوانین نگاه نکنید، آن چیزی فرعی است. ما باید پی ببریم که اهمیت اصلی آنها، توصیف، ابراز و شهادت خدای پر جلال و در عین حال نادیدنی است.

این ده فرمان، درون آن صندوق گذاشته شده بود. این دلالت بر آن دارد که خدا خود را در مسیح قرار داده است. ده فرمان، شهادت خداست؛ و صندوق شهادت، مسیح است. بنابراین، کمال و پُری خدا در مسیح سکونت دارد.

صندوق شهادت به روشنی نمادی از مسیح با دو طبیعت است. این صندوق از چوب پوشیده با طلا ساخته شده بود. چوب، طبیعت انسان؛ و طلا، طبیعت خداست. چوب پوشیده با طلا، تصویری از مسیح در جسم انسانی می‌باشد که با طبیعت الهی آمیخته است. مسیح دارای طبیعت انسان و در عین حال دارای طبیعت خداست - یعنی طبیعت انسانی و الهی. مسیح آن صندوق است، لیکن خود خدا درون وی قرار دارد. همانطور که ده فرمان در آن صندوق قرار داده شده بود، هرآنچه خدا هست نیز درون مسیح قرار گرفته است. همانطور که آن صندوق «تابوت [صندوق] شهادت» خوانده می‌شد،

مسیح نیز اظهار و شهادت خداست. پس می بینید، این چیزی بیشتر از برهٔ فِصْح و مَنّای روزانه است. این چیزی محکم، کامل و تمام عیار است. این اظهار خدا، ابراز خدا و شهادت خداست. آیا توسط برهٔ فِصْح می توانید پی ببرید که خدا چگونه است؟ بله، شاید بتوانید کمی ببینید. آیا توسط مَنّای روزانه می توانید تحت تاثیر ذات خدا قرار گیرید؟ این نیز تا حدی مشکل است. نمی گویم که هیچ نمی بینید، بلکه چیز زیادی نمی توانید ببینید. حال اگر صندوق را مورد ملاحظه قرار دهید و آیه های مربوط به آن را بخوانید، فوراً راجع به خدا خواهید دانست. خدا غیور است؛ خدا عشق است؛ خدا قدوس است؛ خدا صادق است؛ خدا امین است. توسط آن صندوق، شما بلافاصله به چگونگی خدای پنهان پی خواهید برد.

ولی میل دارم بپرسم، آیا می توانید صندوق را بخورید؟ آیا می توانید صندوق را بنوشید؟ نمی توانید؛ لیکن صندوق، جنبه ای دیگر و کامل تر از مسیح است. مسیح ابراز، اظهار و شهادت خدای نادیدنی است. همچنان که ما از مسیح به عنوان برهٔ فِصْح و به عنوان مَنّای روزانه مسرت می بریم، باید این مسیح، این مسیح وسیع تر (اگر اجازه دهید از این عبارت استفاده کنم) را به عنوان مرکز خود داشته باشیم. ما باید آن صندوق شهادت را، یعنی آن مسیح که ابراز، اظهار و شهادت خداست، به عنوان کانون خود داشته باشیم. حقیقتاً این چیزی بیشتر است. ما نباید فقط آن برهٔ را به عنوان رستگار کنندهٔ خود، و مَنّای روزانه را به عنوان غذای خود داشته باشیم، بلکه باید همچنین دارای صندوق شهادت به عنوان کانون خود باشیم.

برادران و خواهران، اجازه دهید تکرار کنم. بیم دارم که بعضی از شما قادر به درک این مطالب نباشید. آیا شما روز به روز از مسیح به عنوان آن مَنّای روزانه مسرت می برید؟ این خوب است، ولی کافی نیست. ما باید او را به عنوان کانون یا مرکز خود داشته باشیم. مرکز

چیست؟ مرکز، همان ابراز، اظهار و شهادت خداست. آیا ما چنین مرکزی را در میان خود داریم؟ آیا واقعاً آن صندوق، مرکز جلسات و زندگی کلیسایی ما هست؟ وقتی مردم نزد ما می‌آیند، آیا می‌توانند پی ببرند که در میان ما ابراز خداست؟ اگر مردم تنها پی ببرند که ما از جمله کسانی هستیم که بازخرید شده‌ایم، یا کسانی هستیم که از مسیح به عنوان آن برّه برخوردارند، این کافی نیست. اگر آنها تنها پی ببرند که ما کسانی هستیم که روز به روز از مسیح به عنوان منّای روزانه تغذیه می‌کنیم، این نیز از هدف خارج است. ما باید بتوانیم به آنها نشان دهیم که در بین ما، در میان ما، اظهاری از خدای غیور، خدای محبت، خدای قدوسیت، خدای صداقت، و خدای وفاداری وجود دارد. آیا ما چنین مرکزی را در بین خود داریم یا خیر؟ وقتی مردم نزد ما می‌آیند، آیا پی می‌برند که اینجا اظهاری، ابرازی، تعریفی، توضیحی از خدا وجود دارد؟ آیا آنها پی می‌برند که ما شهادت خدا هستیم، یعنی آیا ما از واقعیت تجربه خود از مسیح شهادت می‌دهیم، که خدا، خدای غیور، خدای قدوس، خدای محبت، خدای صادق و خدای امین است؟ ما باید یک چنین شهادتی را به عنوان مرکز خود داشته باشیم.

می‌بینید، تصرف آن سرزمین چندان موضوع ساده‌ای نیست. آیا فکر می‌کنید فوراً پس از مسرت بردن از برّه و عبور از دریای سرخ، می‌توانیم وارد آن سرزمین شویم؟ خیر. پس از خروج ۱۲، ۱۳ و ۱۴، پس از فصّح و عبور از دریای سرخ، تجارب خیلی بیشتری برای کسب کردن وجود دارد. هنوز وقایع خروج، لایوان، اعداد، تثبیه و یوشع در پیش روی ماست. قبل از اینکه بتوانیم به آن سرزمین وارد شویم، بسیاری چیزهای دیگر برای رسیدگی کردن و تجربه و تصرف نمودن وجود دارد.

باید معنی کامل صندوق شهادت را مورد ملاحظه قرار دهیم. بی‌شک آن جنبه از فرمان‌ها به عنوان قوانین وجود دارد - ولی ما

فعالاً نمی‌توانیم به آن پردازیم. ولی مهمتر از آن، این است که ده فرمان تعریف، توضیح و تعبیری از خدای نادیدنی است. این تعبیر و توضیح، در عیسی مسیح، همان خدا-انسان، آن جسم شده با طبیعت الهی و انسانی، است. او تعریف خداست؛ او اظهار خداست؛ او خودِ خداست. او همان کسی است که باید کانون ما باشد. او ابراز و شهادت خداست، و ما باید او را به عنوان شهادت خود داشته باشیم. ما باید به هیچ چیز دیگری بجز خدای آشکار شده در مسیح شهادت ندهیم.

## آن مسکن

این صندوق شهادت، درون مسکن است. ده فرمان در صندوق شهادت گذاشته شده و صندوق شهادت در درون مسکن قرار دارد (خروج ۴۰: ۲۰-۲۱). پس مسکن چیست؟ مسکن، صندوق شهادت است که توسعه و افزایش یافته. صندوق، ساخته شده از چوب پوشیده با طلا بود که بخش عمدهٔ مسکن نیز از همین مواد، یعنی چوب پوشیده با طلا، متشکل شده بود (خروج ۲۶: ۱۵-۳۰). بنابراین، مسکن، صندوق شهادت بزرگ است. به عبارتی دیگر، صندوق توسعه یافته تبدیل به مسکن می‌گردد. مسکن، به همان فرم و با همان مواد ساخته و تشکیل شده، و حاوی مسیح بیشتری است.

اجازه دهید به دیدن چیزهای بیشتری از مسیح در مسکن پردازیم. در خروج می‌خوانیم که چهار لایهٔ پوشش روی خیمهٔ مسکن قرار دارد (خروج ۲۶: ۱-۱۴). این یعنی مسیح یکی از مخلوقات گردید، چون چهار، عددی است که دلالت بر مخلوقات دارد. این چهار لایه از انواع پوشش‌های گوناگون، چه هستند؟ بیرونی‌ترین آنها از پوست خز است، که محافظ محکمی در مقابل باد، باران و گرمای خورشید می‌باشد. در زیر پوست خز، پوست قوچ است که به رنگ سرخ رنگ شده و دلالت بر مرگ مسیح و ریختن خون او برای گناهان ما دارد؛ و

در زیر آن، پوششی از پشم بز است، که نشان می‌دهد مسیح بخاطر ما گناه گردید. درونی‌ترین پوشش از کتان است، چنان زیبا، چنان لطیف و چنان پر از جلال، با گلدوزی کروییان بر آن. تمام این پوشش‌ها پر معنی و مستلزم توضیح بسیار هستند. آنها همه مربوط به مسیح هستند.

شما دروناً جلال او را می‌بینید. آه، مسیح از درون بسیار پر جلال است! شما در ظاهر، فروتنی او، تواضع او، و سادگی او را می‌بینید؛ شما قوت و قدرت تحمل او را می‌بینید، ولی زیبایی ظاهری وجود ندارد. این عیسی است، انسانی تحقیر شده، انسانی فروتن. ولی او دروناً همان مسیح پر جلال است.

ستایش بر خداوند، ما با چنین مسیحی پوشانده شده‌ایم! بر طبق ابعاد مسکن، برای تشکیل پوشش، ده پرده لازم بود. پس درونی‌ترین پوشش کتانی، از ده پرده ساخته شده بود. ولی پوشش ساخته شده از پشم بز از یازده پرده درست شده بود. این پنج به اضافه پنج نبود، بلکه پنج به اضافه شش، و شش عدد خوبی نیست. شش اشاره به انسان دارد، به گناه مربوط است و نشان می‌دهد که مسیح برای ما گناه شد. درونی‌ترین لایه، مسیح پر جلال است؛ دومین، مسیحی است که برای ما گناه شد؛ سومین، مسیحی است که مُرد و خونش ریخته شد؛ و چهارمین، بیرونی‌ترین پوشش، مسیحی است که خود را فروتن ساخت تا انسانی محقر گردد. این مسیح، این مسیح چهار لایه، ما را می‌پوشاند. چه پوششی، چه محافظتی، چه پناهی!

در این مسکن، مسیح با تخته‌های چوبین بسیاری به هم پیوسته‌اند. ما آن تخته‌های چوبین هستیم، عضوهای انسانی: شما یک تخته هستید، و من تخته ای دیگرم. صندوق شهادت در چنین مسکنی نهاده شده، که مسیح متصل با ماست و همگی ما را در طبیعت الهی، درست همان‌گونه که آن تخته‌ها با پوشش طلا اتحاد یافته بودند، متحد ساخته است. حداقل چهل و هشت تخته وجود

داشت، همگی با طلا پوشانده شده و با حلقه‌ها و میله‌های طلا به یکدیگر متصل شده بودند (خروج ۲۶: ۲۶-۲۹). اگر طلا را از آنها برداریم، تمامی چهل و هشت تخته از هم جدا و از هم پاشیده می‌شوند؛ حتی یکی به دیگری متصل نخواهد ماند. ما در جسم با هم وصل نیستیم، هرگز نمی‌توانیم از چنین طریقی متصل باشیم. این طبیعت الهی است که ما را متصل ساخته است. این طلا اتصال ماست؛ این طلا اتحاد در بین ماست. بدون این طلا، ما قطعات جدا افتاده‌ای خواهیم بود. من با شما موافق نبوده و شما با من موافق نخواهید بود. ولی ستایش بر خداوند، آن طلا شما را پوشانده، و آن طلا مرا پوشانده است. مقداری حلقه طلا در شما وجود دارد، و میله‌ای طلا در من وجود دارد. برای ما غیر ممکن است که متفرق باشیم. حتی اگر شما مایل به فرار باشید، نمی‌توانید. شما در بند هستید. من و شما با یکدیگر بسته هستیم و هرگز نمی‌توانیم جدا شویم. ما توسط خُلق و خوی طبیعی خود به هم وصل نیستیم - طبیعتاً، شاید من هرگز قادر به سازش با شما نباشم. و حتی اگر ما در ذات طبیعی با هم موافق باشیم، آن یک اتحاد حقیقی یا استوار نیست. ولی، ستایش بر خداوند، ما در اتحادی واقعی و ناگسستنی، توسط چیزی الهی، با طبیعت خود خدا، با هم متحدیم. ما نه تنها با آن طلا به هم بسته‌ایم، بلکه با آن طلا پوشانده شده‌ایم و توسط آن طلا محافظت می‌شویم. آن طلا خود خداست.

روزی در اطاقم به خود گفتم، «چقدر بدبختی! توسط طبیعت الهی تسخیر گشته‌ای و نمی‌توانی فرار کنی. ممکن است سعی کنی، ولی هرگز نمی‌توانی از این مجتمع طلا خارج شوی!» این آن اتحاد است. برادران و خواهران، باید چنین اتحادی در بین ما باشد. سپس ما قوی بوده و صلاحیت ورود به آن سرزمین را خواهیم داشت. اگر ما قادر باشیم از یکدیگر فرار کنیم، اگر بتوانیم از هم جدا باشیم، راهی برای رفتن ما به داخل آن سرزمین نیکو وجود نخواهد داشت.

ما باید این مسکن، این دربرگیرندهٔ صندوق، باشیم. ما باید با یکدیگر در این طبیعت الهی، همچون مسکن برای صندوق شهادت باشیم. آن صندوق شهادت که مسیح است، در درون ما به عنوان مرکز ماست، و ما توسعهٔ این مسیح به عنوان مسکن خدا که در بردارنده آن صندوق است، هستیم.

دیدیم چطور باید از مسیح به عنوان آن برّهٔ فصیح، به عنوان منای روزانه، و به عنوان آن صندوق شهادت که در میان مسکن قرار دارد، مسرت بریم. اینها صلاحیت ما برای ورود به آن سرزمین است.





فصل دهم

## چگونگی تصرف آن سرزمین

(۲)

### توسط هدایای قربانی و کھانت

خواندنی‌ها از کلام مقدس: لایوان ۱: ۱-۳؛ ۲: ۱؛ ۳: ۱؛ ۴: ۱-۲؛ ۵: ۳-۵؛ ۶-۸؛ ۱۳-۱؛ ۴۰: ۱۷، ۲۱

راه ورود به آن سرزمین و چگونگی تصرف آن مسیح شامل تمام را تا حدودی مشاهده نمودیم. خاطر نشان کردیم که برای تصرف چنین شخصی، می‌باید با اندک اندک مسرت بردن از او آغاز کنیم. مردم اسرائیل، برخوردار از انواع نمادهای مسیح را، با برهٔ فصیح آغاز کردند - این همان جایی است که همگی ما نیز باید از آن آغاز کنیم. سپس آنها از مسیح به عنوان آن منای آسمانی، و بعد از آن، به عنوان آن صخرهٔ جاری با آب زنده، مسرت بردند. همه اینها نمادهایی از مسیح‌اند، ولی نمادهایی مقدماتی بوده و چندان عمیق و غنی نیستند. بنا به درک ما شاید همین‌ها کاملاً کافی باشند، ولی باید بدانیم که اینها فقط شروع کار هستند.

ما آن صندوق و شهادت خدا در درون آن را مشاهده کردیم. صندوق شهادت نماد دیگری از مسیح است؛ نمادی به مراتب محکم‌تر و کامل‌تر. اگر شما صندوق شهادت را با آن بره، یا منّا، یا صخره و آب جاری از آن مقایسه نمایید، می‌توانید ببینید که چه پیشرفتی وجود دارد. توسط صندوق شهادت، مسیح بیشتری آشکار می‌شود. در برهٔ

فصح، درک شما از مسیح، تنها به عنوان رستگار کننده است، یعنی کسی که بر روی صلیب مرد و خون خود را برای گناهان ما ریخت. تجربه‌ی منّا مرحله‌ای پیشرفته‌تر است و واقعاً تجربه‌ای نیکوست. در این تجربه، شما حیات گیاهی و حیات حیوانی را چشیده، و در عین حال، لمسی از آن مروارید به عنوان ماده‌ی دگرگون شده برای بنای خدا دارید. این تجارب واقعاً نیکو هستند، ولی در مقایسه با صندوق شهادت، هیچ‌اند. تجربه‌ی صندوق شهادت بسیار محکم‌تر، و محتوای آن بطور غیر قابل مقایسه‌ای کامل‌تر است. شما می‌توانید چیزی را از درون آن بخوانید. درون آن نوشته‌ای درباره‌ی خود خدا وجود دارد. توسط محتویات درون صندوق شهادت، شما خواهید توانست ذات و طبیعت خدا را بشناسید.

همراه با صندوق شهادت، دربردارنده، افزایش و توسعه‌ی آن - یعنی مسکن - وجود دارد. مسکن توسعه و ابراز مسیح است، چون بخش عمده‌ی مسکن دقیقاً مثل طبیعت صندوق است. ساختار صندوق شهادت، از چوب پوشیده با طلا بود، و مسکن هم به همان روش و با همان مواد ساخته شده بود. ولی چطور می‌توانیم دریابیم که مسکن همان توسعه و ابراز مسیح به عنوان بدن مسیح، یعنی کلیساست؟ چون مسکن از چهل و هشت تخته‌ی چوبی تشکیل شده بود که نشانگر اعضای بدن [کلیسا] است. در کلیسا، اعضای بسیاری توسط پوشش داده شدن و بسته شدن با آن طلای الهی به یکدیگر، با هم بنا گشته و با آن طلا یکی شده‌اند. آنها با طلا پوشانده شده و توسط حلقه‌ها و میله‌های طلا به یکدیگر متصل شده‌اند. بدون آن طلا، آنها قطعه قطعه گشته و از یکدیگر جدا می‌افتند. در طبیعت انسانی، آنها قطعات هستند؛ ولیکن در طبیعت الهی، در خدای سه‌یکتا، آنها یک هستند. بعلاوه، همگی آنها با مسیح چهار لایه پوشش داده شده‌اند، درست مانند مسکن که با چهار لایه پرده پوشانده شده بود. کلیسا، که توسعه‌ی مسیح و ابراز اوست، تحت چنین پوششی قرار دارد. تمامی

این چهل و هشت تخته در حدّقه‌ها یا پایه‌های نقره ایستاده بودند، یعنی آنها بر اساس بازخرید مسیح هستند. بازخرید مسیح، پایه‌ای است که تخته‌ها بر آن ایستاده‌اند تا با یکدیگر توسط طلای الهی پوشیده و بسته شده، و با مسیح چهار لایه پوشانده شوند. این است کلیسا، که همان افزایش و ابراز مسیح است.

می‌توانیم پی ببریم که این از برّهٔ فصیح، منّا و صخره با جریان نهر زنده، بسیار بیشتر است. اینجا چیزی استوار وجود دارد. اینجا مسیح با شهادت خدا در درون، و توسعهٔ خدا به عنوان ابراز واقعی خود از بیرون وجود دارد. این مسیح مرکز همهٔ کسانی است که رهسپارند تا آن سرزمین را تصرف کنند. اگر بخواهیم این مسیح شامل تمام را در تصرف خود درآوریم، باید او را، یعنی مسیحی که چنین شهادتی در خود دارد، مسیحی که مظهر و توصیف خداست را به عنوان مرکز داشته باشیم. و ما باید توسعه، مسکن و ابراز چنین مسیحی باشیم. ما باید دارای چنین مرکزی بوده و چنین وسعتی باشیم. این راه تصرف آن سرزمین است. ولی این بدین معنا نیست که ما تجربهٔ بسیاری از مسیح داریم، بلکه به این معناست که مسرت ما از او همواره در حال افزایش و رشد است.

پس ما با مسرت بردن از یک برّه، آن هم برّه‌ای کوچک، شروع می‌کنیم. آن برّه بی‌عیب و کامل، ولی کوچک است. سپس یاد می‌گیریم تا روزانه از مسیح به عنوان آن منّا، تامین غذایی خود، و آن صخره با نهر آب جاری از آن، مسرت بریم، و مسیح برای ما فزونتر می‌گردد. سپس شروع می‌کنیم به تجربه کردن مسیح به عنوان شهادت خدا، اظهار خدا و توصیف خدا. مسیح در ما با وسعتی کامل‌تر و از طریقی محکم‌تر در حال شکل گرفتن است. وقتی مردم نزد ما می‌آیند، پی می‌برند که این کانون ماست؛ آنها طبیعت خود خدا را در ما می‌خوانند. ما توسعهٔ مسیح، کمال یا پُری، و بدن او می‌گردیم. این باید تجربه و شهادت ما باشد.

## مسکن پر شده از جلال

زمانی که صندوق شهادت را به عنوان کانون خود داشته باشیم و برای تجسم بخشیدن به این صندوق شهادت با یکدیگر به عنوان مسکن بنا شویم، آنگاه جلال خدا نازل گشته و مسکن را پر می‌سازد. این ممکن نیست تا وقتی که ما دارای این شهادت باشیم و مسیح را به عنوان صندوق شهادت، به عنوان ظهور خدا تجربه کنیم، و تا ابراز این صندوق شهادت و توسعه مسیح باشیم و با جلال خدا پر شویم. باید مسیح را این چنین تجربه کنیم. مسیح ابراز خداست و ما باید ابراز او باشیم. سپس جلال خدا ما را پر می‌سازد. می‌توانیم مطمئن باشیم که هر وقت به این نقطه برسیم، فرقی نمی‌کند که در چه هنگام و یا به چه ترتیب ملاقات می‌کنیم، و آیا جلسات رسمی یا غیر رسمی داریم، همان جلال خدا با ما خواهد بود. جلال چیست؟ همان‌گونه که ذکر کردیم، جلال، حضور خداست که توسط حس انسان درک می‌شود. وقتی بتوانید حضور خدا را حس کنید، همان جلال است. این جلال کجاست؟ این در جایی است که صندوق شهادت مرکز بوده و مسکن به عنوان توسعه و تجسم آن، بنا شده باشد.

جلال خدا را می‌توان با مثال آوردن از یک لامپ روشنایی برقی توضیح داد. لامپ، ظرفی برای نشان دادن جلال نورانی جریان برق است. وقتی لامپ به برق وصل نباشد، هیچ نور یا جلالی نداشته و بی‌استفاده است. ولی وقتی همه چیز منظم بوده و کلید برق روشن شود، نور، لامپ را پر می‌کند. آنگاه هر کس می‌تواند آن را ببیند، و هر کس می‌تواند آن را تشخیص داده و جلال آن را حس کند.

وقتی به نقطه‌ای برسیم که چنین مسیحی را به عنوان اظهار خدا داشته باشیم و ابراز چنین مسیحی باشیم، هرگاه گردهم آییم، جلال خدا ما را پر خواهد ساخت و مردم می‌توانند این را حس کنند. آنها خواهند توانست ابراز خدا را حس کنند، زیرا خدا در میان ما متجلی است. تا وقتی ما به چنین مرحله‌ای نرسیم، چنین واقعیتی وجود

نخواهد داشت. وقتی ما مسیح را تنها به عنوان برّهٔ فصیح بپذیریم، چنین ابرازی از جلال وجود نخواهد داشت. حتی وقتی از او به عنوان منای روزانه و صخره با نهر زندهٔ جاری از آن مسرت بریم، هنوز هم شکینا، جلال خدا، غایب است. تا روزی که صندوق شهادت درون مسکن قرار داده نشود و مسکن بر روی حذقه‌های نقره بر پا نگردد و با آن پوشش چهار لایه پوشیده نشود، جلال خدا نزول نخواهد کرد.

این تصویری واضح از ابراز واقعی مسیح است. ابراز واقعی مسیح، توسعهٔ خود مسیح است. این مسیح به عنوان اظهار خدای آمیخته با ماست. این نه آن برّهٔ کوچک فصیح، و نه حتی مسیح به عنوان منای روزانه و آن صخره است، بلکه مسیح، همان تجسم خدا به عنوان مرکز در میان ما، آمیخته با ما، توسعه یافته در ما، و افزایش یافته در میان ما است. هر یک از ما با طبیعت مسیح اشباع گشته و در او با یکدیگر بنا شده‌ایم. مسیح از دو طبیعت انسانی و الهی است و ما نیز چنین هستیم. ما نیز از طبیعت انسانی هستیم، لیکن با طبیعت الهی پوشانده شده‌ایم. او خدا-انسان است و ما نیز خدا-انسانیم. او آن صندوق شهادت ساخته از چوب و پوشیده شده از طلاست، ما نیز تخته‌های چوبی و پوشیده شده از طلا هستیم. ما از نظر تعداد، متفاوت، ولی در طبیعت دقیقاً همانند هم هستیم. مسیح اظهار خداست، و تمامی این تخته‌ها در مجموع با هم به عنوان یک بدنه پوشیده از طلا، ابراز مسیح هستند. وقتی به این نقطه برسیم، خدای پرجلال فرود آمده و ما را پر می‌سازد. این آن شهادت است. ما به چیزی شهادت نمی‌دهیم مگر این مسیح که اظهار خداست، همان کسی که توسط ما توسعه یافته و به این طریق ما را با جلال خدا پر می‌کند.

برای توضیح این نکته می‌توانم داستان‌های زیادی نقل کنم. بسیاری از اوقات چنین جلالی را تجربه کرده‌ام، که جلالی شگفت‌انگیز است. بسیاری اوقات وقتی همراه با گروهی از ایمانداران که به این

مرحله نائل گشته‌اند بودم، آن جلال نازل گشت. همه آن را تشخیص می‌دهند. وقتی ما مسیح را نه فقط به عنوان برّهٔ فصیح و منّا، بلکه با یکدیگر و به چنین روشی کامل‌تر و محکم‌تر تجربه کنیم، همواره آن جلال را در بین خود خواهیم داشت.

## هدایای قربانی

ولی این کل داستان و پایان آن نیست. حتی اگر این را داشته باشیم، هنوز برای ورود به آن سرزمین نیکو صلاحیت نداریم، باید چیزی بیشتر داشته باشیم. ما با کتاب خروج فصل ۱۲، با مسرت بردن از مسیح به عنوان آن برّهٔ رستگارکننده، شروع کردیم؛ همچنین دیدیم که مسرت بردن از مسیح به عنوان منّای روزانه و به عنوان آن صخره با جریان آب حیات چیست. علاوه بر این، مسرت از مسیح به عنوان صندوق شهادت و اظهار خدای زنده، و ما به عنوان ابراز و توسعهٔ مسیح جهت پر شدن با جلال خدا را ملاحظه کردیم. حال، کتاب خروج را تمام کرده و به کتاب بعدی، یعنی لایوان، می‌رسیم.

پس از آنکه مسکن برافراشته شد، ما باید به هدایای قربانی برسیم. چقدر مسیح در هدایای قربانی گوناگون برای ما غنی است! لابد می‌گویید، «آه، ما تاکنون از مسیح بسیار دیده‌ایم و همین کافی است!» ولی، خیر، باید ادامه دهیم. چیزهای خیلی بیشتری وجود دارند. مسکن برافراشته شده، ولی ما چطور می‌توانیم با مسکن تماس حاصل کنیم؟ در اینجا شهادت خدا، اظهار خدا و ابراز مسیح وجود دارد، ولی چطور می‌توانیم با آنها تماس بگیریم؟ ما هرگز نمی‌توانیم از خودمان با این شهادت تماس حاصل کنیم. هرگز. لیک ورودیه‌ای وجود دارد، اما تنها راه مناسب برای گذشتن از این ورودیه و تماس با مسکن، توسط هدایای قربانی است. تماس با مسکن بدون هدایای قربانی، یعنی مرگ آنی. وقتی ما برای تماس با این مسکن می‌آییم، باید هدایای قربانی با خود داشته باشیم. آه، مسیح چقدر غنی است!

از یک سو، او اظهار خداست، و از سوی دیگر، او آن راهی است که با آن ما می‌توانیم با خدا تماس بگیریم: او آن هدایای قربانی است. او همان وسیله و راهی است که با آن ما قادر هستیم با اظهار خدا، که خود او باشد، تماس بگیریم. او همه چیز است.

هدایای قربانی چه هستند؟ پنج هدیهٔ قربانی وجود دارد: قربانی سوختنی، قربانی هدیهٔ آردی، قربانی ذبیحه سلامتی، قربانی گناه و قربانی جُرم. اینها همگی مسیح‌اند. هرگاه ما با آن شهادت سر و کار داشته باشیم، هرگاه با ابراز مسیح تماس بگیریم، باید باری دیگر مسیح را اهدا کرده و باری دیگر مسیح را بکار بریم. گاهی محتاجیم او را به عنوان قربانی جُرم، گاه به عنوان قربانی گناه، گاه به عنوان قربانی هدیهٔ آردی، گاه به عنوان قربانی ذبیحه سلامتی [صلح]، و گاه، حتی بیشتر اوقات، به عنوان قربانی سوختنی، بکار بریم.

چه وقت باید مسیح را به عنوان قربانی جُرم بکار بریم؟ این خیلی روشن است. اجازه دهید توضیح دهم. فرض کنید جلسه‌ای داریم و شما به این جلسه می‌آیید؛ شما برای تماس با آن مسکن که مسیح مرکز آن است می‌آیید. ولی در قلبتان آگاهید که خطایی انجام داده‌اید. شاید با یکی از برادرانتان اشتباه رفتار کرده‌اید. بله، شما امروز او را دیدید و حتی به او لبخند زدید، ولی آن لبخند در واقع نوعی ابراز نفرت بود. هنگامی که شما برای تماس با مسکن و آن شهادت می‌آیید، روح‌القدس موجب می‌شود تا خطایان را حس کنید. شما گناه کرده‌اید؛ شما خطا کرده‌اید. خداوند به شما گفته که برادران را محبت کنید، ولی شما او را ریاکارانه محبت کرده‌اید؛ شما با وجود تنفر به او لبخند زده‌اید. از این رو، باید مسیح را به عنوان قربانی جُرم بکار برید.

بسیاری اوقات می‌توانید حقیقت را بگویید، ولی با دروغ. به عبارتی دیگر، شما با استفاده از حقیقت، دروغ می‌گویید. گاه من از برادری از وضع برادر دیگری می‌پرسم. او پاسخ می‌دهد که آن برادر

خیلی خوب است، ولی از لحن گفتار و حس روحی، می‌توانم پی‌ببرم که حرفهای او از یک سو راست و از سوی دیگر دروغ است. ممکن است بپرسم، آیا برادر بخصوصی را دوست دارید؟ و ممکن است شما جواب دهید که با فیض خدا او را دوست دارید. اگر چنین است، من می‌دانم که شما او را دوست ندارید. ممکن است بپرسم، آیا شما برادر نیکویی هستید؟ و احتمالاً شما پاسخ خواهید داد که خیلی نیکو نیستید. شما به نظر فروتن و راستکار می‌رسید، ولی در قلب خود باور دارید که بهترین برادر هستید. آه، برادران و خواهران، ما دائماً در حال ارتکاب جُرم هستیم!

چقدر خودخواه هستیم! ما تا حدی خودخواه هستیم که وقتی در جلسه‌ای حاضر می‌شویم بهترین جا را انتخاب می‌کنیم. اینجا در آمریکا شما صندلی‌های جداگانه دارید، پس نمی‌توانید از دیگران سوء استفاده کنید، ولی در فورموسا [تایوان]، در جلسات، نیمکت‌های بلند دارند. در جلسات عادی، طول این نیمکت‌ها هر کدام برای نشستن چهار نفر کافی است. اما در مواقع کنفرانس، از برادران و خواهران می‌خواهند تا آنجا که ممکن است نزدیک هم بنشینند تا هر نیمکت برای پنج نفر قابل استفاده باشد. لیکن بعضی با علم به این موضوع، پهن نشسته و یک چهارم نیمکت را اشغال می‌کنند و دیگران را به داشتن جای کمتر وا می‌دارند. این چه طریق از تماس گرفتن با مسکن و شهادت مسیح است؟ چقدر ما گناهکاریم! چقدر محتاج به این هستیم که مسیح را به عنوان قربانی جُرم و خطاهایمان بکار ببریم!

برادران و خواهران، من معتقدم که اگر ما در برابر خدا وفادار و راستکار باشیم، وقتی برای تماس با این مسکن و شهادت می‌آییم، روح او موجب خواهد شد که ما گناهکار بودن خود و تمام خطاهایمان را حس کنیم. پس ما آنچه را که مرتکب شده‌ایم حس کرده و خواهیم گفت، «ای خداوند، مرا ببخش. مرا پاک ساز. تو به



عنوان رهایی‌دهنده من بر روی صلیب جان دادی؛ پس باری دیگر تو را به عنوان قربانی جرم بکار می‌برم.» آه، این شگفت‌انگیز است! هرگاه مسیح را از چنین روشی بکار ببریم، فوراً حس می‌کنیم که بخشوده و پاک گشته‌ایم. در وجدانمان در آرامش هستیم و مشارکت خوبی با خداوند و با بدن [کلیسا] داریم. این کاربرد مسیح به عنوان قربانی جرم است. آیا شما چنین تجربه‌ای دارید؟

هر بار، بدون استثناء، وقتی من برای خدمتگزاری آماده می‌شوم، باید از خداوند بخواهم یکبار دیگر مرا پاک سازد. در غیر این صورت، به لحاظ سرزنش وجدانم، مسح را نداشته و نخواهم توانست از طریقی زنده خدمتگزاری کنم. هر دفعه باید مسیح را به عنوان قربانی جرم بکار برم تا وجدانم خالص بوده، در آرامش باشم. سپس شهادت آن را دارم که مدعی مسح خدا باشم. جایی را که خون پاک می‌سازد، مسح خواهد آمد. مسح روغن، همیشه بعد از پاکسازی خون می‌آید. ما برای ادعا کردن مسح، یعنی کار روح‌القدس، پایه خون را داریم تا بتوانیم از طریقی زنده خدمتگزاری کنیم. وقتی من مسیح را به عنوان قربانی جرم بکار می‌برم، مهم نیست که چقدر خطا کرده باشم، ستایش بر خداوند، من بخشوده و پاک می‌شوم. هرگاه برای خدمتگزاری و یا خدمت می‌آیم، و حتی وقتی با بعضی برادران تماس می‌گیرم، باید بگویم، «خداوندا، مرا ببخش و باری دیگر پاکم کن. من تو را به عنوان قربانی جرم بکار می‌برم.»

گاهی اینطور به نظر می‌رسد که ما خطایی نکرده‌ایم و با حفاظت خداوند در تمام طول روز و در حضور او بدون هیچ خطایی نگهداری شده‌ایم. ممکن است ما هیچ حس خطایی نکنیم، ولی حسی عمیق‌تر داریم. خیلی غریب است. در حال گفتن، «خداوندا، تو را ستایش می‌کنم، تو مرا در طی تمام روز حفظ کرده‌ای؛ با حفاظت تو من خطا نکرده‌ام،» حسی عمیق‌تر داریم که چیزی گناه آلود درون ماست. حس می‌کنیم که چیزی در عمق درون ماست که از آن خطاها آلوده‌تر

است. این گناه است، همان طبیعت گناهکار ماست. گرچه نجات یافته و با خدا و یکدیگر در آرامش هستیم، ولی هنوز در درون ما طبیعتی گناهکار وجود دارد. این آن گناهی است که بطور بسیار گسترده‌ای در رومیان ۵، ۶، ۷، و ۸ به آن پرداخته شده است. گناه درون من ساکن است. من از گناهان صحبت نمی‌کنم، بلکه از گناه - آن گناه تک می‌گویم. یعنی من از آنچه که انجام می‌دهم نفرت دارم. این من نیستم که آن را انجام می‌دهم، بلکه آن گناه که در من ساکن است. یک نیروی زنده شیرین ولی قوی در درون من است که گناه نامیده می‌شود. آن نیرو می‌تواند مرا فتح کند؛ می‌تواند مرا شکست دهد؛ می‌تواند مرا وادار به انجام کارهایی کند که من از آنها بیزارم. این طبیعتی زنده است؛ این طبیعت شیرین است. برای این، یک قربانی وجود دارد - قربانی گناه.

روزی در روزنامه راجع به مردی که از بانکی دزدی کرده بود خواندم. گفتم، «ای خداوند، تو را شکر می‌کنم که با رحمت و فیض تو من هرگز چنین کاری انجام نداده‌ام؛ من هرگز از دیگران دزدی نکرده‌ام.» ولی عمیقاً درونم حسی بود که من نباید این را بگویم، زیرا همان عنصر دزدی کردن در من هست. راست است، من عمل دزدی را انجام نداده‌ام، ولی طبیعت دزدی کردن در من هست. از یک سو می‌توانم بگویم، «خداوند، از تو متشکرم که با حفاظت تو، من در عمل دزدی از دیگران درگیر نشده‌ام.» ولی از سویی دیگر، باید بگویم، «خداوند، من طبیعتی گناهکار دارم، طبیعتی دزد، ولی تو قربانی گناه من هستی. گرچه من در ظاهر خطایی ندارم، ولی ذاتاً طبیعتی گناهکار دارم. گرچه احتیاج به بکار بردن تو به عنوان قربانی جرم ندارم، ولی هنوز به عنوان قربانی گناه خود به تو محتاجم.»

برادران و خواهران، وقتی ما به عنوان مخلوقاتی سقوط کرده برای تماس با شهادت خداوند می‌آییم، می‌بایست حداقل مسیح را به

عنوان قربانی گناه بکار بریم؛ در کتاب مقدس می‌بینیم که فرزندان اسرائیل برای تماس با خداوند بایستی قربانی گناه اهدا می‌کردند. ستایش بر خداوند که او قربانی ذبح سلامتی [صلح] نیز هست. روز به روز و حتی لحظه به لحظه، همچنان که از او به عنوان قربانی جرم و قربانی گناه مسرت می‌بریم، از او به عنوان قربانی صلح نیز بهره‌مند می‌شویم. از طریق او و در او، ما با خدا و با برادران و خواهران، در صلح و سلامتی بسر می‌بریم. مسیح خود، صلح ماست. ما از مسیح به عنوان صلح ما با خدا و صلح ما با انسانها مسرت می‌بریم. او بسیار شیرین و بسیار رضایت‌بخش است؛ هر یک از ما می‌توانیم از مسیح در حضور خدا و با یکدیگر مسرت بریم. این است مسیح به عنوان قربانی ذبح سلامتی و صلح.

گاه ما باید مسیح را به عنوان قربانی هدیه آردی بکار بریم. بسیاری اوقات پس از آنکه او را به عنوان قربانی جرم و قربانی گناه بکار برده و تجربه می‌کنیم، فوراً او را به عنوان قربانی هدیه آردی بکار خواهیم برد. ما بسادگی از مسیح مسرت می‌بریم. مسرت از حیات او بر روی زمین - اینکه او چگونه آنقدر بی‌عیب، آنقدر اعلا، آنقدر خالص و آنقدر روحانی بود! ما از او به عنوان چنین فردی مسرت می‌بریم. می‌گوییم، «خداوندا، چقدر ما از تو، به عنوان قربانی هدیه آردی به خدا، مسرت می‌بریم.» این راه اهداء مسیح به عنوان قربانی هدیه آردی است.

ما همچنین باید مسیح را اغلب به عنوان قربانی سوختنی بکار بریم. باید بگوییم، «ای خداوند، می‌دانم که تو چطور خود را کاملاً به عنوان قربانی برای انجام خواسته خدا اهدا کردی تا او را راضی کنی، و تا زندگی مطلق برای خدا داشته باشی. من از تو به عنوان چنین شخصی مسرت می‌برم.» بسیاری اوقات در سر میز خداوند ما چنین تجربه‌ای داشته و مسیح را به عنوان قربانی هدیه آردی و قربانی سوختنی بکار می‌بریم. ما آن زندگی شگفت‌انگیز خداوند

عیسی را وقتی در اینجا بود می‌بینیم. ما او را وقتی دوازده ساله بود می‌بینیم. ما او را به عنوان آن نجار در خانواده فقیر در ناصره می‌بینیم. ما می‌بینیم که او در خدمتگزاری خود به خدا چگونه رفتار می‌کرد، چگونه با آنان با مهربانی، ملائمت، فروتنی و بسیار مقدسانه رفتار می‌کرد. ما برای رضایت خدا، او را به عنوان شادمانی خود، به عنوان هدیه آردی، و به عنوان هدیه قربانی سوختنی بکار می‌بریم. می‌توانیم به خداوند بگوییم، «تو بر روی این زمین مطلقاً برای خدا زندگی کردی. تو آن قربانی سوختنی هستی. من نه فقط بر سر میز تو، بلکه در تمام طول روز، تو را به عنوان مسرت خویش و رضایت خدا بکار می‌برم. من گاه صبح‌ها و گاه عصرها از تو به عنوان آن هدیه آردی و قربانی سوختنی مسرت می‌برم.»

آه، ستایش خداوند را که خود او جهت مسرت ما، همه این هدایای قربانی است! هرچه من و شما بیشتر مسیح را به عنوان قربانی جرم، قربانی گناه، قربانی ذبح صلح و سلامتی، و قربانی سوختنی بکار بریم، بیشتر خود را در آن مسکن حس می‌کنیم. هرچه بیشتر بدین‌گونه مسیح را بکار بریم، بیشتر حس می‌کنیم که در حضور پر جلال خدا هستیم. این فقط یک تعلیم عقیدتی نیست، بلکه چیزی بسیار واقعی است که قابل اثبات و تجربه است. اگر ما چنین تجربه‌ای نداشته باشیم، چیزی در ما غلط است.

حال ملاحظه می‌کنید که چه بسیار باید مسیح را تجربه کنیم. باید او را به عنوان برّه فصیح، مټا، صخره، صندوق همراه با مسکن، و به عنوان تمامی هدایای قربانی - جرم، گناه، صلح، آردی، و سوختنی - تجربه کنیم. باید مسیح را ساعت به ساعت و لحظه به لحظه تجربه کرده و بکار بریم، تا برای تصرف آن مسیح شامل تمام، واجد شرایط، قادر و قوی شویم. کسب و مالکیت این سرزمین نیکو به طور ناگهانی و آنی صورت نمی‌پذیرد. این یک جریان تدریجی است. ما نخست

باید به عنوان آن برّه از او مسرت بریم؛ بعد باید از او به عنوان منّا، صخره و صندوق به همراه مسکن مسرت بریم؛ و سپس می‌بایست روز به روز و لحظه به لحظه به عنوان انواع مختلفی از قربانی‌ها، از او مسرت بریم. آنگاه ما واجد شرایط و بالغ برای کسب مالکیت این سرزمین شامل تمام خواهیم بود. ولی هنوز ادامه دارد.

## کهنات

بلافاصله بعد از هدایای قربانی در اولین بخش از کتاب لایوان، با کهنات آشنا می‌شویم. هارون و پسرانش به عنوان کاهنین، همگی آراسته و شایسته خدمت به خدا گشتند. ما باید این را داشته باشیم؛ ما باید مسیح را به عنوان هارون، یعنی مسیح را به عنوان کاهن اعظم خود، داشته باشیم و همه ما باید پسران او، یعنی کاهنینی برای خدمت به خداوند، باشیم. این چیزی بیشتر برای مسرت بردن، تجربه کردن و بکار بردن است. وقتی برای مسرت بردن از خداوند به جلسه می‌آیید، آیا خدمت، عمل و خدمتگزاری می‌کنید؟ شاید پاسخ دهید، «برادر، من خدمتگزار نیستم و خدمتگزاری نمی‌کنم. شما آن خدمتگزار هستید.» ولی اگر به من بگویید که شما یک خدمتگزار نیستید، به شما خواهم گفت که من نیز یک خدمتگزار نیستم. من آنچه شما هستید، هستم. شما یک برادر هستید، و من هم یک برادر هستم. اما برادران و خواهران، شما باید پی ببرید که همگی ملزم به خدمتگزاری هستید. همگی ما باید خدمتگزاری کنیم. چه چیز را باید خدمتگزاری کنید؟ شما خودتان می‌دانید. اگر با خداوند بی‌ریا و امین باشید، خواهید دانست که چه باید خدمتگزاری کنید. شما یک کاهن هستید.

اگر به عنوان کاهنین خدمت نکنید، هرگز نخواهید توانست مالکیت آن مسیح شامل تمام را بدست آورید. اگر بخواهید به آن سرزمین نیکو وارد شوید، باید یک کاهن باشید. کهنات باید در بین

فرزندان خداوند موجود باشد، تا ورودیه به آن سرزمین مهیا شود. شاید بگویید که بسیاری از فرزندان اسرائیل کاهن نبودند. ولی می‌دانید که همگی آنها از کهنات سودمند بودند. به هر صورت، در بین آنها کهنات وجود داشت، و در بین ما نیز کهنات باید وجود داشته باشد.

یک کاهن چیست؟ خواهش می‌کنم فکر نکنید که امروز در بین فرزندان خدا، کاهنین آنهایی هستند که به اصطلاح خادمین، کشیشان، واعظین، غیره خوانده می‌شوند. متأسفانه بسیاری از آنان کاهنین حقیقی نیستند. امروز کاهنین چه کسانی هستند؟ آنها کسانی هستند که در مسیح و با مسیح، جهت اظهار مسیح، زندگی می‌کنند. مهم نیست که شما چه کار می‌کنید و شغل شما چیست. شما ممکن است معلم مدرسه، تاجر، دکتر، پرستار، شاگرد مدرسه، یا خانم خانه‌دار باشید. موضوع مهم و اساسی این است که در مسیح زندگی می‌کنید، در مسیح راه می‌روید، از مسیح مسرت می‌برید، مسیح را تجربه می‌کنید و او را در تمام زندگی خود بکار می‌برید. این است که شما را کاهن می‌سازد. پسران هارون را، وقتی نزد موسی آوردند، در نظر گیرید. موسی چه کرد؟ او لباس آنها را در آورد و ردای کهنات بر آنان پوشاند. ردای کهنات چیست؟ آن اظهار مسیح است. مسیح نمایان شده در شما، ردای کهنات است. آنچه کاهنین می‌خورند نمایانگر مسیح است، آنچه می‌پوشند نمایانگر مسیح است، و کل زندگی آنان نمایانگر مسیح است. برای کاهن بودن، شما باید در مسیح زندگی کرده و با او خدمت کنید. وقتی در مدرسه درس می‌دهید، در مسیح درس می‌دهید؛ وقتی کار می‌کنید، کار شما در مسیح خواهد بود؛ وقتی از کارهای خانه مراقبت می‌کنید، این کار را در مسیح انجام می‌دهید. پس شما در ردای کهنات هستید.

اخیراً خواهی از شهری دور نزد ما آمد. او برای ما تلگراف فرستاد و زمان رسیدن و شماره پروازش را ذکر کرد، ولی هیچکدام از ما او را

نمی‌شناختیم و قبلاً ملاقات نکرده بودیم. از آن پیچیده‌تر آنکه، فصل تعطیلات بود و فرودگاه شلوغ و مملو از مسافر بود. برادران بسیار دلواپس بودند و با من صحبت کرده و گفتند: «برادر، چطور می‌توان این خواهر را شناسایی کرد؟ چطور او ما را خواهد شناخت؟» گفتم، «خیالتان راحت باشد، نشانی وجود خواهد داشت؛ ما او را خواهیم شناخت.» وقتی هواپیما نشست و مسافران شروع به ترک هواپیما کردند، ما کنار در ورودی منتظر بودیم. چند خانم عبور کردند، و بعد چندی دیگر. همین‌طور که آنها می‌گذشتند، به یکی از برادران گفتم، «این نیست. این هم او نیست. نه، آن یکی هم نیست. نه... نه...» سپس خانم دیگری پیش می‌آمد و من به آن برادر گفتم، «این اوست؛ این باید خودش باشد. برو جلو و با او صحبت کن.» و او به ما لبخند می‌زد. خود او بود، من او را از «ردای کهانتش» شناختم.

حدود سی سال پیش، خواهر دیگری با کشتی از شانگ‌های نزد ما به شمال چین آمد. کشتی نمی‌توانست در لنگرگاه توقف کند؛ تعداد زیادی قایق، مسافران را به ساحل آوردند. گروهی چند از دوستان و فامیل‌های مسافران آنجا بودند و با فریاد به این و آن خوش آمد می‌گفتند. ولی ما هرگز این خواهر را ندیده بودیم؛ او را نمی‌شناختیم. ما به این و به آن فرد نگاه کردیم. تمام قایق‌هایی را که می‌رسیدند تفتیش و جستجو کردیم، ولی هیچ‌کس را به عنوان آن خواهر تشخیص ندادیم. بالاخره، قایق دیگری آمد که خانمی را می‌آورد، وقتی او به دیدگاه ما رسید، همگی گفتیم که این اوست. درست می‌گفتیم. چطور می‌توانستیم بگوییم که اوست؟ فقط با اظهاری خاص. نمی‌توانم آن نشانه‌ها را توضیح دهم، ولی می‌توانم آنها را دریابم، می‌توانم آنها را حس کنم.

از این قبیل داستانها زیادند. اگر شما یک کاهن هستید، چیزی در مورد شما وجود دارد که معمولی نیست؛ شما مشخصاتی متمایز و مشخص دارید. شما با مسیح مجهز هستید، شما با او آراسته شده‌اید؛

مسیح ردای شماست. باید مسیح را این‌گونه تجربه کنید؛ سپس یک کاهن خواهید بود. به هر چه دست می‌زنید، با مسیح دست خواهید زد؛ هر کاری انجام می‌دهید، با مسیح انجام خواهید داد. شما مسیح را اظهار خواهید کرد. اگر شما خواهی هستی که تمام روز با مسیح سر و کار دارد، چه بسیار قادر خواهید بود مسیح را خدمتگزاری کنید. شما به مردم کمک خواهید کرد تا مسیح را بشناسند؛ شما خداوند را به فامیل خود تقدیم می‌کنید. وقتی به جلسات می‌آیید، قادر به خدمتگزاری بسیار خواهید بود. چه نظافت، چه چیدن صندلی‌ها، یا دعا کردن برای جلسه به همراه دو یا سه خواهر دیگر، همه اینها خدمتگزاری است، یک خدمتگزاری که در مسیح، با مسیح و توسط مسیح صورت گرفته است. شاید قدری غذا برای پذیرایی مهمانانی که برای جلسه بخصوصی می‌آیند تهیه کنید. این نیز یک خدمتگزاری است که باید از روح پر باشد. در کتاب اعمال رسولان به ما گفته شده، آنهایی که بر سر میزها خدمت می‌کردند، باید از روح پر می‌شدند. آماده کردن غذا کار آسانی نیست و فرصتی عالی برای بکار بردن و تقدیم کردن مسیح است.

برای کاهنین خدمتگزاری‌های بسیاری وجود دارد. شما می‌توانید در جلسه بنشینید و گرچه ممکن است در جلسه فعالیت عینی نداشته باشید، با این حال، خدمتگزاری شما می‌تواند هر لحظه پر قدرت و قوی باشد. طی سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸، در شانگهای، قسمت اعظم پیام‌ها به عهده من بود. می‌توانم به شما بگویم که در طی ایراد هر پیام، تعدادی از برادران و خواهران - نه تعداد معدودی از آنها، بلکه شاید صد یا دویست نفر - در آنجا نشسته خدمتگزاری می‌کردند. آنها با روح، با روحی دعاگو و با روحی دریافت‌کننده خدمتگزاری می‌کردند. آنها در آنجا نشسته بودند تا با روح خود، پیام را از من بیرون کشند. خدمتگزاری آنها این بود و بسیار موثر و پر ارزش بود. جماعتی از صدها نفر در آن جلسه حاضر بودند، ولی این



عده پشتیبانان و حامیان من بودند. آنها بقدری با من وحدت داشتند که بدون آنها نمی‌توانستم آن چنان زنده و آزاد خدمتگزاری کنم. یکبار جلسات خصوصی را برای موعظهٔ انجیل به غیر ایمانداران ترتیب دادیم. همهٔ برادران و خواهران با این فکر که بهتر است صندلی‌ها را برای دوستان نجات نیافته خود واگذارند، به اتاقهای دیگر رفتند. در نتیجه، تمام سالن، مخصوصاً ردیف‌های جلوتر، از غیر ایمانداران پر شده بود. وقتی من برای خدمتگزاری برخاستم، به اطراف نگاه کرده و شوکه شدم. آنجا حتی یک پشتیبان یا یک حامی هم نبود. من می‌بایست آن نبرد را خودم به تنهایی می‌جنگیدم. بار تمامی آن مردم غیر ایماندار، آن فرزندان ابلیس، بی‌نهایت سنگین بود. آنها اطراف مرا اشغال کرده بودند و گناهانشان بر ضد من برخاسته بود. روز بعد به برادران و خواهران گفتم، «نه، نه، شما هرگز نباید چنین کنید! حداقل دویست نفر از شما باید برای حمایت من بمانید. من دست تنها نمی‌توانم با صدها نفر بجنگم. شما باید به سالن برگردید و با همهٔ مردم برای دعا و دریافت کردن بنشینید.»

با چنین روح حمایت کننده‌ای، چه شهامت و اقتداری وجود دارد! آنجا همه، نه توسط من، بلکه توسط بدن و کفایت، رام می‌شوند. در روز پنطیکاست، پطرس نه خود به تنهایی، بلکه همراه با آن یازده تن بر پا خاست. شهامت او را ببینید. اقتدار او را ببینید. آن نتایج قوی را ببینید.

یک سال در فورموسا [تایوان]، کنفرانس بزرگی با حضور بیش از دو هزار نفر داشتیم. چون با آن روبرو شدم، حس بار قلبی عمیقی داشتم. به برادران ارشد گفتم، «شما همه باید با من به روی سکو بیایید.» از این رو، وقتی به جلسه رسیدیم، همگی آنها با من به روی سکو آمدند، و در حین ارائه دادن پیام، در اطراف من نوایی از «آمین! آمین!» وجود داشت. آنها مرا حمایت و پشتیبانی کردند. من شهامت بیشتری پیدا کردم و همهٔ جماعت مطیع شدند. در یک چنین جوئی،

ترس خداوند و عشق خداوند به جوشش در می‌آید. این همان خدمتگزاری است. برادران و خواهران، ما هرگز نمی‌توانیم دشمن را گول بزنیم، ما هرگز نمی‌توانیم وجدانمان را گول بزنیم، و ما هرگز نمی‌توانیم خداوند را گول بزنیم. اگر آن برادران ارشد بر روی سکو، کاهن نبودند، اگر مردمی دنیایی بودند، برای آنها ممکن نبود بدان طریق «آمین» بگویند. چرا که هیچ آرامشی در وجدانشان نمی‌بود. ممکن بود «آمین» آرام و ضعیف بگویند، ولی آن «آمین» هیچ مفهومی نداشته و هیچ‌گونه حمایتی در آن وجود نمی‌داشت. ولیکن آنها خداوند را در مسیح خدمت می‌کردند؛ آنها در مسیح، با مسیح و توسط مسیح زندگی می‌کردند. بنابراین، شهادت بسیار داشتند. وقتی موقعیتی بوجود آمد که برادری می‌بایست خدمتگزاری کند، آنها قادر بودند بگویند، «بیاید تا همچون یک ارتش با او بر روی سکو برویم.» پس آنجا فقط یک برادر خدمتگزاری نمی‌کرد، بلکه یک تیم، یک ارتش، خدمتگزاری می‌کرد. هنگام سخنرانی، همگی آنها با روحی قوی «آمین» گفته و دشمن را به عقب راندند. آنجا جایی برای دشمن وجود نداشت و تمام جلسه با کل جماعت توسط خداوند فتح شده و به تصرف در آمد. اگر چنین تجربه‌ای داشته یا در چنین جلسه‌ای حضور داشته‌اید، می‌توانید به این واقعیت شهادت دهید.

برادران و خواهران، این یک خدمتگزاری واقعی است. تمام اینها بستگی به این دارد که شما چه مقدار در مسیح زندگی کرده یا راه می‌روید، و مسیح را به عنوان غذا، لباس و همه چیز خود بکار می‌برید.

اکنون کتاب لایوان را تمام کردیم. چه اقلام بسیاری از مسیح را باید تجربه کنیم! او چقدر غنی، فوق‌العاده غنی، است! ما باید او را بیشتر و بیشتر تجربه کنیم. حالا ما نه تنها آن صندوق را همراه با مسکن داریم، بلکه هدایای قربانی و کفالت را نیز داریم. پس خیلی بیشتر دارای شایستگی ورود به آن سرزمین هستیم، ولی نباید مغرور

شویم. ما باید تمام این چیزها را روز به روز تمرین کرده و آنها را در واقعیت تجربه کنیم. ما با مسرت بردن از مسیح به عنوان آن برّه، ضیافت فصیح، منای روزانه، آب حیات جاری از آن صخره، آن صندوق همراه مسکن، انواع مختلف هدایای قربانی، و تمام تجهیزات و تدارکات کهنات واقعی، صلاحیت داریم که وارد آن سرزمین نیکو شویم.



فصل یازدهم

## چگونگی تصرف آن سرزمین

(۳)

### توسط اصول حاکم

خواندنی‌ها از کلام مقدس: خروج ۴۰: ۳۶-۳۸؛ لاویان ۸: ۷-۸، ۱۰-۱۲، ۳۰، ۳۰: ۲۶، ۲۶: ۴۶

قبل از پرداختن به کتاب اعداد، باید چیزهای بیشتری را در دو کتاب خروج و لاویان ملاحظه کنیم. دیدیم که راه ورود به آن سرزمین نیکو، گام به گام مسرت بردن از مسیح در معیاری فزاینده است، که از برهٔ فصیح آغاز می‌شود. ولی هنوز در تجربهٔ ما چیزی حتی حیاتی‌تر از اینها وجود دارد: یعنی، اصول یا عوامل حاکم. ملاحظه کردیم که تصرف آن سرزمین نیکو، یعنی ورود به اشمال تمام مسیح، برای یک شخص منفرد میسر نیست، بلکه تنها توسط مردمی جمعی می‌تواند به انجام رسد. این بسیار واضح است. ولی باید بدانیم که خصوصاً برای آن مردم جمعی، نیاز به اصول حاکم است. باید نظم وجود داشته باشد. در یک بدن جمعی، همه چیز باید تحت نظم و ترتیب قرار داده شود. اگر اصول حاکم یا مقررات وجود نداشته باشد، بی‌نظمی و پریشانی حاکم خواهد بود، و بی‌نظمی و پریشانی از دشمن است. اگر ما خارج از نظم و ترتیب باشیم، فاسد شده و به شیطان وصل هستیم. در نتیجه، ورود به آن سرزمین نیکو برایمان غیر ممکن خواهد بود. برای آنکه در میان فرزندان خداوند نظم برقرار باشد، باید چندین اصل یا عامل حاکم وجود داشته باشد.

در این دو کتاب، خروج و لاویان، ما نه تنها اقلام مختلفی از مسرت بردن از مسیح را مشاهده می‌کنیم، بلکه همچنین اصول حاکمی را می‌بینیم که خدا در میان فرزندان خود مقرر داشته است. حداقل سه عامل یا اصل حاکم مهم و حیاتی وجود دارد.

### حضور خداوند

اولین اصل حاکم، حضور خداوند در ستونی از ابر و ستونی از آتش است. صرفاً نمی‌گوییم ستون ابر و ستون آتش، بلکه حضور خداوند در ستون ابر و ستون آتش. در این ستون‌ها، اولین اصل حاکم، حضور خداوند است. این عامل به گردهمایی و فعالیت یا حرکت مردم خداوند مربوط است. اینکه چه وقت، چطور و کجا مردم خداوند می‌بایست حرکت و عمل کنند، بستگی به حضور خداوند دارد، که در ستون ابر و ستون آتش به آنان آشکار شد. به عبارتی دیگر، اگر ما رهسپار تصرف آن سرزمین باشیم، باید این اقدام را با حضور خداوند انجام دهیم. اگر حضور خداوند همراه ما باشد، می‌توانیم به آن سرزمین وارد شده و از آن مسرت بریم. بیاد می‌آورید چطور خداوند به موسی وعده داد، «روی [حضور] من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید» (خروج ۳۳: ۱۴). این بدین معناست که خدا با حضور خویش مردم را به تصرف آن سرزمین خواهد آورد. پس موسی به خداوند گفت: «هرگاه روی [حضور] تو نیاید، ما را از اینجا مبر.» موسی تقاضا کرد که باید حضور خدا با آنها برود؛ در غیر این صورت، او نمی‌رفت.

«روی [حضور] من خواهد آمد.» این کلامی بسیار ویژه است. آن حضور همراه آنها خواهد آمد. این بدین معنا نیست که او خواهد آمد. او خواهد آمد یک چیز است، در حالی که حضور او خواهد آمد چیزی دیگر است. آیا این تفاوت را تشخیص می‌دهید؟ اجازه دهید با داستانی توضیح دهم. زمانی چهار یا پنج نفر از ما

که با هم خداوند را خدمت می‌کردیم، همگی با هم در سفر عازم جایی بودیم. ولی در آن زمان برادری بود که به جهتی از ما خرسند نبود؛ لیکن او چاره‌ای جز رفتن با ما نداشت. ما همگی مسافر یک قطار بودیم: همه بجز این برادر در واگن شماره یک نشستند، و او تنها در واگن شماره دو نشست. او با ما رهسپار بود، ولی حضورش همراه ما نبود. او با ما خارج شد، با ما همسفر بود و با ما به مقصد رسید، ولی حضور او با ما نبود. وقتی برادران به استقبال ما آمدند، او آنجا بود، و در تمام مدت بازدید ما از آن محل، او آنجا بود. او با ما بود، ولی حضورش با ما نبود. این براستی غریب بود.

برادران و خواهران، بسیاری اوقات خداوند با شما خواهد رفت، ولی حضورش با شما نخواهد بود. بسیاری اوقات خداوند حقیقتاً به شما کمک خواهد کرد، ولی مطمئن باشید که از شما خرسند نیست. شما کمک وی را دریافت خواهید کرد، ولی حضور او را از دست خواهید داد. او شما را به مقصدتان آورده و به شما برکت خواهد داد، ولی در تمامی طول راه حضورش را حس نخواهید کرد. او با شما خواهد رفت، ولی حضورش با شما نخواهد بود.

آه، این یک فرضیه نیست، بلکه تجربه واقعی ماست! در مدت خدمتم به خداوند در سالهای گذشته، چندین بار به کمک‌های او پی بردم. خداوند موظف به کمک کردن به من است؛ او به خاطر خود باید به من کمک کند. ولی می‌توانم به شما بگویم که بسیاری اوقات حضور خداوند را با خود نداشتیم، چون او از من خشنود نبود. او باید با من می‌رفت، ولی خرسند نبود. من در واگن شماره یک نشسته بودم، ولی او در واگن شماره دو نشسته بود. او همراهی می‌کرد، ولی حضور خویش را دریغ داشت تا من از ناخشنودی او آگاه شوم.

چندین سال قبل خواهر جوانی درباره ازدواجش با من صحبت کرد. گفت، «برادر، حس می‌کنم که خواست خداوند این است که من

با آقای بخصوصی نامزد شوم. خداوند واقعاً در این مورد به من کمک کرد. پس در تاریخ بخصوصی نامزدی خود را اعلام خواهیم کرد.» راجع به آن موضوع چیزهایی می‌دانستم؛ پس به آن خواهر گفتم، «شکی نیست که خداوند به شما کمک کرده است - من سخنان شما را باور می‌کنم. ولی آیا خداوند در این مورد از شما خشنود است؟ زمانی که به این نامزدی می‌اندیشید، آیا حضور خداوند با شماست؟» جواب داد، «آه، برادر، حقیقت را بگویم، من می‌دانم که خداوند از من خشنود نیست. من این را می‌دانم! از سویی او به من کمک می‌کند، ولی از سویی دیگر می‌دانم که از من خشنود نیست.» پرسیدم، «چطور می‌دانید؟» جواب او بسیار قابل ملاحظه است: «هر وقت راجع به آن می‌اندیشم، حس می‌کنم حضور خداوند را از دست داده‌ام.» این مثالی بسیار عالی است. خداوند به او کمک کرد، ولی حضور خویش را دریغ داشت.

برادران و خواهران، باید روشن باشید. هرگز فکر نکنید که تا وقتی خداوند به شما کمک می‌کند، همین کافی است. نه، نه! اصلاً چنین نیست. ما باید حضور خداوند را داشته باشیم. ما باید پیام‌زیم دعا کنیم: «خداوندا، اگر حضورت را به من ندهی، من اینجا با تو خواهم ماند. اگر حضور تو همراه من نرود، من نخواهم رفت. من نه با کمک تو، بلکه با حضور تو حکم خواهم شد.» ما حتی باید ادامه داده و دعا کنیم، «ای خداوند، من کمک تو را نمی‌خواهم، بلکه حضور تو را می‌طلبم. خداوندا، من باید حضور تو را داشته باشم. من بدون کمک تو می‌توانم عمل کنم، ولی بدون حضور تو نمی‌توانم.» آیا می‌توانید این را به خداوند بگویید؟

بسیاری از برادران و خواهران نزد من آمده و می‌گویند، «اوه، برادر، خداوند واقعاً مرا کمک کرده است!» من همیشه میل دارم از آنها بپرسم، «آیا حضور خداوند را حس کرده‌اید؟ شما کمک او را دریافت کرده‌اید، اما آیا حضور او را حس کرده‌اید؟» خیلی‌ها کمک



خداوند را دریافت می‌کنند، ولی تعداد کمی دارای حضور او هستند. آن عامل اصلی، کمک او نیست بلکه حضور اوست.

برخی خادمین مسیحی به من گفته‌اند، «برادر، آیا پی نبردید که خداوند به ما کمک کرده است؟» من جواب داده‌ام، «بی‌شک، خداوند شما را کمک کرده و برکت داده است، ولی بیایید چند لحظه‌ای در برابر خداوند ساکت باشیم.» پس از لحظاتی چند، پرسیده‌ام، «برادر، آیا در اعماق احساسات خود، حس حضور خداوند را با خود دارید؟ می‌دانم که کاری برای خداوند انجام داده‌اید؛ می‌دانم که خداوند شما را کمک کرده و برکت داده است. ولی می‌خواهم بدانم، آیا در اعماق وجودتان حس می‌کنید که خداوند با شما حاضر است؟ آیا همواره حس می‌کنید که روی او به شما لبخند می‌زند، و آیا همین لبخند خداوند به درون شما داخل شده؟ آیا این را دارید؟» اینها کلماتی حساس بوده و کاوشگر قلب انسان است. به عنوان خادم خداوند، بیشتر افراد نمی‌توانند دروغ بگویند؛ باید حقیقت را بگویند. به تدریج، چنین برادرانی گفته‌اند، «باید به شما بگویم، برای مدتی است که من مشارکتِ خداوند را از دست داده‌ام.» سپس من می‌پرسم، «برادر، این چیست؟ آیا شما با کمک خداوند حکم می‌شوید یا با حضور او؟ آیا با برکات او حکم می‌شوید یا با لبخند او؟»

برادران و خواهران، ولو با چشمانی اشکبار، ما باید روز به روز بگوییم، «خداوندا، هیچ بجز روی خندان تو مرا راضی نخواهد نمود. من هیچ چیز را بجز لبخند صورت پر جلال تو نمی‌خواهم. تا وقتی این را داشته باشم، اهمیتی نمی‌دهم که آسمان به زیر آید یا زمین از هم پاشیده گردد. تمام دنیا می‌تواند بر ضد من برخیزد، ولی تا زمانی که لبخند تو را بر خود داشته باشم، می‌توانم تو را ستایش کنم و همه چیز بسیار خوب است.» خداوند گفت: «روی من خواهد آمد.» چه گنجی! حضور و لبخند خداوند، اصل حکم کننده است. ما باید از

دریافت کردن چیزی از خداوند، ولی حضور او را از دست دادن، بترسیم. این حقیقتاً چیزی ترسناک است. ممکن است خود خداوند به شما چیزی را بدهد، ولی همان چیز، حضور او را از شما بگیرد. او به شما کمک خواهد کرد، شما را برکت خواهد داد، در حالی که، همین کمک و برکت می‌تواند شما را از حضور او دور نگه دارد. ما باید بیاموزیم که بسادگی با حضور خداوند حفظ، حکم، اداره و رهبری شویم. ما باید به خداوند بگوییم که خواهان هیچ چیزی بجز حضور مستقیم او نیستیم. ما خواهان حضور غیر مستقیم یا دست دوم او نیستیم. بسیاری اوقات، مطمئناً، شما حضور دست دوم او را دارید، که حضوری دست اول و مستقیم نیست. سعی کنید با حضور مستقیم و دست اول خداوند حکم شوید.

این برای شما نه تنها یک ضرورت و یک شرط است، بلکه قدرتان برای تصرف آن سرزمین نیز هست. حضور دست اول خداوند به شما قوّت و توانایی خواهد بخشید تا آن پُری، یعنی مسیح شامل تمام، را بدست آورید. آه، چه قوّتی، چه قدرتی در حضور مستقیم خداوند است! این مسلماً یک موضوع عقیدتی نیست، بلکه از عمیق‌ترین تجربه‌ی درونی ما است.

«روی من خواهد آمد.» خداوند بسیار شگرف، باشکوه و اسرارآمیز است! ولی از چه طریقی او حضور خویش را به ما نشان می‌دهد؟ حضور او چگونه توسط ما پی برده می‌شود؟ در دوران باستان، حضور او همیشه روزها در آبر و شبها در آتش بود، یعنی در ستونی از آبر و ستونی از آتش. در طی روز در حالی که خورشید می‌درخشید، آن آبر آنجا بود؛ در تاریکی شب، آن آتش آنجا بود. حضور خداوند در روز توسط آبر و در شب توسط آتش بر فرزندانش آشکار بود.

این دو، یعنی آبر و آتش، چه معنایی دارند؟ عباراتی چند در کلام خدا نشان می‌دهد که آبر نماد روح است. روح‌القدس در تجربه‌ی ما بعضی اوقات درست مثل آبر است. حضور خداوند در آن روح است.

بسیاری اوقات ما می‌دانیم که حضور خداوند با ماست. چطور این را می‌دانیم؟ چون ما آن را در روح درمی‌یابیم. معتقدم اکثر ما تا حدودی این تجربه را داشته‌ایم و حضور خداوند را در آن روح [قدوس] تجربه کرده‌ایم. این واقعاً اسرارآمیز است. اگر بپرسید چطور ممکن است شما حضور خداوند را در آن روح تجربه کنید، فقط می‌توانم پاسخ دهم که من آن را تجربه کرده و به آن پی می‌برم. خداوند در آن روح است، و حضور او توسط من در آن روح حس و درک می‌شود. واقعیت در آن روح است. گاهی - شاید به خاطر ضعف ماست، یا شاید خداوند حس می‌کند که ما احتیاج به تشویق یا تایید داریم - او به ما قدری درک و فهم و حتی حسی را می‌دهد که آن روح واقعاً چون ابر است.

در سال ۱۹۳۵ پیامی در مورد ریخته شدن روح القدس ایراد می‌کردم. در اواسط پیام، ناگهان حس کردم که با ابر احاطه شده‌ام. به نظر می‌رسید که در ابرها هستم. بلافاصله جلسه به وضوح تغییر جهت داده شد و کلمات همچون آب زنده از دهانم بیرون می‌ریخت. بطوری که تمامی حضار در کلیسا متحیر بودند. وقتی شما چنین تجربه‌ای داشته باشید، نیازی نیست توسط ذهن خود چیزی بگویید. کلمات از روح جاری می‌شوند.

این حضور خداوند در ستون ابر است. شما از این راه می‌توانید آن را حس کنید، که چون نوعی هدایت و تشویق است. شما بار قلبی برای خداوند حس می‌کنید و خداوند شما را تشویق می‌کند تا حضورش را در آن روح حس کنید. ولیکن، این تجربه‌ای ویژه است که توسط خداوند عطا شده است. روز به روز، ما می‌توانیم حضور خداوند را در آن روح به طریقی عادی و معمولی تجربه کنیم.

پس معنی ستون آتش چیست؟ ما در تاریکی شب به آتش نیاز داریم. ولی مفهوم آتش مانند ابر است. ابر همان آتش، و آتش همان ابر است. وقتی خورشید می‌درخشد، حضور خداوند ظاهر ابر را به

خود می‌گیرد، و در زمان تاریکی، به آتش می‌نماید. این یک وجود با ظواهر متفاوت است. پس آتش نماینده چه چیز است؟ آتش نماینده کلام [خدا] است. ابر، آن روح است؛ و آتش، آن کلام است. وقتی خورشید می‌درخشد، شما در روح بسیار روشن هستید؛ شما می‌توانید به آسانی ابر را دنبال کنید. ولی بسیاری اوقات درست مثل شب است و شما در تاریکی هستید و نمی‌توانید به روح خود اعتماد کنید؛ روح شما بسیار سردرگم است. در چنین موقعیتی شما باید به کلام اعتماد کنید. آن کلام چون آتش، سوزان، درخشان و روشنگر است. مزامیر ۱۱۹: ۱۰۵ می‌گوید، «کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راههای من نور است.» وقتی آسمان صاف و همه چیز درخشان است، آن ابر کافی است. ولی وقتی تاریکی بر آسمان پرده می‌کشد، شما نمی‌توانید تشخیص دهید کدام ابر است و کدام ابر نیست؛ شما باید آتش را دنبال کنید. گاهی آسمان و روز شما بی‌اندازه صاف، و نور خورشید، روشن و قوی است. شما می‌توانید بدون تردید راهی که آن روح می‌رود را دیده و دنبال کنید. ولی بیشتر اوقات، احتمالاً، شما در تاریکی و در شب هستید. دیروز بسیار روشن، ولی امروز در تاریکی بوده، گیج و سردرگم هستید. ولی نگران نباشید - شما کلام را دارید. آن کلام را دنبال کنید. کلام، آتش، آتش سوزان و آن نور درخشان است. شما می‌توانید این نور را وقتی در تاریکی هستید دنبال کنید، زیرا حضور خداوند در آتش است.

بسیاری اوقات برادران به من گفته‌اند، «برادر، من اکنون در تاریکی هستم.» پاسخ می‌دهم، «ستایش بر خداوند!» «این درست همان زمانی است که شما باید کلام را بکار گیرید. اگر شما در تاریکی نبودید، فرصتی برایتان وجود نداشت تا خداوند را در کلامش تجربه کنید. فقط کلام او را بکار گیرید.» چقدر هنگامی که در تاریکی هستیم، تجربه کردن مسیح در کلامش خوب است.

حضور خداوند همیشه در این دو است، یا در آن روح و یا در

کلام. وقتی روشن هستید، می‌توانید پی ببرید که او در آن روح است. وقتی در تاریکی هستید، می‌توانید او را در کلام ببینید. او همیشه در این دو است: در آن روح و در کلام. آیا شما امروز روشن هستید؟ ستایش بر خداوند! شما خداوند را در آن روح حس خواهید کرد. آیا در تاریکی هستید؟ همچنان می‌توانید او را ستایش کنید، چون می‌توانید او را در کلامش ببینید. ما گاهی در روز و در درخشش خورشید، و گاه در شب و در تاریکی هستیم. ولی نباید نگران باشیم. در روز، وقت روشنایی، آن روح را چون ابر داریم؛ و در شب، وقت تاریکی، کلام را چون آتش داریم. ما می‌توانیم خداوند را توسط حضورش در آن روح و در کلام دنبال کنیم.

### کهانَت با «اوریم و تمیم»

دومین اصل حاکم، کهانَت تحت مَسَح با اوریم و تمیم است. کهانَت چیست؟ این موضوعی شگرف و شکوهمند است. کهانَت شامل مشارکت با خداوند، و زندگی و خدمت در حضور اوست. کهانَت گروهی از مردم است که در مشارکت دائم با خداوند هستند. آنها دائماً با خداوند در ارتباط بوده و در حضور او خدمت می‌کنند. آنها زندگی، رفتار و همه کار را بدین‌گونه انجام می‌دهند. وقتی ما با خداوند مشارکت داریم، وقتی با خداوند روز به روز و لحظه به لحظه ارتباط داریم، و وقتی در این مشارکتِ زنده زندگی، خدمت و عمل می‌کنیم، آن کهانَت هستیم.

اگر ما کهانَت را از دست بدهیم، یکی از اصولِ حاکم را از دست می‌دهیم. این اصلِ حاکم برای راهنمایی نیست، بلکه به منظور قضاوت است. حضور خداوند در ستونهای اَبر و آتش برای راهنمایی است، در حالی که کهانَت در مَسَح با اوریم و تمیم برای قضاوت است.

اجازه دهید توضیح دهیم. فرض کنید دو برادر با یکدیگر در نزاع و جنگ باشند. ما باید چه کنیم؟ هر چند ما فرزندان و مردم خداوند

هستیم، ولی چنین ذاتی در میان ما وجود دارد. چطور می‌توانیم این مشکل را حل کنیم؟ چطور می‌توانیم به یک دادرسی مناسب برسیم؟ آیا باید جلسه‌ای تشکیل داده و موضوع را با رأی‌گیری تصمیم بگیریم؟ البته خیر. چنین مشکلاتی تنها می‌توانند توسط کهنات حل شوند. مشکلاتی از این قبیل مستلزم گروهی از فرزندان خداوند است که همیشه در مشارکت با خداوند هستند؛ کسانی که خدمتشان صرف نظر از اینکه کجا هستند و چه می‌کنند، دائماً در حضور و در برابر خداوند است. چنین گروهی تحت مَسح روح‌القدس بوده و دارای یورم و تمیم هستند. از این رو، دستیابی به داوری و تصمیم خداوند برای ایشان ممکن است. آنها با کهنات و توسط اوریم و تمیم، قادر خواهند بود هر موردی را دادرسی و تصمیم‌گیری نمایند.

کهنات شامل سه چیز است: ارتباط یا اشتراک با خداوند، مَسح روح‌القدس و اوریم و تمیم. در اینجا ما تنها می‌توانیم اشاره‌ای مختصر در مورد آخرین بخش، یعنی اوریم و تمیم داشته باشیم. اوریم، در زبان عبری به معنی نور است، در حالی که تمیم، به معنی کمال یا تکمیل است. حدود سی سال قبل مقاله‌ای از یک نویسندهٔ عبرانی خواندم که می‌گفت، تمیم سنگ نفیسی است که چهار حرفِ الفبای عبرانی بر آن حک شده است. بر روی سینه‌پوش فلزی کاهن اعظم، اسامی دوازده طایفهٔ اسرائیل بر دوازده سنگ حک شده بود. اسامی این دوازده طایفه شامل فقط هجده حرف از بیست و چهار حروف الفبای عبرانی است. بنابراین، بر روی سینه‌پوش کاهن اعظم، چهار حرف کم بود. اما این چهار حرف بر تمیم حک شده بود و وقتی این سنگ بر روی سینه‌پوش قرار داده می‌شد، کمال و تکامل بود، یعنی تمامی بیست و چهار حرف، یا تمام حروف الفبای عبرانی، بر آن قرار داشت. در مورد اوریم به ما گفته شده که آن سنگی است که در سینه‌پوش کارگذاشته شده تا نور بگردد. از این رو، معانی اوریم و تمیم، نور و کمال است.

پس اوریم و تمیم چگونه مورد استفاده قرار می‌گرفتند؟ وقتی مشکل و یا سوالی در میان فرزندان اسرائیل پیدا می‌شد، کاهن اعظم آن مورد را نزد خداوند می‌آورد تا توسط کمک گرفتن از سینه‌پوش جوابی برای آن دریافت کند. نویسندهٔ عبرانی در مقالهٔ خود می‌گفت که وقتی کاهن اعظم در برابر خداوند می‌رفت، بعضی از سنگهای سینه‌پوش با حروف حک شده بر رویشان می‌درخشیدند، و بقیهٔ اوقات سنگهای دیگر با حروف خود می‌درخشیدند. کاهن اعظم تمام حروف را از سنگهای مختلف، همان‌طوری که نشان داده می‌شدند، می‌نوشت و بدین سان کلمات و جملات را می‌ساخت. سرانجام او پیام کامل یا داوری را از خداوند دریافت می‌کرد. در آن مقاله گفته شده که از این طریق بود که از میان همهٔ فرزندان اسرائیل، عَغان برای گناهِش شناخته شد (یوشع ۷).

از این رو، برای حل مشکلات مردم خداوند، اصل حاکم چیست؟ آن این است که باید در بین آنها کهنات باشد، که تمام فرزندان خداوند را بر سینه نزد خداوند آورد. کهنات باید آنها را با محبت به حضور خداوند آورده و آنجا آنها را به عنوان حروف بخواند. پس با نور کلام مقدس، کهنات فکر خدا را خواهد آموخت و در مورد موقعیت فرزندان کلماتی را از خدا دریافت خواهد کرد.

حال، در مورد برادرانی که با یکدیگر در ستیز هستند، جوابی داریم. می‌توانیم به آنها بگوییم، «برادران، مدتی ساکت باشید. ما نزد خداوند خواهیم رفت.» سپس این مشکل را نزد خداوند خواهیم آورد، و این برادران را در حضورش و با نور کلام مقدس، خواهیم خواند. این است تمرین کهنات با سینه‌پوش اوریم و تمیم. به این وسیله می‌توانیم حروف، کلمات و پیام خداوند را راجع به تصمیمی که باید در آن مورد گرفته شود دریافت داریم.

آیا می‌دانید رسولان چگونه رساله‌هایشان را نوشتند؟ درست به همین طریق بود. اولین رسالهٔ پولس به قرن‌تیان مثال خوبی است.

پولس در کلیسا با مشکلات بسیاری مواجه بود: مشکلاتی چون فرقه‌گرایی، انضباط، ازدواج، تعالیم رستاخیز و غیره. مشکلات تقریباً از هر نوع و قسم وجود داشت. او چه کرد؟ او همهٔ مسائل و همهٔ برادران و خواهران آن کلیسا را بر روی قلب خود نزد خداوند آورد، و در حضور خداوند، آنها را توسط نور کلام خدا خواند. آیا این حقیقت نیست؟ او همچنان که در آنجا آنها را توسط نور کلام می‌خواند، به چگونگی موقعیت و پاسخ آن پی برد. او داوری و تصمیم را از خداوند دریافت، و سپس اولین رساله را به قرن‌تیان نوشت. تمامی رساله‌ها را در نظر گیرید. نگاشتن تمام کتابهای نوشته شده توسط رسولان بدین طریق بوده است. اینطور نبود که آنها در جایی نشستند، خواندند، استدلال کردند، و سپس نوشتند. خیر. در میان فرزندان خداوند همیشه اوضاعی وجود داشت که طالب جواب و کلامی از خداوند بود. پس رسولان به عنوان کاهنین، در به انجام رساندن خدمت کهنات، همه مشکلات با تمامی فرزندان خداوند را به حضور خدا بردند. آنها مسائل را در حضور خدا بررسی کرده، و ایمانداران را یک به یک در نور کلمات خداوند خواندند. از این رو، آنها نور دریافت کردند؛ آنها کلمات، جملات و تفکرات را از خداوند دریافت کردند. آنها سپس رساله‌ها را نوشتند تا ذهن خداوند را به مقدسین بگویند.

این یکی از اصول حاکم است. اولین اصل حاکم، حضور خداوند در ستون ابر و ستون آتش است، و دومین، کهنات تحت مسح با این دو وسیله ویژه است، یعنی اوریم و تمیم.

برادران و خواهران، اگر شما نزد من آمده و از مسائل خود با دیگران بگویند، من چه باید انجام دهم؟ باید روح خود را تمرین دهم تا شما و دیگران را نزد خداوند آورم. باید با عشق، شما و آن برادران و خواهران دیگر را روی قلبم، یعنی همان سینه‌ام بگذارم. باید همگی شما را نزد خداوند آورده و بگویم، «خداوندا، اینجا



مقدسینی عزیز هستند. آنها را منور ساز. از نور خود به من هدیه. در نور کلام، من باید شما را بخوانم. باید ذهن شما و احساس شما را بخوانم. باید افکار، انگیزه‌ها و اعمال شما را بخوانم. باید مشکل شما و بسیاری چیزهای مربوط به شما را بخوانم. بعد از خواندن حرف به حرف، به تدریج کلمه‌ای و سپس کلمه‌ای دیگر را درخواهم یافت. بالاخره جمله‌ای و سپس پیامی را دریافت خواهم کرد. من چیزی از جانب خداوند نخواهم دانست. خواهم دانست ذهن خدا برای شما و تفکر او در مورد شما چیست.

شمایی که برادران راهنما هستید با انواع بسیاری از مشکلات در کلیسا برخورد می‌کنید که به شما فرصت تمرین کردن چنین خدمتگزاری کهنات را می‌دهد. گاهی اوقات برادری نزد شما می‌آید تا مسئله‌ای را که با پدرش دارد، که او نیز یک برادر در خداوند است، مطرح ساخته و از شما بپرسد که چه باید انجام دهد. روز بعد ممکن است خواهری آمده، به شما از مشکلاتی که با خواهر شوهرش دارد بگوید، که او نیز خواهری در کلیساست. چه خواهید کرد؟ آیا به آنها می‌گویید به دادگاه رفته و قاضی را ببینند؟ البته شما نمی‌توانید چنین کنید. تنها راه همان است که نشان دادیم. شما باید قلب داشته باشید؛ شما باید سینه داشته باشید؛ شما باید عشق داشته باشید. آنها را بر قلب خود نهاده و سپس نزد خداوند آورید. روح خود را تمرین داده و آنها را نزد خداوند بخوانید. اول آن پدر را و سپس پسرش را مطالعه کنید. عادات، ملیت، شخصیت، افکار، تحصیلات آنها را بخوانید - نه از طریق طرز فکر خودتان، بلکه توسط نور کلام. همه این چیزها را بخوانید. پس از خواندن، شما جملات و تکلم نکته به نکته را دریافت خواهید کرد. شما کلامی از خداوند دریافت می‌کنید که ذهن او [خداوند] را بر شما آشکار می‌کند. سپس قادر خواهید بود با آن پسر و پدرش صحبت کنید. همین کار را در مورد آن خواهر و خواهر شوهرش انجام دهید. شما داوری و تصمیم را از خداوند کسب

کرده‌اید و قادر خواهید بود به آنها بگویید، «این ذهن خداوند است. درباره آن دعا کنید.» این است دادگاه مردم خداوند. ما به یک چنین دادگاهی نیاز داریم. ما به یک نمایندگی محلی از یک دادگاه عالی آسمانی نیازمندیم. آن دادگاه، کهنات تحت مَسح روح القدس با اوریم و تمیم است.

داشتن گروهی از فرزندان خداوند، که خداوند را جمعاً خدمت می‌کنند چیز کوچک و ساده‌ای نیست. خانواده خود را در نظر بگیرید. آیا شما برای رسیدگی به تمام مشکلات خود، نوعی دادگاه خانوادگی ندارید؟ در کلیسا دادگاه خانوادگی ما کدام است؟ آن بسادگی کهنات است، یعنی مشارکت با خداوند تحت مَسح روح القدس برای خواندن همه برادران و خواهران توسط نور کلام. از این راه ما داوری را دریافت کرده و برای تمامی مسائل تصمیم گیری می‌کنیم. از این طریق است که تمام مسائل و سوال‌های ما حل می‌گردد. راه حل، نه با جرّ و بحث کردن است، نه با مشاوره کردن، و نه با استدلال و توافق کردن به عنوان یک سیاستمدار یا یک قاضی دنیوی، بلکه تنها به وسیله مشارکت و مَسح، و خواندن شرایط، طبیعت و زندگی روزمره ایمانداران، با عشق و با نور کلام خداوند، است.

## مقررات برای یک زندگی مقدس

سومین عامل حاکم، مقررات یک زندگی مقدس است. این مقررات کدامند؟ در کتاب لاویان، ما دارای هدایای قربانی، کهنات و بسیاری مقررات هستیم. لاویان می‌تواند به سه بخش تقسیم شود: بخش اول، طرز برخورد با هدایای قربانی است، که از فصل اول تا هفتم می‌باشد؛ بخش دوم، در باب کهنات است، که از فصل هشتم تا دهم است؛ و بخش سوم، که از فصل یازدهم تا آخر این کتاب ادامه دارد، در باب مقررات است. در این بخش همه نوع مقررات در مورد حیات و زیستنی مقدس وجود دارد. ما نمی‌توانیم الان به

جزئیات همگی آنها بپردازیم. اگر می‌توانستیم، می‌دیدیم که آنها چقدر جالب، شیرین و پرمعنی هستند. مقررات بسیاری وجود دارد دربارهٔ آنچه پاک و آنچه ناپاک است، آنچه از چیزهای عادی و دنیوی جدا شده یا نشده است، و چطور باید رفتار کرد یا نکرد. تمام اینها قوانین و مقرراتی برای یک زندگی مقدس است.

این مقررات می‌تواند برای ساده شدن به سه اصل جزیی خلاصه شود. اول اینکه ما مردمی متعلق به خداوند هستیم. این یک اصل جزیی است که باید ما را کنترل کند. به یاد داشته باشید که شما متعلق به خداوند هستید، شما مردم خداوند هستید. اگر این را به خاطر بسپارید، از بسیاری چیزها محفوظ خواهید ماند. آیا فکر می‌کنید در حینی که به خاطر دارید مردم خداوند هستید، می‌توانید به سالن سینما بروید؟ همین فکر، شما را از رفتن باز خواهد داشت. آیا فکر می‌کنید می‌توانید با کسی نزاع کنید و در همان حال به خاطر داشته باشید که به خداوند تعلق دارید؟ امتحان کنید. خواهید دید که نزاع شما به کجا می‌انجامد.

زمانی در خاور دور با مردی که کالسکه چینی [ریکشاو] را می‌کشید درگیر شدم. در ابتدا او گفت که کرایه پنج دلار است، که من با آن موافقت کردم. ولی وقتی به مقصد رسیدم، دیدم که فقط یک ده دلاری دارم، پس آن را به او دادم و منتظر پس گرفتن بقیهٔ پول شدم. پس از گشتن جیب‌هایش، بالاخره گفت که متأسف است چون فقط چهار دلار دارد که به من پس دهد. این حیلۀ آنهاست. من شروع کردم با او نزاع کردن، ولی ناگهان به خاطر آوردم که من فرزند خدا هستم. فقط به یاد آوردن این موضوع موجب شد که نزاع را کنار گذارم. گفتم، «بسیار خوب، فراموشش کن؛ یک دلار مهم نیست.» چطور من که فرزند خدا هستم بتوانم با پسرک کالسکه‌چی مجادله کنم؟ این کار نام خداوند را به ننگ می‌کشید.

هرگاه مشرف به انجام کاری هستید، باید به یاد آورید که یکی از

فرزندان خداوند هستید. نگوید این زیادی قانونی است. من و شما باید این چنین قانونی باشیم. گاهی خواهرانی، مخصوصاً در خاور دور، لباسهایی می‌پوشند که مناسب یک فرزند خداوند نیست. اگر آنها فقط به یاد آورند که متعلق به خداوند هستند، همین تفکر موجب خواهد شد که از پوشیدن چنین لباسی خودداری کنند. آنها بسادگی فراموش می‌کنند که فرزندان خداوند هستند و اقدام به پوشیدن لباسهایی همچون دختران ابلیس می‌کنند. به خاطر سپردن اینکه ما مردم خداوند هستیم، اولین اصل جزیی از آن مقررات است.

دوم اینکه ما از این دنیا جدا شده‌ایم. خداوند گفت، «من شما را از امت‌ها متمایز کرده‌ام.» ما توسط خداوند از مردم دنیا جدا گشته‌ایم. آنچه آنها انجام می‌دهند، ما نمی‌توانیم انجام دهیم. آنچه آنها می‌گویند، ما نمی‌توانیم داشته باشیم. بسیاری اوقات من به فروشگاه رفته‌ام و قادر به خریدن چیزی نبوده‌ام. تنها می‌توانستم سرم را تکان داده و بگویم، «نه، نه، اینجا چیزی برای من وجود ندارد. من متمایز گشته‌ام.»

از شهر سیاتل تا سانفرانسیسکو و سپس تا لوس‌آنجلس سعی داشتم یک جفت کفش بگیرم. بسیاری مدل‌های ویژه و مدرن وجود دارد، و به عنوان فرزند خدا، یافتن یک جفت کفش مناسب قدری مشکل است. می‌ترسیدم که اگر بعضی از آنها را بخرم، قادر نباشم ایستاده و فرزندان خداوند را خدمتگزاری کنم. آه، آن چیزها، آن چیزهای دنیوی که این فروشگاه‌ها می‌فروشند! اگر همه مردم دنیوی ایمان آورده و بخاطر داشته باشند که فرزندان خداوند هستند و از این دنیا جدا گشته‌اند، درب تمام این فروشگاه‌ها بسته می‌شد و برای آنها کاسبی وجود نمی‌داشت. جای تأسف است که اکثر مردم ایمان نیاورده‌اند، ولی بیشترین افسوس از آنهایی است که توسط خداوند ایمان آورده‌اند، اما هنوز از دنیا جدا نشده‌اند. حداقل ما که توسط خداوند ایمان آورده‌ایم، باید به یاد داشته باشیم که کسانی

هستیم که خداوند ما را از دنیا جدا کرده است. این نیز اصلی است که باید بر ما حاکم باشد. نگوئید که این زیادی قانونی است. ما باید این چنین قانونی باشیم.

سومین اصل جزئی این است که خداوند قدوس است؛ پس ما نیز باید مقدس باشیم. خداوند از همه چیز دیگر مجزا و متفاوت است، پس ما نیز باید از همه چیز تقدیس شده باشیم. ما باید در همه چیز چون او که قدوس است، مقدس باشیم.

این سه اصل جزئی تشکیل دهنده یکی از عمده‌ترین اصول حاکمند، و آنها مقررات یک زندگی مقدس هستند. آنها چه هستند؟ اول، به یاد داشته باشید که شما فرزندان خداوند هستید؛ دوم، به یاد داشته باشید که شما از این دنیا جدا گشته‌اید؛ سوم، به یاد آورید که خدای شما خدای قدوس است و شما نیز باید همانقدر مقدس باشید. این سه، باید بر هر چیز در زندگی شما حکومت کند.

در نتیجه، حضور خداوند، راهنمای ما به عنوان یک گروه است. با حضور خداوند ما می‌توانیم بدانیم که آیا باید برویم یا بمانیم؟ ما نباید با هیچ چیز دیگری بجز حضور او هدایت شویم. این اولین اصل حاکم است. سپس، اگر مشکلی در بین ما وجود داشته باشد، نیازی نداریم که راه حلی ظاهری بجوییم. ما دارای دادگاه کهانت هستیم. توسط مشارکت ما با خداوند تحت مسح روح القدس و از طریق مطالعه همه برادران و خواهران در نور کلام با عشق، ما دادرسی و تصمیم مناسب و لازم را بدست می‌آوریم. این دومین اصل حاکم است. برای زندگی روزانه و اعمال روزانه خود، ما باید همیشه توسط یادآوری آنکه ما فرزندان خداوند هستیم، از این دنیا جدا گشته‌ایم، و باید همانند خداوند مقدس باشیم، اداره شویم. این سومین اصل حاکم است. اگر ما با این اصول اداره شویم، آماده شده و واجد شرایط خواهیم بود تا آن سرزمین نیکو را تصرف کنیم؛ ما قادر خواهیم بود وارد آن اشتهال تمام مسیح شویم.



فصل دوازدهم

## چگونگی تصرف آن سرزمین

(۴)

### توسط تشکیل ارتش

خواندنی‌ها از کلام مقدس: اعداد ۱: ۱-۴، ۱۷، ۱۸، ۵۲-۵۳؛ ۲: ۱-۲؛

۴: ۳؛ ۸: ۲۳-۲۶؛ ۲۶-۲۷؛ ۲۸-۲۹، ۵۶-۵۷، ۶۳-۶۵

تاکنون در مورد ورود به آن سرزمین نیکو چیزهای زیادی را ملاحظه کردیم. همگی آنها به مسرت بردن از مسیح مربوطند، که از مسرت بردن از او به عنوان برهٔ فصیح آغاز شده، و تا مسرت از او به عنوان صندوق شهادت و توسعهٔ آن یعنی مسکن، که شامل هدایای قربانی و کفالت می‌شود، ادامه دارد. در این نقطه از تجربهٔ خود، ما نسبتاً بالغ شده‌ایم؛ پس دارای موقعیتی برای عهده‌دار بودن بعضی مسئولیت‌ها هستیم. در این مرحله است که ما قادر به انجام وظائف کاهنین هستیم، یعنی تا حدودی می‌توانیم به خدا خدمت کنیم.

### از خروج تا اعداد

در کتاب خروج، همه چیز به صورتی پیش‌رونده ارائه داده شده است. از نقطهٔ آغازین، یعنی مسرت بردن از مسیح به عنوان برهٔ فصیح، فرزندان اسرائیل پیشروی کردند، تا روزی که مسکن در میان آنان برافراشته شد. آن وقت بود که آنها از مسیح به عنوان شهادت

خدا بهره‌مند شدند، و در آن مرحله بود که توانستند به عنوان کاهنین برای خدا مسئولیت بپذیرند. این کتاب خروج است. به دنبال خروج، به لایوان می‌رسیم، جایی که مسیح به عنوان هدایای قربانی فراوانی جهت مسرت بردن نشان داده می‌شود. از این رو، مردم خدا می‌توانند از مسیح خیلی کامل‌تر از پیش مسرت ببرند. سپس آنها می‌توانند مسئولیت کامل کهنات را بپذیرند و به تمام مقررات الهی در مورد یک زندگی مقدس پی ببرند. دیدیم که در لایوان سه قسمت وجود دارد: اولین راجع به هدایای قربانی است، دومین در مورد کهنات، و آخرین راجع به اصول الهی یک زندگی مقدس است.

پس از لایوان، به اعداد می‌رسیم. بیشتر تفاسیر و گزارشات در این قسمت از کتاب مقدس بیانگر آنند که اعداد، کتابی است که تماماً به شمارش و به سرگردانی فرزندان اسرائیل اشتغال دارد. ظاهراً این مطلب درست است، ولی در اصل چنین نیست. گرچه این عامل وجود دارد، با این وجود، این کتاب از نظر اصولی و روحانی، پر از اسناد باشکوه است. اعداد، کتابی است که تشکیل ارتش الهی را گزارش می‌دهد. تنها در این مرحله، یعنی پس از تجارب خروج و لایوان، برای مردم خدا امکان تشکیل یک ارتش برای جنگیدن در نبرد خدا وجود دارد. واقعاً باشکوه است که گروهی از فرزندان خداوند بتوانند به صورت یک ارتش برای خداوند بر روی زمین متشکل شوند، و با شکوه‌تر آنکه، همین مردم کسانی هستند که آن سرزمین را به تصرف خود درخواهند آورد. آنانی که قادر به جنگیدن در نبرد برای خدا باشند، همان کسانی هستند که آن سرزمین را قسمت کرده و به تصرف خود درخواهند آورد.

در کتاب اعداد، شمارش مردم اسرائیل دو بار صورت پذیرفت. شمارش بار اول آنها، برای تشکیل یک ارتش برای جنگیدن در نبرد بود. شمارش بار دوم، نه تنها برای تشکیل ارتش جهت نبرد، بلکه به



عنوان مردمی که تقسیم کننده و وارث آن سرزمین نیکو خواهند بود، صورت گرفت. کسانی که از آن سرزمین سهم دارند، آنانی هستند که در آن نبرد می‌جنگند. بنابراین، درک ما از این کتاب، نه تنها باید شمارش یا سرگردانی‌ها باشد، بلکه باید حقیقت باشکوه تشکیل ارتشی تخصیص داده شده برای به ارث بردن آن سرزمین نیکو باشد.

### از آن برّه تا یک ارتش - بررسی فهرست

پس راه تصرف آن سرزمین نیکو چیست؟ این خیلی ساده نیست. اجازه دهید مراحل را بشماریم و مرور کنیم. اول از همه، ما باید از مسیح به عنوان برّهٔ فصیح مسرت بریم. باید مسیح را به عنوان نجات دهنده خود دریافت کنیم. باید در داوری خدا قبول شویم. این گام اول است. اگر این کار را انجام داده‌ایم، می‌توانیم آن را در فهرستمان علامت بزیم. مرحلهٔ دوم چیست؟ ما باید مصر را ترک کرده و از مسیح به عنوان منای روزانه، یعنی به عنوان تامین حیات روزانهٔ خود، مسرت بریم. البته، نمی‌توانیم بدون نوشیدن آب غذا بخوریم؛ پس همزمان باید از مسیح به عنوان آن صخره با آب زندهٔ جاری از آن نیز مسرت بریم. ما هم از منّا و هم از صخره با آب زنده مسرت می‌بریم. آیا شما روز به روز چنین تجربه‌ای دارید؟ بسیاری از شما می‌توانید با شهامت بگویید که، بله، دارید. شما هر روز از مسیح به عنوان غذا و آشامیدنی خود مسرت می‌برید. در غیر این صورت، نمی‌توانستید زندگی کنید، نمی‌توانستید ادامه دهید و قادر نبودید از حیات خود به عنوان یک مسیحی نگهداری نمایید. روز به روز، ما باید از مسیح به عنوان غذای روزانه و آب زنده مسرت بریم؛ ما باید برای خوردن و نوشیدن چیزی داشته باشیم. ما باید در هر ملاقات صبحگاهی، بجای گفتن «صبح بخیر!» برای تهنیت گویی، از یکدیگر پرسیم، «آیا غذا خورده‌اید؟» من چنین تهنیتی را ترجیح می‌دهم. برادر، آیا امروز صبح چیزی خورده‌ای؟ خواهر، آیا امروز صبح چیزی

نوشیده‌ای؟ بعضی از شما می‌توانید پاسخ دهید که امروز سه وعده غذای خوب صرف کرده‌اید. ستایش بر خداوند! باید به مردم بگوییم که ما روز به روز از مسیح تغذیه می‌کنیم. ما مسیح را می‌خوریم و مسیح را می‌نوشیم. اگر این تجربه را داشته باشیم، می‌توانیم آن را نیز در فهرست خود علامت بزنیم.

حال اجازه دهید به مرحله سوم بپردازیم. آیا در جایی که زندگی می‌کنید، مسکنی دارید؟ آیا از مسیح به عنوان مرکز و به عنوان شهادت خدا در میان خود مسرت می‌برید؟ آیا واقعاً مسیح را به عنوان اظهار و توضیح خدا به طریقی استوار تجربه می‌کنید؟ آیا همچنین توسعه مسیح یعنی مسکن را به عنوان ابراز واقعی او در میان خود دارید؟ آیا این تجربه را در محلی که در آن زندگی می‌کنید دارید؟ آیا شما مسکن با چنین مسیحی را، نه تنها به عنوان بره یا مثنای روزانه، بلکه به عنوان شهادت خدا دارید؟ یا آیا در این نقطه مشکلاتی وجود دارد؟ به عبارتی دیگر، آیا گروهی از مردم در شهر شما وجود دارند که مسیح را به عنوان اظهار خدا با توسعه خود، کلیسا، به عنوان ابراز واقعی او تجربه کنند؟ پاسخ شما چیست؟ چه بسا برخی این تجربه را آغاز کرده‌اند. اگر چنین است، ستایش بر خداوند! شاید بسیاری باید اعتراف کنند که هیچ چیزی از این طریق ندارند.

البته، اولین مرحله به آسانی پشت سر گذاشته می‌شود. در مورد گذراندن دومین مرحله، شاید قدری تردید وجود داشته باشد. لیکن مشکل قابل ملاحظه‌ای در مورد سومین گام وجود دارد. تجربه صندوق با مسکن واقعاً کمیاب است. پس باید چه کنیم؟ برادران و خواهران، باید دعا کنیم. شما که با یکدیگر در یک شهر زندگی می‌کنید باید گردهم آمده و برای این موضوع دعا کنید. دعا کنید که خداوند بر شما فاش کرده و موجب آن شود تا شما مسیح، یعنی همان شهادت خدا به عنوان مرکز خود، و همچنین کلیسا، یعنی

توسعه و ابراز مسیح، را تجربه کنید. این یک تعلیم که باید در ذهن شما جای گیرد نیست. شما باید در برابر خداوند به وضعیت واقعی خود پی برده و در این مورد با او سر و کار داشته باشید. باید دعا کنید که در جایی که هستید، مسکنی روحانی بر پا شود، تا آغازی نو وجود داشته باشد. این موردی جزئی نیست؛ این کلاً یک شروع نو است. در نقطه‌ای بخصوص، باید چیزی جدید در میان شما آغاز شود. قبلاً، آنچه را که شما از آن مسرت می‌بردید، مسیح به عنوان برّه، متناً و در نهایت، صخره و آب زنده جاری از آن بوده است. اما حالا شما باید از مسیح به طریقی نو و در مرحله‌ای جدید مسرت برید، تا در میان شما آغازی نو از آن روح وجود داشته باشد. شما باید به «اولین روز از ماه اول... در سال دوم» بیاید تا مسکن، یعنی کلیسا، برپا شود (خروج ۴۰: ۲). این آغازی نو در مرحله دوم است. شما تاکنون سال اول را در مرحله اول شروع کردید. حال باید سال دوم را در مرحله دوم شروع کنید. شما باید فراتر رفته و مسیح را به عنوان کانون خود، و مسکن را به عنوان ابراز او، در محله خود داشته باشید.

حال اجازه دهید به مرحله چهارم پردازیم. فرض کنیم که در اینجا مسکن را داریم. سپس باید مسیح را به طریقی بسیار غنی‌تر تجربه کنیم. ما باید او را به عنوان تمام هدایای قربانی، یعنی به عنوان قربانی جرم، قربانی گناه، قربانی سلامتی، هدیه آردی و قربانی سوختنی تجربه کنیم.

مرحله پنجم، تجربه مسیح به عنوان کاهن اعظم است تا ما عهده‌دار کهنات شویم. در این مورد چطور؟ آیا می‌توانید بگویید که در محله شما کهنات واقعی وجود دارد؟ تا به اینجا شاید توانسته باشید تمامی اقلام را در فهرست علامت زیند. ولی آیا می‌توانید این قلم را هم علامت بزیند؟ این تجربه عمیق‌تری است.

اندیشه یا مسیر روح القدس در نوشته‌های کتاب مقدس همیشه پیش‌رونده و در حال پیشرفت است. از مرحله اول به دوم، سوم،

چهارم و حال پنجم، پیشرفتی مداوم، استوار و عمیق وجود دارد. ولی اگر راستکارانه در برابر خداوند صحبت کنید، اکثر شما باید اعتراف کنید که عبور از این مرحله پنجم نسبتاً مشکل است. گروه‌های نه چندان از فرزندان خداوند هرگز به کهنات پی برده‌اند. آیا در شهر شما کهنات وجود دارد؟ زمانی را برای در نظر گرفتن یکایک این اقلام صرف کنید. سپس خواهید دانست که در کجا هستید.

در حال حاضر، به سختی می‌توان گروهی از مردم خداوند را در این مرحله یافت که از مسیح به عنوان کاهن اعظم، تا حدی که عهده‌دار کهنات شوند، مسرت برده باشند. ما در دعا‌های خود می‌گوییم، «ای خداوند، تو کاهن اعظم ما هستی!» ولی این فقط در حرف است؛ ما تجربه‌ای از آن نداریم. از آنجایی که ما از مسیح به عنوان کاهن اعظم تجربه زیادی نداریم، پس قادر به عهده‌دار بودن کهنات نیستیم. ما باید بدانیم که کهنات برای ما و برای خدا چه معنایی دارد.

حال به مرحله ششم می‌رسیم. ما باید به صورت یک ارتش درآییم. این پیشرفتی فراتر است. ما به عنوان گروهی از فرزندان خداوند باید به صورت یک ارتش، برای جنگیدن در نبرد او بر روی زمین، متشکل شویم. آه، این بسیار فوق‌العاده است! اگر این موضوع شما را دچار وحشت کند، شاید منصرف شوید. این واقعاً موضوعی با اهمیت جهانی است.

برادران و خواهران، شما باید این موضوعات را بسیار جدی بگیرید. شما باید باهم دعا کنید: «خداوندا، آیا ما چیزی از تجربه تو به عنوان آن صندوق، یعنی شهادت خدا، با توسعه آن جهت ابراز تو، می‌دانیم؟» این موضوع را با خداوند در میان بگذارید و با فیض او بیاموزید تا مسیح را در همین جنبه بکار برید. سپس از خداوند بپرسید، «برای اینکه بتوانیم در میان مردم تو عهده‌دار کهنات باشیم، آیا تجربه‌ای از تو به عنوان آن کاهن اعظم داریم؟» این را با فیض

خداوند بیاموزید و تجربه کنید؛ مسیح را به عنوان حیات کهنات بکار برید.

## صلاحیت برای تشکیل ارتش

به دنبال کهنات، ما به تشکیل یک ارتش نیاز داریم. با عهده‌دار شدن کهنات، می‌توانیم به شکل یک ارتش روحانی جهت نبرد برای منظور خداوند بر روی این زمین، متشکل شویم. لیکن برای آنکه به صورت چنین ارتشی متشکل شویم، دارا بودن بعضی شرایط لازم است. اول اینکه برای تشکیل یک ارتش، هر کس باید تبار و نسب‌نامه خود را - البته نه از نظر مادی، بلکه از نظر روحانی - ارائه کند. هیچ‌گونه نسب‌نامه مادی برای این کار کفایت نمی‌کند. ما باید نسب‌نامه روحانی داشته باشیم. فرزندان اسرائیل باید تبار خود را ذکر می‌کردند. آنها باید اعلام می‌کردند که پدرشان کیست و به کدام خاندان و طایفه تعلق دارند. اگر نمی‌توانستند چنین اعلامیه‌ای را ارائه دهند، اگر نمی‌توانستند تبار خود را ذکر کنند، باید عقب می‌ایستادند؛ آنها نمی‌توانستند در تشکیل آن ارتش شرکت جویند. شما باید حیات روحانی داشته باشید. آیا تولد دوباره دارید؟ پس تبار خود را به ما ارائه دهید. حداقل باید نام پدرتان را بگویید. یعنی شما باید تولد دوباره خود را بررسی کنید. آیا اطمینان دارید که حیات روحانی دارید؟ آیا یک اسرائیلی واقعی هستید؟ ما باید از تولد دوباره خود اطمینان داشته باشیم.

اخيراً با برادر جوانی صحبت کردم. از او پرسیدم چند سال دارد، و او جواب داد که سیزده سال دارد. سپس از او پرسیدم چه وقت نجات یافت، او پاسخ داد که در نه سالگی نجات یافته است. پرسیدم، «از کجا می‌دانی که نجات یافته‌ای؟» گفت، «چون روح‌القدس را ملاقات کردم؛ وقتی نه ساله بودم روح‌القدس را ملاقات کردم.» برای اثبات تولد دوباره خود، او قادر بود به من چیزی از تبار روحانی‌اش

ارائه دهد. او حیات یک اسرائیلی واقعی را داشت. او آن آغاز را داشت. این اولین شرط برای تشکیل آن ارتش است.

دوم، شما تولد و حیات را دارید، ولی باید مقدار معینی رشد نیز داشته باشید؛ باید بیست سال سن داشته باشید (اعداد ۱: ۳). یک سرباز باید فردی با یک حیات بالغ باشد. کودکان را نمی‌توان به جنگ فرستاد. ما باید در حد سن بیست سالگی، بلوغ روحانی داشته باشیم. این، رشد و بلوغ در حیات روحانی است. آیا می‌توانید بگویید در میان شما تعدادی هستند که واقعاً بالغ بوده و قادرند در نبرد برای ملکوت خدا بجنگند؟ مسیحیان بسیاری در جاهای مختلف وجود دارند، ولی به نظر می‌رسد که آنها درست مانند کودکان با چیزهای روحانی بازی می‌کنند. آنها بسیار جوان هستند. آنها می‌توانند تبار روحانی خود را ارائه دهند، ولی رشد نکرده‌اند. بدتر آنکه آنها با همهٔ طفل بودنشان، در ارزیابی خود، برترین هستند.

روزی نوهٔ یکی از برادران به من گفت، «مرا بچه صدا زن، من بزرگ هستم!» او فقط سه ساله بود، و دوست داشت فکر کند که خیلی بزرگ است. آیا می‌توان کودکی مثل او را به جنگ فرستاد؟ مسخره است! ما باید در حیات روحانی رشد کنیم. ما باید تا معیار معینی رشد کنیم، تا به صورت یک ارتش جهت جنگیدن در نبرد برای ملکوت و شهادت خدا متشکل شویم.

اجازه دهید تکرار کنم که این یک تعلیم نیست. شما باید در این مورد دعا کنید. دعا کنید و به خاطر داشته باشید که شما باید تا معیار معینی رشد کنید. این معیار هرگز نمی‌تواند کاسته شود. ما باید تا حد آن رشد کنیم. می‌گوییم رشد کردن، نه پیر شدن. اگر شما پیر شوید، از کار افتاده، و از خدمت روحانی بازنشسته خواهید شد. شما فقط باید پیشرفت کنید؛ شما هرگز نباید رو به زوال گذارید. شما باید از سن بیست سالگی تا سن شصت سالگی در این ارتش ایستادگی کنید. شما باید پر از تجربه و خالی از زوال باشید. بعضی با اینکه سن زیادی

ندارند، پیر هستند. آنها جوانانی فرتوت و سالخورده هستند. ما باید تا به مرحلهٔ بخصوصی از حیات رشد کنیم، تا به صورت یک ارتش متشکل شویم. این صلاحیت دوم است.

سوم آن است که تمامی بنی اسرائیل باید تحت عَلم خاندان خود قرار گیرند. این یعنی هیچ انتخابی ندارند. اگر شما از سانفرانسیسکو هستید، باید تحت پرچم آن باقی بمانید. اگر از لوس آنجلس هستید، باید تحت پرچم لوس آنجلس باقی بمانید. شما انتخاب دیگری ندارید. شاید شما در لوس آنجلس متولد شدید، ولی با برادران و خواهران در این شهر احساس ناراحتی کنید و ترجیح دهید از آنجا نقل مکان کنید. زیرا فکر می‌کنید با برادران و خواهران در سانفرانسیسکو خرسندتر خواهید بود. ولی خداوند می‌گوید، «بازگرد؛ نزد خاندان خویش بازگرد؛ نزد پرچم آن خاندان باز گرد» این بدان معناست که سلیقه‌های شخصی، امیال شخصی و انتخابات شخصی شما باید مورد رسیدگی قرار گیرد. هیچ‌گونه انتخاب شخصی در بین مردم خدا وجود ندارد. من نمی‌توانم بگویم از طایفهٔ یهودا هستم، ولی این طایفه را دوست ندارم و بنیامین را ترجیح می‌دهم. من باید تحت پرچم یهودا باقی بمانم. میل شخصی من باید محدود شود.

وضعیت امروز در بین فرزندان خداوند را بنگرید. چقدر سردرگمی وجود دارد! آنان که از طایفهٔ «یهودا» هستند، نزد پرچم «بنیامین» آمده، و آنهایی که از طایفهٔ «بنیامین» هستند، نزد پرچم «منسی» نقل مکان کرده‌اند. همه چیز در هرج و مرج قرار دارد. تشکیل یک ارتش در چنین شرایطی غیر ممکن است. ما باید دارای آن حیات و رشد بوده، و باید تحت پرچم خاندان تبار خود محدود باشیم. این درسی اکید برای ماست که باید آن را بیاموزیم.

چهارم اینکه، ما باید در نظم و ترتیب باشیم. تصویر فرزندان اسرائیل را ملاحظه کنید. صندوق با توسعهٔ آن، یعنی مسکن، در مرکز قرار گرفته بود. در پیرامون مسکن، لایوان، فامیل به فامیل چادر زده

بودند. سپس پیرامون آنها، تمام آن دوازده طایفه دیگر قرار گرفته و چادر زده بودند. آنها نظم را رعایت کرده و برای هر طایفه مکانی وجود داشت. بعضی طوایف، موظف بودند که در شرق چادر زنند، و برخی در جنوب، دیگران در غرب، و بعضی در شمال قرار داشتند. نظم خداوند به موضوع اطاعت مربوط است. اگر ما بخواهیم نظم را نگه داریم، باید درس اطاعت را بیاموزیم. ما باید تسلیم بوده و از کسی اطاعت کنیم؛ در غیر این صورت، هیچ‌گونه امکانی برای شکل گیری ارتش وجود نخواهد داشت. وقتی ما برای تشکیل ارتش خدا و جنگیدن در نبرد برای ملکوت خدا، در حیات او رشد کنیم، خود بخود مطیع خواهیم بود. هر یک از ما تسلیم دیگران خواهد بود. پس نظمی الهی در میان ما برقرار خواهد شد؛ از این رو، ارتشی تشکیل خواهد یافت.

این برای ما راه تصرف آن سرزمین نیکو، آن مسیح شامل تمام، است. شما راه دیگری ندارید. تنها راه، مسرت بردن از مسیح است به عنوان برّه، منّا، صخره با آب حیات جاری از آن، صندوق با مسکن، هدایای قربانی، کاهن جهت عهده‌دار بودن کهنات، و در آخر، رشد یافتن برای تشکیل یک ارتش.

پنجمین صلاحیت، این است که ما باید همیشه تازه و جوان باشیم. هرگاه شروع به پیر شدن کنیم، باید باز تازه شویم. در کتاب اعداد، هنگام سرشماری دوم، همه آنهایی که از شمارش اول بودند، پیر شده بودند و باید دوباره سرشماری صورت می‌گرفت. یعنی افراد پیر در گذشته و افراد جدیدی آمده بودند. در میان فرزندان خدا، کسانی که می‌توانند به صورت یک ارتش درآیند و از سرزمین نیکو سهم بَرند، آنهایی هستند که دائماً جوان و تازه‌اند.

در واقع، تمام مردم اسرائیل در تشکیل ارتش سهم نداشتند. کسانی بودند که بخاطر زن بودنشان واجد شرایط نبودند. یک زن در کلام به معنای «ظرف ضعیفتر» است (اول پطرس ۳: ۷)، یعنی نماد



افراد ضعیف در بین فرزندان خداوند. همچنین افراد نابالغ وجود داشتند، یعنی آنهایی که کمتر از بیست سال عمر داشتند. به هیچ وجه تمام افراد برای تشکیل ارتش واجد شرایط نیستند. انتظار نداشته باشید که در بین شما همه برادران و خواهران شامل ارتش باشند. ممکن است فقط دو یا سه، چهار یا پنج، نه یا ده نفر باشند. ممکن است فقط گروه کوچکی از آنان به عنوان هسته مرکزی باشند. ولی، ستایش بر خداوند، تا وقتی عده کمی هستند که حقیقتاً در حیات رشد دارند، زمینه و امکان تشکیل یک ارتش وجود دارد. شما می‌توانید به خداوند بگویید که در شهر یا حوزه محلی خود ایستاده‌اید تا ارتشی جهت جنگیدن در نبرد برای او باشید.

در هر حال، ما باید روشن باشیم که قبل از آنکه بتوانیم یک ارتش باشیم، باید اول عهده‌دار کهانت شویم. به تصویر آن بنگرید. در مرکز، صندوق شهادت و خیمه مسکن قرار دارد. سپس، اطراف مسکن، کهانت قرار گرفته است. بعد، دور تا دور کهانت را ارتش احاطه کرده است. ما باید از مرکز به جانب محیط حرکت کنیم. اگر ما ندانیم چطور مشارکت با خداوند را حفظ کنیم، قادر به جنگیدن نخواهیم بود. جنگ روحانی همیشه وابسته به مشارکت روحانی است. با حفظ و نگهداری از کهانت، ما قادر به جنگیدن در آن نبرد خواهیم بود. اگر مشارکت با خداوند را از دست بدهیم، با دشمن هیچ کار نمی‌توانیم بکنیم؛ ما شکست خواهیم خورد.

در اعداد ۴: ۳، ۳۰، ۳۵، ۳۹، ۴۳، کلمه «خدمت»، مربوط به خدمت کهانت است، و همان کلمه در عبرانی، مترادف با کلمه «جنگ» در اعداد ۲۶: ۲ است و به جنگیدن در ارتش ربط دارد. کاهنین باید خدمت خویش را در مسکن انجام دهند، ولی به خدمت آنها به عنوان نبرد اشاره شده است. آنها در حالی که خدمت می‌کنند، در آن نبرد می‌جنگند. به عبارتی دیگر، خدمت کهانت همان نبرد است. اگر ما امروز واقعاً در کهانت باشیم، خود بخود آن ارتش خواهیم بود. خارج

از کهنانت بودن، خارج از ارتش بودن است. ایستادگی در کهنانت، ایستادگی در آن نبرد است. ارتش همیشه توسط کهنانت حفظ می‌شود.

آیا ما تبار یا شجره نامه روحانی داریم؟ آیا ما دارای رشد کافی در حیات روحانی هستیم؟ آیا در بین فرزندان خدا، سلیقه‌های شخصی ما، امیال شخصی ما، و انتخابات شخصی ما محدودیت یافته است؟ اگر ما بتوانیم پاسخ «بله» بدهیم، آنگاه باید نظم را با اطاعت حفظ کرده و باید همیشه تازه بمانیم. سپس قادر خواهیم بود تا عهده‌دار کهنانت بوده و به صورت ارتش متشکل شویم.

آه، برادران و خواهران، ما چقدر کمبود داریم! با ملاحظه یکایک این مراحل، بنظر می‌رسد که وقتی به مرحله پنجم در مورد کهنانت می‌رسیم، نمی‌توانیم از آن عبور کنیم. اگر ما نتوانیم از مرحله پنجم عبور کنیم، مسلماً نخواهیم توانست از قلم ششم بگذریم. ما باید دعا کنیم. باید جویای بکار بردن مسیح به عنوان آن کاهن اعظم باشیم و بیاموزیم تا عهده‌دار کهنانت باشیم. آنگاه می‌توانیم کمی در شکل‌گیری به صورت ارتش خداوند جهت جنگیدن در نبرد برای ملکوت خدا پیشرفت کنیم.

ما باید به یک موضوع دیگر توجه کنیم. شرط خدمت در ارتش، داشتن بیست سال سن است؛ در حالی که برای کهنانت، سی سال سن لازم است. طول مدت خدمت در ارتش، از بیست تا شصت سالگی است؛ در حالی که برای کهنانت، از سی تا پنجاه سالگی می‌باشد. در هر دو، ارتش و کهنانت، باید رشد کامل بدون هیچ زوالی وجود داشته باشد. هر دو، کهنانت و ارتش، به رشد کامل در حیات وابسته است. ما باید این موضوع را جدی بگیریم. ما باید رشد کنیم؛ در غیر این صورت، نه کهنانت و نه ارتشی در میان ما وجود خواهد داشت. چقدر فرزندان خداوند احتیاج به رشد دارند! باشد که خداوند چشمان ما را گشوده و به ما نشان دهد که چقدر به رشد در حیات

نیاز داریم. تنها در میزان معینی رشد است که می‌توانیم مسئولیت کهنانت را قبول کرده و به صورت یک ارتش درآییم. تنها در آن زمان است که ما می‌توانیم در سازماندهی روحانی به صورت مردمی باشیم که صندوق شهادت را به عنوان کانون، و مسکن را به عنوان توسعه آن، داشته باشیم و هر یک نظم را با رعایت اطاعت حفظ کنیم. این تصویری زیباست. سپس ما برای عبور از رود اُردن و تصرف آن سرزمین آماده خواهیم بود.

ما در مورد آن سرزمین شامل تمام، آن مسیح شامل تمام، صحبت زیاد کرده‌ایم. این راه تصرف آن است؛ این راه ورود به آن است. تمام گزارشات در این سه کتاب، یعنی خروج، لاویان و اعداد، با مراحل لازم برای تصرف آن سرزمین نیکو سر و کار دارند. می‌توانیم بگوییم شش مرحله وجود دارد. عبور از دو مرحله نخست، نسبتاً آسان است. این چهار مرحله آخر هستند که مشکل بزرگی را مطرح می‌سازند - یعنی مسکن و صندوق به عنوان مرکز آن، هدایای قربانی، کهنانت، و تشکیل ارتش. بیایید دعا کنیم و عمیقاً نزد خداوند در تمرین باشیم، تا پیشرفت در حیات روحانی برای ما ممکن شود و بتوانیم از تجربه مسیح به عنوان برّه تا کهنانت و تشکیل ارتش ادامه دهیم.



فصل سیزدهم

## چگونگی تصرف آن سرزمین

(۵)

### عوامل متضاد

خواندنی‌ها از کلام مقدس: لایوان ۱۰: ۱-۳؛ اعداد ۱۲: ۱، ۲، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۳ تا ۱۴: ۱۰؛ ۱۶: ۱-۳، ۱۲-۱۴؛ ۲۱: ۵، ۶؛ ۲۵: ۱-۵؛ ۲۶: ۶۳-۶۵؛ اول قرن‌تیاں ۱۰: ۱-۶؛ عبرانیان ۴: ۱۱

در این فصل، چگونگی تصرف آن سرزمین را نه از جهت مثبت بلکه از جهت منفی ملاحظه خواهیم کرد. این کمک بیشتری به ما خواهد نمود.

### استقلال و تک‌روی

ملاحظه کردیم که راه تصرف آن سرزمین نیکو برای مردم خداوند، از طریق گروهی، نه انفرادی، ممکن است. یعنی یک فرد به تنهایی نمی‌تواند به آن سرزمین وارد شود. این کار یک فرد تنها نیست. این کار یک بدن جمعی است و ما این موضوع را به روشنی ملاحظه کردیم. باید یک بار دیگر به شما یادآوری کنم که برای اینکه مردم خداوند وارد سرزمین نیکو شوند، باید دارای مسکن باشند. اولین چیزی که فرزندان اسرائیل در میان خود برپا کردند، مسکن بود. این حقیقت نشان می‌دهد که ورود به آن سرزمین، یک امر جمعی و نه

انفرادی است. برای تصرف آن سرزمین، ما باید بنا شویم، همگی ما باید در یک بدن به عنوان آن مسکن، متحد شویم.

به وضوح دیدیم که مسرت بردن از مسیح، یک پیشرفت و توسعه متداوم است. این مورد، یک آغاز، مراحل و راهی برای بهبود و پیشرفت دارد. در آغاز، ما با مسرت بردن از مسیح به عنوان بره شروع کردیم. سپس در ادامه، به نقطه‌ای می‌رسیم که مسیح برای ما صندوق شهادت با توسعه آن، یعنی مسکن، است. این افزایش و توسعه صندوق شهادت، گروهی از مردم هستند که با مسیح آمیخته و در طبیعت الهی با یکدیگر بنا گشته‌اند. آنها به عنوان ابراز واقعی مسیح، که اظهار و شهادت خداست، با هم در یک بدن بنا گشته‌اند. ما باید آگاه باشیم که در این مرحله، این مردمی که همواره از مسیح مسرت برده‌اند، با هم یک گشته‌اند. آنها دیگر صرفاً افرادی منفرد نیستند؛ آنها توسط مسرت بردن از مسیح، یک بدن گشته‌اند. شاید در آغاز اینطور به نظر برسد که مسرت بردن هر یک از ما از مسیح، به صورت جداگانه و انفرادی است. یعنی شما از مسیح به عنوان آن بره مسرت می‌برید، و من هم از مسیح به عنوان آن بره مسرت می‌برم. شما در منزل خود از مسیح مسرت می‌برید، و من در منزل خود از مسیح مسرت می‌برم. ما همگی هر کجا که هستیم، به تنهایی از مسیح مسرت می‌بریم. اما وقتی به مرحله برپایی مسکن در بین خود می‌رسیم، و تبدیل به ابراز خدا از طریق مسرت بیشتر و بیشتر از او می‌شویم، دیگر نمی‌توانیم جداگانه باشیم. ما باید با یکدیگر ملاقات کنیم و با هم پیوسته و به عنوان یک بدن بنا شویم. آن چهل و هشت تخته چوب هرگز نمی‌توانند از هم جدا شوند. اگر آن تخته‌ها از هم جدا شوند، در بین آنان هیچ صندوق شهادتی نمی‌تواند به عنوان محتوایشان وجود داشته باشد. هیچ جایگاهی برای آن صندوق به عنوان شهادت مسیح، وجود نخواهد داشت.

اگر ما به عنوان گروهی از مردم خداوند بخواهیم از مسیح به

طرز محکم‌تری از برهٔ رستگار کننده و منای روزانه مسرت بریم، اگر ما خواهان مسرت از او به عنوان شهادت خدا باشیم، باید در یک بدن به عنوان آن مسکن تحت پوشش پُری مسیح، با یکدیگر بنا شویم. ما باید یک باشیم. در این مرحله است که در میان فرزندان خداوند، باید چیزی از یگانگی وجود داشته باشد. این یگانگی همان مسکن به عنوان توسعهٔ صندوق شهادت است. ما هرگز نمی‌توانیم به تنهایی، جداگانه، تک و منفرد پیشرفت چندانی داشته باشیم. به عنوان یک منفرد، ما تنها می‌توانیم مسیح را به عنوان رستگار کنندهٔ خود دریافت کنیم، می‌توانیم از او کمی روز به روز به عنوان منّا مسرت بریم، و حتی می‌توانیم از او به عنوان صخره و نهر زندهٔ جاری از آن مسرت بریم - در واقع، بصورت انفرادی ما می‌توانیم تا این حد از مسیح مسرت بریم. ولی هرگز نمی‌توانیم از این فراتر رفته و از مسیح بطور اساسی بهره‌مند شویم. به تنهایی ما هرگز نمی‌توانیم از او به عنوان صندوق شهادت خدا مسرت بریم، چه برسد به آن سرزمین. صندوق شهادت را با آن سرزمین مقایسه کنید. اندازهٔ صندوق و عظمت آن سرزمین را در نظر بگیرید. تفاوت عظیمی وجود دارد! آن سرزمین بطور کاوش ناپذیر و نامحدودی عظیم است. ابعاد آن سرزمین، طول، عرض، بلندی و عمق مسیح‌اند! لیکن اگر ما نتوانیم از مسیح به عنوان آن صندوق شهادت مسرت ببریم، هرگز نخواهیم توانست از او به عنوان آن سرزمین مسرت بریم. تا وقتی ما و مردم خدا با یکدیگر بنا نشده باشیم، قادر نخواهیم بود مسیح را به عنوان صندوق شهادت تجربه کنیم. به عنوان یک تخته چوب جداگانه، ما هرگز قادر به پیشروی نخواهیم بود.

در بنای خداوند، تمام اعداد و اندازه‌ها همیشه با عدد پنج و سه سر و کار دارند. این در مورد تمام کارِ بناسازی خدا در سر تا سر کلام مقدس صدق می‌کند - در کشتی نوح، در مسکن، در معبد سلیمان و در معبد ثبت شده در کتاب حزقیال. تمام بناها حاوی اعداد پایه‌ای

پنج و سه است. چرا این چنین است؟ زیرا عدد سه نمایانگر خدای سه‌یکتا در رستاخیز است. عدد پنج، چهار، یعنی عدد مخلوق، بعلاوه یک، یعنی عدد خالق، می‌باشد؛ مخلوق بعلاوه خالق، عدد پنج می‌شود. انسان بعلاوه خدا، خدا-انسان می‌گردد تا قبول مسئولیت نماید. بنابراین، عدد پنج، نمایانگر خدا و انسان است، انسان و خدا با یکدیگر به عنوان یک وجود برای قبول مسئولیت هستند. در تمام ابعاد مسکن، این دو عدد را ملاحظه می‌کنیم. پنج و سه نمایانگر آنند که بنای خدا، از خدای سه‌یکتا در رستاخیز آمیخته با انسان، تشکیل یافته است. حال توجه کنید: عرض تخته‌ها سه زراع نیست، بلکه یک و نیم زراع است، یا به عبارتی دیگر، نصف عدد سه می‌باشد. این بسیار پراهمیت است و به این معناست که شما یک شخص کامل نبوده و فقط یک نیمه هستید. شما باید به شخص دیگری بپیوندید تا کامل شوید. خداوند عیسی همیشه شاگردان خود را دو به دو می‌فرستاد. شائول و بارناباس با هم فرستاده شدند، نه جدا از هم. پطرس و یوحنا با هم خدمت کردند. همیشه دو به دو بودند. اگر شما به تنهایی بروید، فردی نیمه هستید.

برای مثال، وقتی برادری به جلسه می‌آید، ما می‌توانیم بگوییم او تنها نیمی از یک فرد است. وقتی پس از چند دقیقه همسر او وارد می‌شود، او آن نیمه دیگر است. وقتی آنها با یکدیگر می‌نشینند، اینجا یک فرد کامل دارید.

از اینکه یک واحد کامل نبوده و تنها نیمه‌ای از یک واحد هستید، باید عمیقاً تحت تاثیر قرار گیرید؛ شما تنها یک نیمه هستید. شما باید در بدن هماهنگ شوید. شما نمی‌توانید صرفاً انفرادی باشید. اگر تک‌رو باشید، تباه خواهید شد.

امروزه آموختن این درس نسبتاً مشکل است. بر استقلال و فردگرایی تاکید بسیاری صورت گرفته، و فرزندان خداوند بسیار تحت



نفوذ آن قرار دارند. ولی به عنوان مردم خدا، ما هرگز نمی‌توانیم مستقل باشیم. اگر چنین باشد، اقدام به خودکشی روحانی کرده‌ایم. تصور کنید گوش من می‌توانست به بدنم بگوید، «من نمی‌خواهم به تو متصل باشم. من می‌خواهم جدا و مستقل باشم.» نتیجه این استقلال چه خواهد بود؟ این به معنی مرگ برای گوش است. به عنوان عضوی از بدن خداوند، ما باید به دیگران پیوسته باشیم، نه بطور ظاهری، بلکه واقعی و عملی. این گوش باید با قطعه‌ای پوست پیوسته باشد، این قطعه پوست باید به بخش دیگری پیوسته باشد، و آن بخش به بخشی دیگر، و به همین نحو، تا شما تمام بدن را داشته باشید. هیچ بخشی نمی‌تواند مستقل از دیگران باشد. ما باید این واقعیت را ببینیم. این صرفاً یک فکر خوب یا یک تعلیم نیست، بلکه یک واقعیت است.

اجازه دهید کاربرد این اصل را بر خودمان از طریق عملی ملاحظه کنیم. شما عضوی از بدن مسیح هستید. ستایش بر خداوند، ما به عنوان اعضای بدن مسیح احیا شده‌ایم! آیا شما می‌توانید به من بگویید عملاً با چه کسی متحد هستید؟ آیا می‌توانید برادر یا برادری را نام ببرید که شما واقعاً با آنها وحدت داشته و با آنان باطناً و عملاً یکی هستید؟ شاید پاسخ دهید که شما با سر این بدن اتحاد دارید. ولی اگر پای من یک چنین پاسخی دهد، پس باید در جای اشتباهی قرار گرفته باشد. آن باید از پایین‌ترین قسمت بدن من منتقل شده و مستقیماً به سر من متصل شود. ولی این ترتیب خدا نیست. خداوند از پطرس نخواست که با خود او جفت شود. خدا از پولس نخواست که با مسیح به عنوان جفت روانه گردد. شما باید با شخص دیگری بجز مسیح متحد شوید، یک عضو دیگری بجز سر.

هر کجا بروم، در حد امکان، راجع به این موضوع صحبت می‌کنم. ولی تقریباً غیر ممکن است از کسی این جواب را بگیرم، «برادر، شکر خداوند، من قطعاً و عملاً با برادر مشخصی متحد هستم.» اگر شما

در شیکاگو زندگی می‌کنید، نمی‌توانید بگویید با همهٔ مقدسین در شیکاگو اتحاد دارید. چون در عمل، اتحاد ندارید. اگر چنین چیزی بگویید، معنایش این است که شما با هیچ‌کس متحد نیستید. ما باید با برادران و خواهران معینی قطعاً متحد و عملاً بنا شویم.

تصور کنید که در اینجا ما مسکن را با تمامی چهل و هشت تخته‌اش داشتیم و می‌توانستیم از تختهٔ اول بپرسیم با چه کسی متحد است. آن بی‌درنگ پاسخ می‌داد که با تختهٔ شماره دو متحد است، و ما به وضوح می‌توانستیم ببینیم که واقعاً چنین است. سپس تصور کنید که می‌توانستیم از تختهٔ شماره دو بپرسیم که با چه کسی متحد است. فوراً پاسخ می‌داد که از یک سو به تختهٔ شماره یک و از سوی دیگر به تختهٔ شماره سه متحد است - این تخته می‌تواند تخته‌های معینی که با آنها اتحاد دارد را نام ببرد. همهٔ تخته‌ها می‌توانند همین‌گونه پاسخ دهند؛ بنابراین، آنها همه با هم ترکیب شده‌اند تا محل سکونت خدا را تشکیل دهند.

برادران و خواهران، اگر بتوانید پاسخ دهید که قطعاً و عملاً با افراد مشخص دیگری مرتبط و متحد هستید، از عجایب است. اگر چنین است، ما می‌توانیم واقعاً خداوند را ستایش کنیم. خداوند محلهٔ شما را بسیار برکت خواهد داد.

در سی سال اخیر، می‌توانم شهادت دهم که با فیض خداوند من واقعاً با برادران و خواهران دیگری متحد بوده‌ام. اگر شما از من بپرسید یا شیطان از من بپرسد که با چه کسی متحدم، فوراً می‌توانم به افراد مشخصی اشاره کنم. می‌توانم بگویم، «من واقعاً، قطعاً و عملاً با این برادران و خواهران در خداوند مرتبط هستم.» آه، این دشمن را تهدید می‌کند! چقدر دشمن از این موضوع تنفر دارد! هر جا که دو یا سه نفر واقعاً با هم در اتحاد باشند، اعجاب و شهادتی برای تمام عالم است. هر آن دو نفری که واقعاً متحد شوند، هرگز نمی‌توانند جدا شوند؛ آنها دیگر هرگز نمی‌توانند به صورت انفرادی عمل کنند.

آه، ما باید این درس را یاد بگیریم. این راه تصرف آن سرزمین نیکوست. این راه ورود به تمام کمال مسیح است. باید پی ببرید که هرگز به تنهایی قادر به ادامهٔ مسرت بیشتر از مسیح نخواهید بود. حداکثر اینکه بتوانید از او به عنوان آن برّه، مَنّا و صخره مسرت برید، همین. سپس شما به انتها می‌رسید. اگر بخواهید از او بیشتر مسرت برید، باید یک تخته باشید، تخته‌ای از تخته‌های متحد با یکدیگر. اگر در مسکن متحد نباشید، چگونه می‌توانید از مسیح به عنوان صندوق، یعنی شهادت خدا، و مسکن به عنوان توسعهٔ او، بهره‌مند شوید؟ اگر شما در مسکن بنا نشده باشید، منقطع شده و بیرون خواهید ماند یعنی از مسرتی فراتر و محکم‌تر از مسیح محروم خواهید بود. وقتی مسکن در میان فرزندان اسرائیل برافراشته شد، خداوند در دور دست و در آسمانها نبود، در بیابان هم نبود؛ او در مسکن یعنی در «خیمهٔ اجتماع» یافت می‌شد. در واقعیت روحانی، او امروز در بنا شدن عملی مقدسین با یکدیگر در خداوند به عنوان محل سکونت خود یافت می‌شود. اگر شما بخواهید از او به عنوان صندوق شهادت مسرت برید، باید آن تخته‌های متحد برای مسکن باشید. او فقط یک برّه نیست؛ اکنون او آن صندوق شهادت است. او تنها قدری مَنّا نیست؛ اکنون او آن صندوق است. به عنوان صندوق او کجاست؟ او در مسکن است.

واقعاً تأسفانگیز است که بسیاری از مسیحیان هرگز به مسکن داخل نشده‌اند. بیست سال پیش آنها روز به روز از مسیح به عنوان مقدار کمی مَنّا مسرت می‌بردند، و امروز هم هنوز از او به همین اندازه مسرت می‌برند - نه بیشتر. آنها با همین قانع هستند، و با این حال در عمق وجود خود رضایتی ندارند. آنها بیست سال پیش وقتی از مسیح به عنوان آن مَنّا مسرت می‌بردند واقعاً راضی بودند، ولی امروز نیستند. بیست سال پیش آنها بسیار تازه بودند؛ آنها در تازگی حیات مسیح زندگی می‌کردند. ولی امروز اگر با آنها ملاقات کنید، پُر

از کهنگی‌اند؛ صورت ایشان پُر از چروک است. آنها هنوز همان داستان قدیمی را می‌گویند: «آه، روز به روز چقدر خداوند برای من همچون آن منای روزانه نیکوست.» ولی همچنان که این را می‌گویند، شما بوی کهنگی را حس کرده و چروک‌ها را می‌بینید. بله، آنها از مسیح مسرت می‌برند. این خیلی خوب است، اما بسیار کهنه بوده و دیگر خوشایند و تازه نیست.

برادران و خواهران، من و شما باید ادامه دهیم؛ ما باید در مسرت بردن از مسیح پیشرفت کنیم. ما باید تازگی حیات، تازگی روح، طراوت و شیرینی عمیق و غنی مسرت بردن از مسیح را داشته باشیم. حتی اگر ما در همین مسرت بردن از مسیح به عنوان صندوق درجا زده و بعد از دو سال هنوز بگوییم که از مسیح به همین طریق مسرت می‌بریم، شما کهنگی را حس خواهید کرد. اگر برای سال‌هایی که در پیش است، ما همواره از مسیح به عنوان شهادت، توضیح و اظهار خدا صحبت کنیم، شما مسلماً حس خواهید کرد که ما کهنه شده‌ایم. شما نه بویی مطبوع، بلکه بویی بیات را حس خواهید کرد. اگر کودکان خردسال، دو ساله، نزد شما آمده و بپرسند، «چطور هستید؟» شما واقعاً خرسند می‌شوید، چون طراوت و تازگی حیات در کلام ایشان وجود دارد. ولی همان کلمات از دهان فردی بیست و دو ساله کهنه است. زیرا آن کلمات، طراوت و تازگی ندارند.

ما باید قدری پیشروی کنیم. نباید با مرحله کنونی راضی باشیم. چیزهای فراوانی برای مسرت بردن ما از مسیح در پیش است. اما در این فاصله، اگر بخواهید از مسیح به عنوان صندوق شهادت خدا مسرت برید، تا زمانی که منفرد باشید غیر ممکن است. شما به پایان راه رسیده‌اید و کار شما تمام است. شما باید مغلوب شوید تا بگویید، «خداوندا، من اینجا هستم. باید به چند تن از فرزندان تو پیوسته باشم. خداوندا، مرا رهنمود کن، کسانی را که با ایشان باید متحد باشم به من نشان بده. من در این شهرم؛ من در اورشلیم نو نیستم.

به من کسانی را که در این محله، در این عصر، با آنها باید قطعاً و عملاً پیوسته و مرتبط باشم نشان بده.» بعضی ممکن است بگویند که دوست دارند به پولس رسول و یا به پطرس پیوسته باشند. ولی متأسفم، در حال حاضر هیچ یک از آنها اینجا نیستند. شما باید به آنهایی که خداوند اینجا در محله شما قرار داده است پیوسته باشید، باید مطیع باشید. ممکن است خداوند شما را با برادر ویژه‌ای گردهم آورد و بگوید شما باید با او پیوسته باشید. او به شما خواهد گفت، این برادر عزیز کسی است که شما باید با وی متحد باشید. شما احتمالاً پاسخ خواهید داد، «خداوندا، او بسیار عجیب و غریب است. من اصلاً نمی‌توانم او را انتخاب کنم!» ولی خداوند پاسخ خواهد داد، «هم اوست. شما انتخاب دیگری ندارید. حال برو او را برگزین.» این درس را بیاموزید. این بزرگترین برکت است، و درسی است که برای داشتن بنای واقعی خداوند باید بیاموزیم.

من از وضعیت کنونی در میان فرزندان خداوند بیزارم. به نظر می‌رسد که به سختی کسی خود را مطیع دیگری می‌سازد. اطاعتی وجود ندارد؛ پس بنایی وجود ندارد. هرگاه مسکن بر پا شود، فوراً جلال خدا آن را پر خواهد ساخت. چطور است که امروزه گروه بسیاری از فرزندان خداوند وجود دارند، ولی ما هنوز جلال خدا را نمی‌بینیم؟ زیرا بنایی وجود ندارد، هیچ اتحاد و هیچ وحدت واقعی وجود ندارد. ممکن است شما دائماً با مردم خداوند جلسه داشته باشید، ولی هنوز با هیچ یک متحد نباشید. شما به جلسه پشت جلسه می‌روید، ولی شخصی تک‌رو هستید - نه صرفاً یک شخص منفرد، بلکه یک شخص تک‌رو. بین شما و دیگران هیچ سازندگی وجود ندارد، پس هرگز نمی‌توان از خداوند بیش از این مسرت و تجربه کسب کرد. از نظر کسب تجارب بیشتر از خداوند، کار شما تمام است. منظورم این نیست که شما نابود می‌شوید، بلکه در مورد کسب تجارب بیشتر از خداوند، تا نخواهید که با کسی دیگر متحد شوید، نمی‌توانید هیچ

پیشرفتی داشته باشید. اگر با دیگران در اتحاد باشید، در میان شما و فرزندان خداوند بنایی خواهد بود و در محله شما مسکن به وجود خواهد آمد. شما از مسیح به عنوان آن صندوق در درون مسکن، به طرز ثابت‌تری مسرت خواهید برد.

بلافاصله پس از مسکن، همان‌طوری که مشاهده کردیم، به کهانت می‌رسیم. کهانت خدمتگزاری و یا ارائه خدمت یک شخص منفرد نیست، بلکه خدمت بدن است. هیچ شخصی تنها به عنوان یک فرد نمی‌تواند کاهن باشد - چنین کهانتی در کتب عهد قدیم وجود ندارد. کهانت به معنی تک‌روی نیست، بلکه وظیفه‌ای جمعی برای بدن است. کهانت برای کسی به تنهایی و بطور منفرد وجود ندارد. شما تنها با خودتان نمی‌توانید بگویید، «من کاهن هستم.» اگر با برادران و خواهران خود متحد شوید، می‌توانید بگویید، «ما کاهنین هستیم.» ولی اگر هر یک از شما از یکدیگر جدا گشته و فقط تنها باشید، هرگز نمی‌توانید بگویید که کاهنین هستید. عهد قدیم را مورد ملاحظه قرار دهید که تصویری از واقعیت است. یک نفر به تنهایی با خود، بطور منفرد نمی‌توانست یک کاهن باشد. کهانت یک بدن یا پیکر است.

سپس به ارتش می‌رسیم. آیا شما خود به تنهایی می‌توانید تشکیل یک ارتش بدهید؟ البته خیر. همچنین تعدادی از افراد مجزا از یکدیگر نیز نمی‌توانند تشکیل ارتش دهند. تشکیل ارتش باید از تعدادی مردم که به عنوان یک واحد با هم عمل می‌کنند صورت پذیرد. عده‌ای امروز اصرار می‌ورزند که هر کجا دو یا سه نفر در نام خداوند با هم جمع شوند، همین کافی است. ولی آیا برای تشکیل یک ارتش، دو و یا سه نفر کافی است؟ برای تشکیل ارتش، ما به گروهی از مردم نیاز داریم - هر چه بیشتر، بهتر.

اگر فقط دو یا سه نفر از برادران و خواهران مرا دعوت کنند تا برای ایشان صحبت کنم، خوشحال می‌شوم. لیکن اگر چنین کنم، پس از مدت کوتاهی صحبت‌م تمام شده و چیز دیگری برای گفتن نخواهم

داشت. ولی برای جماعتی بزرگ - مثلاً چند صد یا هزار نفر - می‌توانم ساعت‌ها و بدون وقفه صحبت کنم. دو یا سه نفر کافی نیست. ما باید تعداد زیادی از برادران و خواهران را داشته باشیم - هر چه بیشتر بهتر. هرگز با دو یا سه نفر راضی نشوید. باید به برادران خود در خداوند پیوسته و به مردم خدا پیوندیم.

چرا ایالات متحده آمریکا امروز اولین ملت دنیاست؟ چرا قدرتمندترین ملت است؟ زیرا پنجاه ایالت با هم متحد هستند. اگر فقط دو یا سه ایالت بودند، مثلاً فقط میسوری، آیووا و ایلی نویز، چقدر این کشور ضعیف می‌بود! ولی آنها پنجاه ایالتند که همگی تحت یک حکومت قرار گرفته و در نتیجه یک ابر قدرت هستند. آه، چقدر دشمن حيله‌گر خواهان ضایع ساختن ارتش خداست! تعداد زیادی از فرزندان خداوند وجود دارند، ولی از ارتش اثری نیست. در هر مکان مشکل بتوان ارتشی متشکل در میان فرزندان خدا یافت؛ بنابراین، آنها فوق‌العاده ضعیف هستند. ایالات متحده قوی است، زیرا همگی ایالات آن در اتحادند. ولی در مورد مسیحیان چطور؟ فقط وضعیت مردم خداوند در یک شهر یا ناحیه را در نظر گیرید، دیگر در مورد تمام کشور و دنیا چیزی نمی‌گوییم. جای تأسف است! موجب خجالت است! هیچ اتحادی وجود ندارد؛ هیچ تشکیلی صورت نگرفته است. بعضی حتی با هرگونه اتحاد و تشکیلی مخالفت می‌کنند. از تشکیل و سازماندهی انسانی نمی‌گوییم، سخن من از بنایی الهی، یعنی یک اتحاد واقعی و عملی در میان فرزندان خداست. ما می‌شنویم که بسیاری از مسیحیان در جاهای مختلف، می‌گویند، «آه، تا وقتی دو یا سه نفر از ما گردهم آییم - دو و سه نفر اینجا و دو و سه نفر آنجا - همین واقعاً خوب و بسیار کافی است.» برادران و خواهران، خیر! ما خلاف این عقیده را داریم! ما باید با فرزندان خداوند به عنوان یک ارتش در اتحاد باشیم. باید در

آن نبرد بکنیم، نه فقط با دو یا سه نفر، بلکه با تعدادی زیاد و قابل ملاحظه. من در خداوند از شما استعفا می‌کنم که بهای اتحاد با فرزندان خداوند را بپردازید. تمام عقاید خود را کنار گذارید. تا وقتی که مردم خداوند، مسیح شامل تمام را تشخیص داده و خواهان ابراز واقعی او باشند، همین کافی است. برای چنین منظوری باید هر بهایی بپردازیم. ما نباید بر هیچ چیزی بجز آن مسیح شامل تمام و ابراز واقعی او اصرار ورزیم. بیایید به فرزندان خداوند پیوندیم. بیایید چون یک ارتش قدرتمند متشکل شویم.

من در این مورد احساس بار قلبی عمیقی دارم، چنان باری قلبی، که گاه از خود بی‌خود می‌شوم. چیزی غیر از این نمی‌دانم؛ تمام ذهن من و تمام وجود من به این مطلب تعلق دارد. آه، برادران و خواهران، چقدر ما باید با خداوند همکاری کنیم تا شاید او این امور را بازیابی کند! باید اجازه دهیم خداوند ما را عملاً بصورت ارتشی متشکل سازد، تا امروز برای او بکنیم. اینقدر با ملاحظه در مورد نبرد با شیطان صحبت نکنید. آن نبرد هم‌اکنون در مقابل شماست. این همان نبرد است! نبرد اینجاست! شما باید در آن بکنید، ولی نه به تنهایی.

قبل از به جنگ رفتن، ما باید با دیگران متشکل شویم، و برای متشکل شدن باید مطیع باشیم. باید با اطاعت کردن از دیگران شروع کنیم. اگر نتوانیم مطیع باشیم، هرگز قادر به شکل‌گیری نبوده و هرگز نمی‌توانیم با یکدیگر بنا شویم. اطاعت! در میان فرزندان خداوند، نیاز مبرمی به اطاعت وجود دارد. امروز حقیقتاً روزگار سرکشی است - تمام دنیا پر از سرکشی است. در خانواده، مدرسه، جامعه، حکومت، همه سرکشی می‌کنند. من و شمایی که فرزندان خداییم و جهت جنگیدن برای ملکوت او در حال تشکیل ارتش هستیم، باید مطیع بودن را بیاموزیم. خلاف روند در تمام دنیا، ما باید درس اطاعت را بیاموزیم. باید خود را مطیع دیگران ساخته و



«بله» گفتن را بیاموزیم. منظورم این نیست که باید «انسانِ بله قربان گو» باشیم، بلکه باید بیاموزیم به دیگران «بله» بگوییم و «نه» نگوییم. برای مردم امروز آسان است بگویند «نه». آنها به همه کس و همه چیز «نه» می‌گویند. به نظر می‌رسد که بسیاری اوقات، اولین کلمه‌ای که کودکان یاد می‌گیرند «نه» است. ولی ما نباید فقط بطور ساختگی و زبانی، و نه با قلب خود، «بله» بگوییم. «بله» گفتن ما باید با اطاعتی از صمیم قلب همراه باشد. «بله، برادر!» «بله، خواهر!» خود را مطیع آنها کرده و «بله» گفتن را بیاموزید. آه، ای کاش خداوند ما را رهایی بخشد!

در بیشتر شهرهای بزرگ هزاران مسیحی وجود دارند، ولی آن ارتش کجاست؟ مسکن کجاست؟ کهانت کجاست؟ جای تأسف است. خداوند چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ هیچ‌گونه اتحاد، یگانگی، اطاعت، تشکل، بنا، مسکن، کهانت و ارتشی وجود ندارد. هیچ محل سکونت واقعی برای خداوند بر روی این زمین وجود ندارد. خدمت واقعی برای خداوند وجود ندارد، زیرا هیچ کهانتی وجود ندارد. هیچ نبرد واقعی جهت ملکوت خداوند صورت نمی‌گیرد، زیرا هیچ ارتش واقعی وجود ندارد. ما برای بازیابی این چیزها اینجا هستیم.

ما باید با اطاعت به شکل یک ارتش درآییم. ارتش همیشه تحت کهانت، و کهانت همیشه در همراهی با مسکن بوده است. این سه مورد همیشه با هم هستند. هرگاه مسکن باشد، گروهی از کاهنین در آنجا هستند. سپس، دور تا دور آن گروه کاهنین، ارتشی از مردم قرار دارد. این یک تصویر از واقعیت است که ما باید تجربه کنیم - مسکن، کهانت و ارتش. اگر مسکنی وجود نداشته باشد، کهانت از بین خواهد رفت؛ و بدون کهانت، ارتشی از مردم وجود نخواهد داشت. ارتش به کهانت، و کهانت به مسکن بستگی دارد. مسکن کدام است؟ مسکن جایی است که حضور خداوند در میان مردمش باشد. اگر مسکنی وجود نداشته باشد، حضور خداوند وجود نخواهد

داشت. پس حضور خداوند نمی‌تواند با ما بوده و ما را همراهی نماید. خداوند قول داد که حضور او با ما همراه خواهد بود، ولی ما باید بدانیم حضور او در کجا ساکن است. حضور او در «مسکن» اقامت دارد. اگر ما مسکن را داشته باشیم، حضور او با ما ساکن خواهد بود. اگر مسکن را نداشته باشیم، کار ما تمام بوده و حضور خداوند را از دست می‌دهیم.

مسکن، کهنات و ارتش! برادران و خواهران، آیا اینها را در میان خود دارید؟ اگر ندارید، شما صلاحیت نداشته و هنوز کمبود دارید. شما نخواهید توانست که آن سرزمین را به تصرف در آورید. ما با داشتن چنین صلاحیت‌هایی باید آمادگی پیدا کنیم. ما باید در تجربه کامل مسکن، کهنات و ارتش باشیم. در رابطه با اینها هیچ چیزی انفرادی نبوده و همگی وابسته به یک بدن مشترک و جمعی هستند.

## آتش غریب

برای حفاظت مسکن، کهنات و ارتش، بغیر از اجتناب از فردگرایی، ما باید فوق‌العاده مراقب باشیم تا از موارد زیر اجتناب کنیم؛ زیرا صدمات ناشی از آنها عظیم است. اولین مورد آتش غریب است. ما هرگز نباید به خدا آتش غریب اهدا کنیم. آتش غریب چیست؟ این آتش همان اشتیاق طبیعی ما، شور احساسات طبیعی ما، و تعصب طبیعی قلبی ماست. این بی‌گمان مرگ‌بار می‌آورد و زندگی روحانی ما را کشته و کهنات را ضایع می‌کند. دو پسر هارون، یعنی ناداب و ابیهو، نه به نیت بد، بلکه به نیت خیر، آتش غریب اهدا کردند. ولی به هر حال، آن آتشی غریب بود. خداوند امر کرد که آتش سوزاندن بخور، از مذبح هدایای قربانی برداشته شود تا برای او قابل قبول باشد. ولی آنها آتش مذبح را استفاده نکردند؛ آنها از آتش غریب استفاده کردند. این بدان معناست که به تعصب ذاتی و اشتیاق

طبیعی‌شان توسط صلیب رسیدگی نشده بود. این موضوعی فوق‌العاده حیاتی است. ما باید توسط صلیب رسیدگی شویم. تعصبات طبیعی ما باید توسط صلیب کشته شود.

### سرکشی

دومین موردی که باید از آن اجتناب کنیم، سرکشی علیه اقتدار خداست. مریم و هارون، خواهر و برادر بزرگتر موسی، بر ضد موسی که در آن زمان والی امور بود برخاستند. البته، موسی کاری انجام داد که خوب نبود - او با زنی غیر یهود ازدواج کرد، که بدون شک کاری اشتباه بود. این نقطه ضعف او بود، و مریم و هارون برای ضدیت با او آن را بکار بردند. به هر حال، صرف نظر از آنچه او کرده بود، مریم و هارون باید والی را تشخیص می‌دادند، و موسی آن والی بود. صرف نظر از همه چیز، آنها نمی‌بایست بر ضد والی امر برخیزند. همین است که یگانگی، کهنات و تشکیل ارتش را ضایع می‌سازد. البته، ما نیز به عنوان یک راهنما باید مراقب باشیم؛ ما نباید کاری مانند ازدواج موسی با زن غیر یهود انجام دهیم. ولی از سویی دیگر و مهم‌تر از همه اینکه باید بیاموزیم که هرگز سرکش نباشیم.

شاید در شهر شما کلیسای محل و ابراز بدن خداوند وجود داشته باشد، و در آن کلیسا سه یا چهار برادر ارشد باشند. شما باید بدانید که هیچ‌کدام از ما، حتی یک نفر، صد در صد کامل نیست. هر کس حداقل یک نقطه ضعف دارد. چشمان شما نباید برای دیدن مشکلات ارشدان، بلکه برای دیدن خداوند گشوده باشند. به برادران ارشد برای جستجوی آنها چشم ندوزید. اگر چنین باشد، شما سرکش بوده و خود را ضایع خواهید کرد.

مریم و هارون را ملاحظه کنید. آیا آنها در مورد چیزی که بر ضد موسی گفتند درست بودند یا غلط؟ بی‌شک، آنها درست بودند و کار موسی غلط بود. موسی به عنوان خادم خداوند، بهانه‌ای بدست آنها

برای وارد ساختن اتهامات داد. ولی وقتی مریم و هارون از این موضوع استفاده کرده و بر ضد اقتدار برخاستند، قضاوت خدا را برای خود پیش آوردند. مریم فوراً دچار جذام شد، و گرچه بعداً بهبود یافت، ولی هارون و مریم بعدها هر دو در بیابان رحلت یافتند.

طی سال‌های اخیر، من بسیاری را که در نتیجه سرکشی بر ضد خادمین خدا دچار «جذام» شدند، مشاهده کرده‌ام. آیا خادمین خدا درست بودند؟ من چنین چیزی نمی‌گویم. من قبول دارم که در هر یک از آنها حداقل یک نقطه ضعف وجود دارد. اما ضعف‌های خادمین خدا برای ما یک آزمون است. آزمون اینکه ما کجا قرار گرفته‌ایم و در قلب خود چه داریم. قلب شما چطور؟ قلب شما نه با نیکویی خادمین خدا، بلکه با ضعف‌های ایشان آزمایش خواهد شد.

برادران و خواهران، کاش شما این کلام را در قلب خود حفظ کنید. این یک هشدار است. من بسیار خوب می‌دانم که زمانی خواهد آمد که شما با راهنمایان در خداوند، در بین خود، خرسند نباشید. خواهید گفت، «این چیست؟ ببینید برادران پیشوا در کلیسا چکار کرده‌اند!» این یک آزمون برای شماست. اگر شما آنها را متهم ساخته و سرکشی کنید، جذامی خواهید شد.

ناپاکترین، نه آنها، بلکه شما خواهید بود. شما بعدها چون مریم و هارون در کنار راه بیابان خواهید افتاد و هرگز نمی‌توانید ادامه داده و در آن سرزمین نیکوی شامل تمام شریک باشید.

بعدها در سفر فرزندان اسرائیل طغیان دیگری رخ داد، این بار به میزانی بزرگتر. قورح با بیش از دویست تن از سروران جماعت بر ضد موسی و هارون بپا خاسته، و نه فقط برای خود، بلکه تقریباً برای تمامی جماعت مرگ ببار آوردند. به سبب این سرکشی، هزاران نفر مُردند. اتحاد، کهنات و ارتش مردم خداوند، همه ضایع شد. ما به چنین هشدار نیاز داریم.

معتقدم که بسیاری از شما جهت شهادت برای خداوند، قلبی

بی‌ریا دارید. ولی باید به خاطر داشته باشیم که در ما ذاتی سرکش وجود دارد. این ذات، دیر یا زود، آزمون خواهد شد. اگر سرکش باشیم، از نظر روحانی منقطع خواهیم شد، و تا حدی، شهادت، کفالت و ارتش را خواهیم کشت.

## بی‌ایمانی

سومین موردی که باید از آن اجتناب کنیم، بی‌ایمانی است. بی‌ایمانی بطور قطع ما را هلاک خواهد ساخت. بخاطر دارید که چطور کسانی که سرزمین کنعان را جاسوسی کردند، اخبار شوم آوردند. از یک سو، گفتند که آن سرزمین بطور استثنایی نیکوست، ولی از سوی دیگر گفتند که ورود به آن غیر ممکن است. آنها گفتند مردم آنجا غول‌پیکر و شهرها حصاردار و عظیم‌اند. آنها تاکید کردند که اسرائیل هرگز نمی‌تواند آن سرزمین را فتح کند، و اگر تلاش کند، سخت شکست خورده و نابود خواهد شد.

بارها و بارها دشمن، آن شیر، درست عین همین چیزها را در گوش ما می‌خواند. او می‌گوید، «حرف مسیح شامل تمام را هم زن. او نیکو و شگفت‌انگیز است، ولی مطمئن باش که برای تو غیر ممکن است وارد شوی.» بیم دارم که حتی در طی خواندن این فصل‌ها، او این چیزها را در گوش شما زمزمه کرده باشد. «حتی فکرش را هم نکن که می‌توانی وارد آن سرزمین نیکو شوی؛ این چیزی خارج از توان توست، هرگز موفق نخواهی شد.» ابلیسی کوچک در بسیاری از ما مخفی گشته و منتظر فرصتی است تا زهر هلاک‌کننده خود را به ما تزریق کند. هرگز او را باور نکنید. او به شما خواهد گفت که «مردم غول‌آسا هستند،» «حصار مستحکم شهرها سر به فلک کشیده‌اند، و خودت خوب می‌دانی که شکست خواهی خورد.» عبرانیان فصل ۳ به ما می‌گوید که این دلی شیرین و بی‌ایمان است. این دلی است که توسط شیرین اشغال شده؛ پس دلی شیرین خوانده می‌شود. ما باید دعا

کنیم که خداوند دل یا قلب ما را از آن شریر رهایی دهد. باید دعا کنیم، «خداوندا، من قلبی نیکو می‌خواهم، قلبی پر از ایمان. من قادر نیستم وارد آن سرزمین شوم، ولی تو قادری!» کسی که در ماست از آن کس که در دنیاست عظیم‌تر است. من نمی‌توانم ولی مسیح می‌تواند، و او در من است. ما باید به قدرت رستاخیز او ایمان داشته باشیم. خدا قادر است بی‌نهایت زیادتر از هرآنچه بخواهیم یا فکر کنیم، و بیش از هرآنچه در آرزو و خیال خود داریم، انجام دهد. خدا آن را انجام خواهد داد؛ خدا خواهد توانست. بیایید تا مثال یوشع و کالیب را دنبال کنیم. آنها قلب‌هایی پر از ایمان داشتند. آنها می‌توانستند به مردم بگویند، «فوراً برویم و آن را در تصرف آوریم؛ زیرا به یقین می‌توانیم بر آن غالب شویم.»

برادران و خواهران، ما باید بسیار مراقب باشیم تا از هر نوع بی‌ایمانی اجتناب کنیم. من عمیقاً نگرانم که هنوز پس از خواندن این همه دربارهٔ مسیح شامل تمام، بعضی از شما قلبی شریر از بی‌ایمانی داشته باشید. شاید الان آشکار نشود، ولی بعدها امتحان خواهید شد. شاید روزی در حال قدم زدن در خیابان به خود بگویید، «یعنی چه؟ چه کسی هرگز می‌تواند آن کار را انجام دهد؟ چه کسی می‌تواند از چنین مسیح شامل تمامی مسرت برد؟ من که نه! من هرگز قادر نخواهم بود!» این قلبی شریر از بی‌ایمانی است. آن را با نام حقیقی آن بخوانید. مراقب باشید! هوشیار باشید! بر ضد چنین قلبی شریر دعاگو باشید.

در واقع، با قوّت طبیعی خود شما هرگز به ورود به آن سرزمین نیکو دست نخواهید یافت. این امر تنها توسط قدرت رستاخیز امکان پذیر است. تنها آن قدرتی که مسیح را از مرگ برخیزانید و او را رأس همه چیز گردانید، قادر است شما را داخل آن سرزمین آورد. ولی ستایش بر او، این قدرت در ماست! این قدرت دائماً توسط روح القدس ساکن در ما، به ما منتقل می‌شود! آیا ما به اندازه کافی

قوی هستیم؟ هلولویاه، ما به اندازه کافی قوی هستیم - نه در خود، بلکه در او؛ نه در جسم، بلکه در آن روح! ما در آن روح خواهیم توانست! برادران و خواهران، آیا شما این را باور دارید؟ هلولویاه، باید باور داشته باشیم! هرگز ناامید نشوید - این از آن ماست! هرگز فکر نکنید که زیادی جوان هستید. دیروز زیادی جوان بودید، ولی نه امروز. با اطمینان کامل در ایمان، باور کنید! مسیح در شماست! شما با خدای قادر مطلق متحد شده‌اید! روز به روز روح او هرآنچه خدا هست و هرآنچه خدا دارد را به درون شما منتقل می‌سازد. او آن را برای شما انجام می‌دهد. تا زمانی که شما مشارکت خود را با او ادامه دهید، قادر به ورود به آن سرزمین خواهید بود.

نبردهایی برای جنگیدن وجود خواهد داشت. ولی نبرد برای دشمن است؛ برای شما استراحت خواهد بود. آن نبرد برای شکست اوست، ولی برای شما نان است. یوشع و کالیب به مردم گفتند، «ترسان مباشید... زیرا که ایشان خوراک ما هستند». دشمن، خوراک ما خواهد بود - ما می‌توانیم برای خوردن آنها برویم. اگر ما درگیر نبرد نشویم، گرسنه خواهیم بود. منای روزانه کافی نیست؛ ما باید دشمن را گرفته و بلعیم. دشمن غذای ما خواهد بود، و بلعیدن او رضایت ما خواهد بود. برادران و خواهران، من و شما باید با ایمانی زنده پیشروی و نبرد کرده و دشمن را بلعیم. هر چه بیشتر بلعید، بیشتر راضی خواهید شد. دشمن شکست خورده بهترین نان است، خوشمزه‌ترین نان. بیایید از رود اردن عبور کرده و اریحا را به تصرف در آوریم. بیایید تا همه آن شهر را چون خوراکی خوشمزه بلعیم. همگی ما کاملاً راضی خواهیم شد. هلولویاه! برای یک چنین نبردی، ما به چنین ایمانی نیاز داریم.

## روابط دنیوی

ولی بیاد داشته باشید که دشمن زیرک است. او برای ضربه زدن و

ضدیت با شما از شیوه‌های زیرکانه‌ای استفاده خواهد کرد. او از بلعام، نبی غیر یهود، بر ضد اسرائیل استفاده کرد تا آنها را به دنیا و ارتکاب به زنا سوق دهد. دنیا همیشه ارتش خداوند را ضایع می‌کند. ما باید دعاگو باشیم. باید مواظب هر گونه روابط دنیوی باشیم. وقتی دشمن نتواند کاری برای ضایع کردن ما انجام دهد، با زیرکی وارد شده و ما را فریفته و به پیوند با چیزی دنیوی سوق می‌دهد. این چیزها ممکن است به نظر ما دنیوی نیایند؛ آنها حتی ممکن است به نظر ما بسیار مشروع و مناسب آیند. ما تنها با مشارکت مداوم با خداوند می‌توانیم خلاصی یابیم. اگر ما دچار هر نوع پیوستگی دنیوی شویم، چه غیر مذهبی باشد یا از مذاهب دنیوی، خود را تسلیم ناتوانی کرده‌ایم. باشد که خداوند به ما فیض عطا کند تا این اخطار را بپذیریم.

## شکایت کردن

از این گذشته، بیایید مواظب بوده و هرگز آنچنان که فرزندان اسرائیل انجام دادند، از خداوند شکایت نکنیم. ما همیشه باید او را سرود ستایش بخوانیم. مهم نیست که راه چقدر دشوار است و با چه مشکلاتی روبرو می‌شوید، همیشه خداوند را ستایش کنید. این راه رسیدن به پیروزی است.

این مطالب را بیاد داشته باشید: هرگز آتش غریب اهدا نکنید، هرگز سرکشی نکنید، قلب شریر بی‌ایمانی را رها کنید، جهت هر نوع پیوند با چیزهای دنیوی هوشیار باشید، و هرگز از خداوند شکایت نکنید. اگر چنین کنیم، برای پیشروی و تصرف آن سرزمین آماده خواهیم بود. ما پیروز خواهیم بود!



## فصل چهاردهم

# ورود به آن سرزمین نیکو

خواندنی‌ها از کلام مقدس: یوشع ۱: ۱-۶؛ ۴: ۱-۳، ۸، ۹؛ ۵: ۲، ۷-۹، ۱۰-۱۲، ۱۳-۱۵؛ ۶: ۱-۱۱، ۱۵، ۱۶، ۲۰؛ کولسیان ۲: ۱۲؛ ۳: ۱-۵؛ افسسیان ۶: ۱۲، ۱۳؛ دوم قرنتیان ۱۰: ۳-۵

اکنون برای ورود به آن سرزمین نیکو آماده هستیم. در مصر از برّهٔ فصیح مسرت بردیم، مصر را ترک کرده و از دریای سرخ عبور کردیم، از مسیح به عنوان منای روزانه و آن صخره و نهر جاری از آن، مسرت برده و مسیح را به عنوان صندوق، آن شهادت خدا، تجربه کردیم. در این مرحله ما به عنوان توسعه و ابراز او با یکدیگر بنا می‌شویم تا تبدیل به آن مسکن شویم. ما نه تنها مسکن را داریم، بلکه ما آن مسکن هستیم. ما گسترش و افزایش مسیح هستیم. ما با یکدیگر بنا گشته، بر پایهٔ مستحکم با خرید او ایستاده و با پُری مسیح پوشانده شده‌ایم. ما بسیار قوی و محکم هستیم. ما در مسیح، که اظهار خداست، یکی هستیم. بعلاوه، ما می‌دانیم که چگونه هر بار از مسیح به عنوان انواع هدایای قربانی مسرت بریم. بنابراین، ما دارای کهانت بوده و کاهنین هستیم. از این گذشته، ما تحت کهانت متشکل شده‌ایم تا آن ارتش باشیم، همان ارتش الهی، تا در نبرد برای آن سرزمین نیکو بجنگیم. ما آماده‌ایم تا بجنگیم و دشمن را شکست دهیم. لشکر یهوه با مسرت بردن از مسیح، آماده گشته است. آه، برادران و خواهران، پس از آنکه از همهٔ این تجارب گذر کردیم، هنوز شگفتی‌های فراوانی در پیش رو داریم - یعنی آن سرزمین نیکو،

آن اشتغال تمام مسیح. ما با یک برهه کوچک آغاز کردیم، و سرانجام به سرزمین کنعان یعنی به مسیح شامل تمام رسیدیم. آن سرزمین هنوز در پیش روی ماست! ما از مسیح مسرت برده‌ایم، او را به تصرف درآورده‌ایم، و دارای وی هستیم - در این هیچ شکی وجود ندارد. ما هنوز از او مسرت می‌بریم. اما چیز بیشتری از مسیح در پیش روی ما قرار دارد. مسیحی بسیار عظیم‌تر در انتظار است تا به تصرف ما درآید، زیرا هدفی که خدا در برابر ما قرار داده، آن مسیح شامل تمام است. ما نباید از این هدف عقب بمانیم.

### با برگرفتن کلام خداوند

پس تصور کنید ما آماده ورود به آن سرزمین باشیم. ما به صورت ارتش شکل گرفته‌ایم و اکنون آن لشکر باشکوه، الهی و آسمانی یهوه هستیم. اکنون چه کاری باید انجام دهیم؟ اول از همه، باید کلام خداوند را برگیریم. خداوند به یوشع گفت: «پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم. هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام...» خداوند قول آن را داده است، ولی این ما هستیم که باید آن را تصرف کنیم. او آن را به ما عطا کرده، ولی ما باید آن را تجربه کنیم. آن سهم ما هست، ولی ما هستیم که باید آن را تسخیر کنیم. ما باید ایمان داشته باشیم؛ ما باید اعتماد و اطمینان کامل داشته باشیم. آن سرزمین در حال حاضر در تصرف ما نیست، ولی خداوند موجب خواهد شد تا ما آن را تسخیر کنیم، او باعث خواهد شد که ما آن را تصرف کنیم. ما باید به او ایمان داشته و با او همکاری کنیم. آیا ما چنین خواهیم کرد؟ بیایید امروز برخاسته و جهت تصرف آن سرزمین به پیش رویم. ستایش بر خداوند، آن سرزمین متعلق به ماست! بیایید آن را تسخیر کنیم - فردا نه، بلکه امروز! هرگز نگوئید «فردا، فردا، فردا، فردا همیشه در بی‌ایمانی است. «فردا» به ابلیس

تعلق دارد! در ایمان فردایی نیست؛ همیشه امروز است. «امروز» از آن ما می‌باشد! برادران و خواهران، ما باید امروز آن را تسخیر کنیم! این اولین کاری است که باید انجام دهیم. ما باید در کلام خدا بایستیم. باید کلام خدا را برداشته و برای تصرف آن سرزمین به پیش رویم.

## با پی بردن به اینکه ما مدفون شده‌ایم

دوم اینکه، ما که نجات یافته و از مسیح مسرت می‌بریم، باید پی ببریم که بر صلیب مصلوب شده‌ایم. ما مُرده و مدفون شده‌ایم! یک سرود عالی برای ابراز این حقیقت داریم:

دفن با مسیح، با او برخاسته‌ام؛  
دیگر چه مانده انجام دهم؟...

ما با مسیح مدفون شده‌ایم؛ ما به پایان رسیده‌ایم! آیا درک می‌کنید که کلمه «مدفون» چقدر بزرگ است؟ خوب است آن را با حروف بزرگ بنویسیم و در اتاق خواب خویش بیاویزیم - مدفون! یک کپی دیگر در اتاق نهار خوری و یکی در اتاق نشیمن و یکی در آشپزخانه بیاویزید. در تمامی اتاقهای خود آن را بیاویزید - مدفون، مدفون، مدفون! من مدفون گشته‌ام! من واقعاً از دیدن خانه‌ای که این چنین تزیین شده باشد خشنود خواهم شد. چه آسایشی است مدفون بودن! آیا می‌توان بیش از این در استراحت بود؟ به همین دلیل است که قوم اسرائیل به این طریق از رود اُردن عبور کردند. رود اُردن محل دفن آنها بود.

وقتی فرزندان اسرائیل از مصر بیرون آمدند، از دریای سرخ عبور کردند، که نشانگر تعمید است. حال آنها دوباره از رود اُردن از آب عبور کردند، که یادآوری از دریای سرخ بود. وقتی ما مسیح را به عنوان نجات دهنده خود دریافت کردیم، کلیسا ما را تعمید داد - یعنی ما دفن شدیم. ولی متأسفانه، نه چندی بعد از آن، ما مدفون

شدن خویش را فراموش کرده و از قبر بیرون آمدیم. نمی‌گویم برخاستیم، بلکه می‌گویم از قبر بیرون آمدیم. حتی برخی تقلا می‌کنند به مصر بازگردند. اکنون، چون مسیح را این چنین به فراوانی تجربه کرده‌ایم، یعنی چون مسیح را به عنوان مرکز شهادت خدا داشته و در مسکن به عنوان ابراز مسیح بنا گشته‌ایم، و چون کهانت و ارتش را داریم و آماده‌ی تصرف آن سرزمین هستیم، خدا از ما می‌خواهد تا یادبودی داشته باشیم جهت یادآوری اینکه ما دفن گشته‌ایم. از این تاریخ به بعد، ما هرگز نباید فراموش کنیم که مدفون شده‌ایم.

دریای سرخ و رود اُردن نشانگر یک چیزند - مرگ مسیح. سپاه مصر در دریای سُرخ مدفون شد. هر چیزی که از این دنیاست و تمام نیروهای این دنیا در آنجا مدفون شد. آیا درک می‌کنید که چند چیز و چند نفر هنگام مدفون شدن در تعمید، با شما دفن شدند؟ در سرزمینی که من از آن می‌آیم، وقتی مردی می‌مرد و قرار بود دفن شود، مردم هر چه را که به او تعلق داشت با او دفن می‌کردند. به همین ترتیب، در نظر خداوند وقتی ما دفن شدیم، هرآنچه دوست داشتیم و هرآنچه دنیای ما را تشکیل می‌داد، با ما مدفون گردید. تمامی قوا و تمام نیروهای دنیوی که قبلاً ما را در بند داشتند دفن شدند. این واقعیتِ دریای سرخ است. حال اینجا در کنار رود اُردن، خدا می‌خواهد یک بار دیگر به ما یادآوری کند که نه تنها نیروهای دنیوی، بلکه خود ما نیز دفن شده‌ایم. ما دفن شده‌ایم!

عبور از رود اُردن تصویری زیبا و باشکوه است. اول صندوق شهادت و کاهنین وارد رود شده، و آنجا در قلب رود بازمی‌ایستادند. این بسیار پر معناست. صندوق شهادت همان‌طوری که دیده‌ایم، خداوند مسیح است که شهادت خداست. مسیح به همراه کهانت به قلب آن رود مرگ داخل گشت. سپس همه‌ی مردم او را دنبال کردند. همه‌ی مردم به کف رودخانه رفته و از همان نقطه عبور کردند. سپس خداوند از آنها خواست دوازده نفر را انتخاب کنند، از هر طایفه یک

نفر، از میان دوازده سبط اسرائیل. هر یک سنگی از کف رودخانه آنجایی که صندوق شهادت توقف کرده بود برداشته و به سوی دیگر رود اُردن، یعنی سرزمین نیکو آوردند. این دلالت بر رستاخیز دارد. همه آنهایی که داخل سرزمین کنعان شدند کسانی بودند که رستاخیز کردند. آنها دیگر افراد جدیدی بودند؛ آنها آن افراد قدیمی نبودند. آنان افرادی احیا شده بودند و نه افرادی عادی. فقط مردم رستاخیز کرده می‌توانند به آن مسیح شامل تمام وارد شده و او را تصرف کنند؛ او برای ذاتِ طبیعی نیست. تنها در عرصهٔ رستاخیز است که ما می‌توانیم از آن مسیح شامل تمام مسرت بریم. برادران و خواهران، ما رستاخیز کرده‌ایم! ما دفن شده و برخاسته‌ایم! اینک ما در مسیح هستیم!

سپس یوشع برای یادآوری این واقعه به آنها، کار دیگری انجام داد. او سنگهای بیشتری برداشت، برای هر طایفه یک سنگ، و آنها را در همان مکانی که صندوق توقف کرده بود خاک کرد. او آن سنگها را جهت یادبودی از دفن خود اسرائیلیان مدفون کرد. در نظر خدا، تمام فرزندان اسرائیل در رود اُردن دفن شدند. یعنی در چشم خدا ما همگی در مرگ مسیح مدفون گشته‌ایم.

بعد از اتمام همهٔ اینها، آن صندوق به همراه کهنات از رود اُردن بیرون آمد. بعد از آنکه همگی ما کنار گذاشته شدیم، مسیح از مرگ بیرون آمد. مسیح اول از همه وارد مرگ شد و آخر از همه از مرگ خارج شد؛ او در ورود اولین، و در خروج آخرین بود؛ ما در ورود آخرین، ولی در خروج اولین بودیم. مسیح مرگ را کامل کرد، و این مرگ دربرگیرندهٔ همگی ماست. ما همه مرده‌ایم! همه با مسیح دفن شده‌ایم! می‌توانیم بگوییم، «هللویاه، ما دفن شده‌ایم! اینک ما همگی در عرصهٔ رستاخیز قرار گرفته‌ایم! اکنون در کنعان هستیم! اکنون در مسیح، آن سرزمین نیکو هستیم!»

## با بکار بردن مرگ مسیح

سوم، با باور آنکه ما با مسیح مصلوب شده و دفن گشته‌ایم، باید این مرگ را در خود بکار بریم. بنابراین، باید ختنه شویم. این بکار بردن مرگ مسیح بر جسم ماست. اگر درک کنیم که با مسیح دفن شده و با مسیح برخاسته‌ایم، باید جسم خویش را به مرگ سپرده و مرگ مسیح را در اعضای جسمانی خود بکار بریم. این ختنه شدن است، و همان کاری است که باید روز به روز تمرین کنیم. هر روز باید بر این اساس به سر بریم که با مسیح مرده و دفن شده‌ایم و مرگ مسیح را بر اعضای خویش بکار بریم. ما نه تنها در تمام شرایط خویش نیازمندیم تا مرگ او را بکار بریم، بلکه همچنین باید مرگ مسیح را لحظه به لحظه بر اعضای جسمانی خویش بکار برده و آنها را به مرگ بسپاریم.

در کولسیان فصل دوم، به ما گفته شده که با مسیح مدفون شده و برخیزانیده شده‌ایم، و سپس در فصل سوم، گفته شده که زندگی ما با مسیح در خدا مخفی است. بر این اساس، در کولسیان ۳: ۵ به ما گفته شده «پس اعضای خود را که بر زمین است مقتول سازید...» اگر ما دفن و رستاخیز خویش با مسیح را درک کنیم، باید مرگ او را بر اعضای جسمانی خویش به نحوی عملی و با ایمان بکار بریم.

## با مسرت بردن از محصول آن سرزمین

چهارم، بلافاصله پس از بکار بردن مرگ مسیح بر اعضای خود، بر زمینه مدفون شدن و رستاخیز با او، ما از چیزی از حیات مسرت می‌بریم. یعنی ما از محصول آن سرزمین، آن مسیح شامل تمام، مسرت می‌بریم. مَنّا متوقف شده و محصول آن سرزمین جای آن را می‌گیرد. مسیح بزرگ جای مسیح کوچک را می‌گیرد. قبل از این، ما مدام از مسیحی کوچک، یعنی مَنّا، مسرت می‌بردیم. اما حالا دیگر

مسیح کوچک متوقف شده است. اکنون ما مسیح بزرگتر، غنی تر و کامل تری را می‌چشم؛ اکنون ما از آن سرزمین، یعنی آن مسیح شامل تمام، مسرت می‌بریم.

برادران و خواهران، آیا در حال حاضر شما از منّا مسرت می‌برید، یا از آن سرزمین؟ امروز از چه چیز مسرت می‌برید؟ بی‌شک ما همگی از مسیح مسرت می‌بریم، ولی چه نوع مسیحی؟ شاید کسانی باشند که از مسیح فقط به عنوان برّهٔ فصیح مسرت می‌برند. اکثر ما، احتمالاً، از او فقط به عنوان منّای روزانه مسرت می‌بریم. ولی محصول آن سرزمین، بسیار بهتر از منّا است. تجربهٔ شما چیست؟ شاید بعضی از شما بگویند که جواب دادن به این سؤال بسیار سخت است. به نظر می‌رسد که شما گاهی از مسیح به عنوان منّا، و گاه از او به عنوان محصول آن سرزمین مسرت می‌برید. اینکه آیا شما از مسیح به عنوان محصول آن سرزمین مسرت می‌برید یا نه، بسیار زیاد به مدفون بودن شما مربوط است. درک شما از اینکه مدفون شده و اکنون در عرصهٔ رستاخیز هستید چیست؟

اجازه دهید توضیح دهم. فرض کنید که امروز صبح زود من به شخص بخصوصی برخورددم که آدم بسیار ناروالی است. این شخص ناروال، همیشه موجب می‌شود که من حیات رستاخیز را لمس کنم. خداوند این شخص را آفریده و در حکمت والای خود او را نزد من آورده است، چون او می‌داند که چرا من به این فرد نیاز دارم. من برای سر و کار داشتن با این شخص، روز به روز به قدرت رستاخیز نیاز دارم. حال تصور کنید که امروز صبح زود، این شخص، بسیار غیر عادی رفتار کرده و مرا ناراحت کرد و من بی‌اندازه از او ناراحت و خشمگین شدم. سپس، به اتاقم بازگشته و در وجدانم احساس سرزنش کردم و به خداوند اعتراف کرده، گفتم، «خداوند، مرا ببخش! من واماندم؛ من شکست خوردم. ولی، تو را ستایش می‌کنم ای خداوند، با خون نفیس تو پاک شده‌ام!» بعد از اعتراف و بخشوده شدن، من از مسیح مسرت

برده و تغذیه گشتم. این چگونه مسرتی بود؟ این مسرت از مسیح به عنوان ذره‌ای منّا بود. من از منّا مسرت بردم.

حال در نظر گیرید که روز دیگری همین شخص باز مرا آزار داده و من از او ناراحت شدم. ولی این بار من اصل رستاخیز را بکار گرفتم. گفتم، «خداوندا، من رستاخیز کرده‌ام! من در عرصه رستاخیز، روح خود را تمرین می‌دهم تا اعضايم را به مرگ بسپارم.» سپس بجای خشمگین بودن از وی، در خداوند بسیار شاد بودم. می‌توانستم بگویم، «هللویاه، ستایش بر خداوند برای این برادر بخصوص و عزیزم!» من مرگ خداوند را بر اعضايم که همیشه با دیگران عصبانی هستند، بکار برده و تجربه و مسرتی تازه از مسیح کسب کردم. این چه نوع تجربه‌ای بود؟ این تجربه بسیار متفاوت از تجربه مسیح به عنوان منّا بود. این تجربه‌ای از مسیح به عنوان محصول آن سرزمین نیکو بود. ملاحظه می‌کنید، هر دو تجربه از مسیح بود، اما مسیحی از جوانب متفاوت. اول مسرت من از مسیح، به عنوان قدری منّا، و دوم، به عنوان محصولی از آن سرزمین بود.

## با جنگیدن در آن نبرد

پنجم، ما نه تنها باید به یاد داشته باشیم که دفن شده‌ایم، در عرصه رستاخیز هستیم و باید مرگ خداوند را از طریقی عملی بر اعضای خود بکار بریم، بلکه باید همیشه بیاد داشته باشیم که در آسمانها قدرت‌های اهریمنی وجود دارد. ما باید در نبرد با دشمن بجنگیم. گرچه ما از سهمی در آن مسیح شامل تمام مسرت می‌بریم، ولی هنوز دشمن و نیروهای اهریمنی او در آسمانها مشغول غصب و اشغال آن سرزمین هستند. من و شما باید در این نبرد، تا تصرف کل آن سرزمین، بجنگیم. برادران و خواهران، به محض اینکه از مسیح از چنین طریقی مسرت بریم، در روح خود به واقعیت نیروهای اهریمنی در آسمانها پی می‌بریم. این نیروهای اهریمنی، مسیح شامل تمام را



از فرزندان خداوند پوشانیده و پنهان کرده‌اند. در واقع، به دلیل اتهامات از سوی قدرت‌های اهریمنی، تعداد بسیار کمی از مردم خداوند می‌توانند به آن مسیح شامل تمام پی ببرند. این نیروهای شریر تا همین امروز اشمال تمام مسیح را پوشانیده‌اند. بنابراین، ما باید این نبرد را بجنگیم. یک نبرد روحانی فوق‌العاده واقعی وجود دارد که ما باید به آن بپردازیم. توسط مسرت بردن از این مسیح شامل تمام است که ما مشتاق جنگیدن و شرکت در این نبرد خواهیم بود. به همین دلیل است که ما به صورت یک ارتش شکل گرفته‌ایم، چون این نبرد را پیش روی خویش داریم.

در این مرحله است که بینشی از خداوند مسیح به عنوان آن سرور، و آن سردار شکوهمند لشکر یهوه، به ما داده شده است. او رهبری این ارتش را به عهده خواهد داشت؛ او پیشاپیش ما خواهد رفت؛ او این نبرد را برای ما خواهد جنگید. ما به چنین بینشی نیاز داریم. چگونه یوشع توانست چنین بینشی بدست آورد؟ این بسادگی بخاطر اشتیاق شدید او به جنگیدن در نبردی که پیش روی داشت، صورت پذیرفت. بلافاصله بعد از بهره‌مند شدن او و مردم اسرائیل از محصول آن سرزمین، یوشع پی برد که دشمن و قلعه مستحکم اریحا در مقابل آنها قرار دارد. یوشع از آن وضعیت دیدگاهی واضح داشته و برای نبرد مشتاق بود. من عقیده دارم که به همین منظور او در دعا نزد خداوند رفت، و آن زمان بود که خداوند خود را به عنوان سردار لشکر خدا، به یوشع آشکار ساخت. یوشع چنین بینشی را با ایمان و اطمینان از اینکه خداوند همراه اوست دریافت کرد. سپس او بدون سایه‌ای از ابهام می‌دانست که خود خداوند به عنوان سردار لشکر خدا پیشاپیش او می‌رود. ما نیز به چنین اطمینانی نیاز داریم.

بعضی از روی تجربه خود شهادت می‌دهند که نیاز به نبرد روحانی را فوراً بعد از مسرت بردن از چیزی از اشمال تمام مسیح تشخیص داده‌اند. آنها دیده‌اند که دشمن و قدرت‌های پلید او در

آسمان‌ها، هنوز آن سرزمین شامل تمام را در غضب نگه داشته و آن را از فرزندان خداوند پنهان می‌دارند. چه کسی جهت پرده‌برداری از آن سرزمین، خواهد جنگید؟ اگر ما از مسیح از چنین راهی مسرت بریم، خود بخود با باری قلبی برای نبرد، به نزد خداوند خواهیم رفت. آن زمان است که او به ما بینشی از خود به عنوان آن سردار می‌دهد. او به ما نشان خواهد داد که خودش سرداری این ارتش را بر عهده داشته و خود او پیشاپیش ما برای جنگیدن این نبرد خواهد رفت. سپس ما قادر خواهیم بود که با اطمینان کامل پیش رویم.

### چگونه جنگیدن در آن نبرد

حال به آخرین گام می‌رسیم. ما چگونه در آن نبرد بجنگیم؟ یقیناً این نبردی نیست که با سلاح‌های جسمانی جنگیده شود. در بیان تمثیلی، اسلحه ما برای این نبرد، شاخ‌های قوچ است. ما به نبرد می‌رویم، ولی با آلات صلح؛ ما با شاخ‌های قوچ به این نبرد می‌رویم. شاخ‌های قوچ، نشانه جنگیدن با سلاح‌های صلح‌آمیز در یک نبرد است. آنها شمشیرهای ساخته شده از آهن نیستند؛ آنها شاخ‌های قوچند که قادر به گشتن نمی‌باشند؛ آنها کاملاً صلح‌آمیزند. ولی آنها سلاح‌هایی برای نبرد هستند. آنها گرنهایی برای نواختن هستند که انجیل صلح را بشارت داده و اعلام می‌کند. این همان سلاحی است که ما برای جنگیدن در مبارزه روحانی استفاده می‌کنیم. ما توسط بشارت دادن مسیح، می‌جنگیم!

به چه روش گرنه‌ها نواخته و نبرد اجرا می‌شد؟ واقعاً عجیب بود. قسمتی از ارتش پیشاپیش می‌رفت، و به دنبال آن، هفت کاهن با صندوق شهادت روانه می‌شدند. قسمت دیگر ارتش هم از عقب ایشان روانه می‌شد. به عبارتی دیگر، لشکریان در صف جلو و عقب قرار داشته و در وسط صندوق با کاهنینی که گرنه‌های شاخ قوچ را می‌نواختند قرار داشتند. آنها همگی به دور قلعه

مستحکم اریحا رژه می‌رفتند، و در راه، کاهنین شاخ‌های قوچ را می‌نواختند. تصویری شکوهمند بود. مردم شهر از وحشت آنها دروازه‌های شهر را از درون و بیرون بسته بودند. هیچ‌کس نه بیرون می‌رفت و نه داخل می‌شد.

روز به روز، لشکریان خدا متشکل از ششصد هزار زورمند، به دور آن شهر رژه رفته و شاخ‌های قوچ را می‌نواختند. اول قسمتی از لشکر، بعد کاهنین در حال نواختن گرهاها، و سپس صندوق، و بعد باقی لشکریان در پس آنها قرار داشتند. این بود آن روشی که آنها نبرد را پیش بردند. احتمالاً برخی از مردم اریحا به آنها خندیده و آنها را مسخره می‌کردند. آنها هرگز عملکردی چنین غیر دنیوی ندیده بودند. آنها هر روز یکبار آن شهر را دور می‌زدند، هر روز تا شش روز همین کار را ادامه دادند. وقتی روز هفتم رسید، همان‌گونه که به آنها دستور داده شده بود، شهر را هفت بار دور زده بودند.

باید توجه داشته باشیم که یوشع به مردم دستور داده و گفت: «صدا زنید و آوازی از شما شنیده نشود، حتی سخنی از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که صدا کنید. آن وقت صدا زنید.» مردم تا زمانی که آوای بلند شاخ‌های قوچ را در آخرین دور نشنیدند، صدا نزدند - تا قبل از آن زمان باید سکوت می‌کردند. این به چه معناست؟ این بدین معناست که اگر بخواهیم مسیح پیروز را شهادت دهیم، اوقات زیادی هست که باید ساکت باشیم؛ ما باید اجازه دهیم تا کهانت، گرنا را بنوازند. ما به آن کهانت نیاز داریم و تا به حال باید دانسته باشید که منظور ما از کهانت چیست. ما نباید سطحی صحبت کنیم. «آه، ما در عرصه کلیسا هستیم! آه، ما آن کلیسای محل هستیم! ما این و ما آن هستیم!» اگر شما این چیزها را بطور سطحی به زبان آورید، هیچ کهانتی وجود ندارد. ما باید اجازه دهیم کهانت گرنا را نواخته و صدا زند. نباید صدای دیگری شنیده شود. سپس چون زمانش برسد، زمانی که خداوند تعیین کرده

است، من و شما باید فریاد زنیم. ما باید با صدایی رسا دعا کرده و خداوند را ستایش کنیم، آن وقت دشمن در مقابل ما از پا خواهد افتاد. این است روش ما برای جنگیدن آن نبرد.

آیا چنین نبردی نوعی زحمت کشیدن است یا فرمی از مسرت بردن؟ در واقع، زحمت نیست و مسرت است. حتی آسودگی و رضایت است. آن یک جنگ، نزاع و نبرد هست، ولی با این وجود، مسرت، آسایش و رضایت است. به این طریق است که ما مسیح شامل تمام را تصرف می‌کنیم.

ولی باید خوب بیاد داشته باشیم که من و شما به عنوان افرادی جدا از هم هرگز نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. همیشه باید به عنوان یک ارتش عرصه را حفظ کنیم. مسیح شامل تمام هرگز نمی‌تواند توسط ما به عنوان یک فرد مجزا درک شود. ما تنها به همراه تمامی مقدسین قادر خواهیم بود تا عرض و طول و بلندی و عمق آن مسیح شامل تمام را درک کنیم. برای تصرف آن سرزمین نیکو، باید با دیگر مقدسین به عنوان ارتش خدا متشکل و متحد شویم.

همچنین باید به خاطر داشته باشیم که دشمنان ما جسم و خون یا مردم نیستند. آنها نیروهای روحانی، روسا و قدرت‌ها در جایهای آسمانی هستند. مردم زیادی بر ضد ما بوده و با ما مخالفت می‌کنند، ولی آنها دشمنان ما نیستند. دشمنان ما نیروهای اهریمنی که بر آنها حکومت می‌کنند هستند، همان قدرت‌های شریر که در پس آنها هستند. ما با مردم نمی‌جنگیم، بلکه با نیروهای اهریمنی در پس آنها می‌جنگیم. اگر ما با خداوند در عرصه رستاخیز وفادار بوده و به صورت ارتشی برای جنگیدن نبرد برای او متشکل شویم، باید برای گزارش‌های شریر بسیاری که در مورد ما انتشار می‌یابد آماده باشیم. باید برای مخالفت‌های قابل توجهی آماده باشیم. تمامی مردم اریحا درباره قوم اسرائیل حرف خواهند زد. ولی ستایش بر خداوند، هرگاه

ما این گزارش‌ها را می‌شنویم خوشحالی می‌کنیم، زیرا آنها نشانه این است که ما برنده خواهیم شد. آنها نشان این است که دشمن در وحشت بوده و شکست او حتمی است. اریحا مطمئناً در مقابل ما فرو خواهد ریخت. هلولیاه! هرگاه به جایی می‌روم، اگر کسی درباره من حرفی نزد و هیچ گزارش پلیدی وجود نداشته باشد، واقعاً نگران می‌شوم. ولی بسیار خوشحال خواهم بود اگر شایعه، انتقاد و حرف مردم وجود داشته باشد. هر چه بیشتر از اینها می‌شنوم، بیشتر به جانب خداوند رو آورده و او را ستایش می‌کنم: «خداوندا، اینها علائم هستند؛ اینها نشانه‌هایی هستند که این نبرد پیروز خواهد بود!» حرف‌های احمقانه، شایعات پوچ، گزارشات پلید - ما نباید ترسی از آنها داشته باشیم. همه آنها علائم آن است که پیروزی از آن ماست. ستایش بر خداوند!

دشمن ما بر روی این زمین نیست، بلکه در جایهای آسمانی است. از این رو، ما نباید از سلاح‌های جسمانی استفاده کنیم. نباید با مردم بحث کنیم؛ نباید به سطح آنها تنزل کرده با ترفندهای آنها درگیر شویم. خیر. سلاح‌های ما روحانی هستند. آنها کدامند؟ آنها گرنهایی از شاخ‌های قوچ هستند. بیایید تا گرنها را بنوازیم؛ بیایید تا در شاخ‌های قوچ بدمیم؛ بیایید تا پیروزی صلیب را، پیروزی آن فاتح را اعلام کنیم. ما باید مسیح را اعلام کنیم - همان مسیحی را که از او مسرت می‌بریم، همان مسیحی که بر هر جفایی فاتح است. این است اسلحه ما - ما بجز آن چیز دیگری نمی‌شناسیم. این راه تصرف اشمال تمام مسیح است. این راه تصرف آن سرزمین نیکو در وفاداری، در آسایش و در خرسندی است.

شهر به شهر و از مکانی به مکانی دیگر، ما باید مسیح شامل تمام را به تصرف درآوریم. ولی در آرامش باشید و خوب استراحت کنید. نگران نباشید - خداوند آن نبرد را خواهد جنگید. این نبرد ما نیست، نبرد خداوند است. تنها کاری که ما باید انجام دهیم، نواختن گرنه

است. سطحی صحبت نکنید. چون زمان آن برسد، ما ستایش سر داده و فریاد خواهیم زد و دیوارهای اریحا فرود خواهد ریخت. حکم آن، مُهر و تأیید شده است. ما پیروز بوده و غالب خواهیم شد. برادران و خواهران، راهش این است. پیروزی از آن ماست! عرصه رستاخیز را برگزینید، بخاطر داشته باشید که دفن شده‌اید؛ مرگ مسیح را بر همه اعضای زمینی خود بکار برید؛ از طریق اشمال تمام با مقدسین از مسیح مسرت ببرید، و با ایمان، هرآنچه او هست را اعلام کرده و به آن شهادت دهید. سپس دشمن کاملاً دفع شده و قلعه مستحکم او فرو خواهد ریخت. ما دشمن را شکست داده و آن سرزمین را با صلح و آسایش و رضایت به تصرف خواهیم آورد. دشمن نان ما خواهد بود؛ شرکت در چنین نبردی، رضایت کامل ما خواهد بود. آن نبرد خداوند است. برای ما هیچ کار دیگری بجز اعلام پیروزی و مسرت بردن از آن وجود نخواهد داشت.

هللویاه! مسیح پیروز،  
با هر دم بگو،  
که مُنجی فاتح است هنوز  
بر گناه و مرگ.

هللویاه! مسیح پیروز،  
بگو در هر جا،  
که خدا فاتح است هنوز،  
بر هر نوع جفا.

هللویاه! مسیح پیروز،  
از رنجهای رها،  
چون قبول کنیم پیروزی  
را بر جُلجتا.

ورود به آن سرزمین نیکو

هللویاه! مسیح پیروز،  
عمل، جرأت کن؛  
هر جا عیسی فرستد رو،  
قوی دعا کن.

هللویاه! مسیح پیروز،  
نه ترس و نه باخت  
بینشات تار تواند کرد!  
مسیح روشنی ست.

هللویاه! مسیح پیروز،  
صدایش آید،  
«فاتحان بیوندید به  
فاتح شاهتان.»





## فصل پانزدهم

# زندگی در آن سرزمین

خواندنی‌ها از کلام مقدس: تثنیه ۱۲: ۱-۱۸، ۲۰-۲۱، ۲۶-۲۷؛ ۱۴: ۲۲-  
۲۳؛ ۱۶: ۱۶-۱۷

فرض کنید که تابحال ما آن سرزمین را به تصرف درآورده، به آن وارد شده، تمام دشمنان را مغلوب و مطیع ساخته و در آنجا زندگی می‌کنیم. اکنون باید چگونگی شیوه زندگی در آن سرزمین را کشف کنیم.

نخست ملاحظه‌ای از آن سرزمین داشتیم. آن سرزمین نیکوست؛ فوق‌العاده نیکوست. اول اینکه در وسعت نیکوست، دوم در فراز نیکوست، و سوم اینکه در ثروت نیکوست - سه مورد. جزییات ثروت‌های آن را ملاحظه کردیم: غنی بودن آن در آب‌ها، در انواع خوراکی، هر دو غذای گیاهی و حیوانی و در مواد معدنی. همچنین ما برای شناخت راه‌های ورود و تصرف آن سرزمین، یعنی از بَرّه فَصَح تا بسیاری از تجربیات مسیح، زمان زیادی را صرف کردیم. اکنون در این سرزمین شگفت‌انگیز هستیم؛ یعنی در آن مسیح شامل تمام. حال در این سرزمین نیکو، چه نوع زندگی را باید برگزینیم؟ کتاب تثنیه به این موضوع می‌پردازد.

تا زمانی که موسی، آن خادم خداوند، کتاب تثنیه را نوشت، همه چیز برای قوم اسرائیل جهت ورود به آن سرزمین آماده گشته بود. آنها دارای مسکن به همراه صندوق شهادت و خدمت کهانت بوده و با هماهنگی تشکیل ارتش داده بودند. همه چیز در حال آماده باش

بود؛ قدم بعدی ورود به آن سرزمین بود. ولی موسی پی برد که از جانب خدا برای رهبری مردم به درون آن سرزمین خوانده نشده است. او بود که آنان را به این کمال آمادگی رساند، لیکن خودش نمی‌توانست با آنان به آن سرزمین داخل شود. خداوند به او گفت که باید آنان را ترک کند. در آن لحظه، قلب این خادم خداوند آکنده از عشق به قوم خدا بود، او برای آینده آنها، به ویژه در مورد چگونگی زندگی آنان پس از ورود به سرزمین، بسیار نگران بود. بنابراین، او با چنین نگرانی و عشقی نهایت کوشش خود را جهت راهنمایی آنان در مورد چگونگی شیوه زندگی، که آنها بعد از به تصرف درآوردن آن سرزمین باید داشته باشند، بکار بست. او درست مانند پدری سالمند، فرزندان خویش را با کلام حکمت و مشاوره محبت آمیز آگاه می‌ساخت. سخنان او به آنان پر از تذکرات بود در مورد مراقبت از طرز زیستن در سرزمینی که خداوند به پدران ایشان وعده داد بود؛ در غیر آن صورت، آنها آن سرزمین را از دست می‌دادند. این همان بار قلبی بود، که او به آنها ادا کرد و در این کتاب نگاشته و به ثبت رسانید.

کتاب تثنیه قبل از کتاب یوشع است، اما محتوای کتاب تثنیه به دنباله وقایع در یوشع می‌پردازد. در ترتیب کتاب‌ها، کتاب تثنیه اول آمده؛ ولی در مورد موضوعاتی که به آنها می‌پردازد، بعد از کتاب یوشع قرار دارد. یوشع به تصرف آن سرزمین می‌پردازد - یعنی عبور از رودخانه، جنگیدن در نبرد، ورود به آن سرزمین و درگیری با دشمن غاصب. لیکن تثنیه، با شیوه زندگی که ما در آن سرزمین و بعد از به تصرف درآوردنش باید داشته باشیم، سر و کار دارد. به عبارتی دیگر، این کتاب به ما طرز زیستن جهت مسرت بردن از آنچه به تصرف درآورده‌ایم را نشان می‌دهد. ما به آن سرزمین داخل شده و آن را به تصرف درآورده‌ایم؛ حال باید بیاموزیم که چطور از آن مسرت برده و در آن زندگی کنیم. ما نه تنها باید چگونگی به تصرف درآوردن

اشتمال تمام مسیح را بدانیم، بلکه همچنین پس از تصرف او، باید بدانیم چگونه در برابر چشمان خدا زیست کنیم تا قادر به مسرت بردن از او باشیم. این پیام کتاب تثنیه است.

## کار و کوشش بر روی مسیح

پس آن زندگی که برای مسرت بردن از سرزمین نیکو نیاز داریم، کدام است؟ این زندگی قبل از هر چیز، زندگی زحمت کشیدن بر روی مسیح است. یک زندگی که در آن، مسیح صنعت ماست.

امروزه در مورد صنعت گفته‌های زیادی وجود دارد. مردم موضوعات مختلفی را در این مورد مطالعه می‌کنند، آنها برای صنایع وارد تجارت شده و شهرهای صنعتی طراحی می‌شوند. به طور عملی، امروزه همه چیز برای صنعت است. حتی ملل دنیا در مورد ترقی و رشد صنعتی با یکدیگر رقابت می‌کنند. صنایع گوناگونی در دنیا وجود دارد، ولی ما که مردم خداوند بوده و در مسیح شامل تمام زندگی می‌کنیم، باید فقط دارای یک صنعت باشیم - مسیح. مسیح صنعت ماست. کار و زحمات ما باید روی مسیح باشد.

بسیاری امروز دانشجوی علوم یا مهندسی هستند. آنها روز به روز در مورد این موضوعات جستجو کرده و بر روی آن کار می‌کنند. آنان ساعات بسیاری را صرف مطالعه دشوار، آزمایش‌ها و حتی ممارست در این رشته‌ها می‌کنند. ولی خواهش می‌کنم به من بگویید که به عنوان یک مسیحی، یعنی کسی که از خدا تولد یافته، از روح القدس منور گشته، و روزانه توسط قدرت رستاخیز درون خود قوت می‌گیرد، کار و زحمت شما بر روی چیست؟ به عبارتی دیگر، کار یا شغل شما چیست؟

من هر کجا می‌روم، هرگز دوست ندارم به مردم بگویم که یک واعظ هستم. ممکن است غریب به نظر برسد، ولی من شرم دارم که خود را به این طریق به مردم بشناسانم و دوست ندارم اجازه دهم که

مردم مرا به اصطلاح امروز کشیش بشناسند. برای من بسیار مشکل است که از کارم به مردم بگویم. بسیاری اوقات در مسافرت‌هایم با هواپیما و یا قطار، کسی که کنار من می‌نشیند از من راجع به شغل من می‌پرسد. گاهی با گفتن این جواب که «من روی مسیح کار می‌کنم!» مسیح شغل من است!» آنها را به حیرت می‌اندازم! وقتی از من می‌پرسند که برای کدام بنگاه کار می‌کنم، گاهی پاسخ می‌دهم «بنگاه من شرکت مسیح است!» سپس معمولاً از من می‌پرسند که منظور من از «شرکت مسیح» چیست؟ من فقط می‌توانم به آنها بگویم که روز به روز روی مسیح کار می‌کنم و مسیح خودش شغل من است.

شما که محصل هستید باید پی برده و تجربه کنید که حتی در هنگام مطالعه، آنچه را که شما بر آن کار می‌کنید، مسیح است. مسیح صنعت شماست. شما که راننده کامیون هستید باید پی ببرید که شغل واقعی شما رانندگی کامیون نیست؛ شغل واقعی شما مسیح است؛ شما باید همواره بر روی مسیح زحمت کشید. شما که خانه‌دار هستید باید بدانید که شغل واقعی شما مراقبت از خانه و خانواده‌تان نیست، بلکه مسیح است! آیا شما تمام وقت بر روی مسیح کار می‌کنید؟ آیا در هر موقعیتی جویای مسرت بردن از او و تجربه کردن وی هستید؟

زندگی پس از تصرف آن سرزمین نیکو، زندگی زحمت کشیدن بر روی مسیح است. این یک زندگی است که مسیح را صنعت ما ساخته و او را به فراوانی تولید می‌کند. ما برای «شرکت مسیح» کار می‌کنیم و روز به روز مسیح را تولید می‌کنیم. بسیاری از کشاورزان میوه می‌رویانند و میوه تولید می‌کنند. ما مسیح می‌رویانیم و مسیح تولید می‌کنیم. ما روز و شب و با پشتکار، روی مزرعه مسیح کار می‌کنیم. در عین حال، با خشنودی کار کرده و این کار برای ما همچون استراحت است.

قوم اسرائیل را پس از اشغال سرزمین نیکو و مطیع ساختن تمام

دشمنانشان، در نظر گیرید. آنها چه کردند؟ آنان تنها بر روی زمین زحمت کشیدند. آنها زمین را شخم می‌زدند، بذر می‌کاشتند، گیاهان را آبیاری می‌کردند، موه‌ها را پرورش داده و درختان را پیوند می‌زدند. تمام این کارها برای مسرت بردن از آن قطعه زمین، لازم بود. این تصویری است از اینکه چگونه ما باید با پشتکار بر روی مسیح کار کنیم، تا بتوانیم از ثروت‌های شامل تمام او مسرت بریم. این شغل ماست. مسیح صنعت ماست. برای تولید ثروت‌های مسیح، ما باید روی او کار کنیم. مشاهده کرده‌ایم که آن سرزمین از جوانب گوناگون چقدر غنی است، ولی بدون زحمت کشیدن، چگونه ثروت‌هایش استخراج شده و به فراوانی تولید گردد؟ داشتن این مسیح غنی یک چیز، اما کار و کوشش مداوم بر روی او چیز دیگری است.

در مورد مسیحیت امروزی چه می‌توان گفت؟ آیا غنی است یا فقیر؟ باید اعتراف کنیم که واقعاً فقیر است. ثروت و غنای مسیح بی‌اندازه است، ولی کلیسا امروز در فقر فرو رفته است. چرا؟ زیرا امروزه فرزندان خداوند کاهل هستند. آنها خود را برای زحمت کشیدن بر روی مسیح وا نمی‌دارند. کتاب امثال را بخوانید که توسط آن مرد با حکمت، سلیمان پادشاه، نوشته شده است. «ای کاهل، تا به چند خواهی خوابیدی؟ و از خواب خود، کی خواهی برخاست؟ اندکی خفت و اندکی خواب و اندکی بر هم نهادن دست‌ها به جهت خواب، پس فقر مثل راهزن بر تو خواهد آمد...» (امثال ۶: ۹-۱۱). چگونه است که امروزه کشور آمریکا بسیار ثروتمند است؟ خدا واقعاً سرزمینی بسیار غنی به آمریکا عطا کرده است. ولی این تمام داستان نیست. بسیاری از آمریکایی‌ها برای تولید و استخراج این ثروت‌های فراوان، بر روی سرزمین خود سخت کوشیده‌اند. ما باید کوشا بوده و نمی‌توانیم تنبل باشیم. در مورد بیشتر مسیحیان امروزی چه می‌توان گفت؟ آنها بیش از حد در مشغله‌های دنیوی خود سرگرم بوده، و در کار بر روی مسیح بیش از حد تنبل هستند.

ما باید زمین روحانی خویش را کشت کنیم؛ باید در آن بذر روحانی بکاریم؛ باید تمام اوقات این بذره‌های روحانی را آبیاری کنیم. برای انجام کارها ما نمی‌توانیم متکی به دیگران باشیم؛ ما باید خودمان کارها را انجام دهیم، در غیر این صورت، هرگز به انجام نمی‌رسد. خواه‌رآن، آیا امروز صبح کلام را دعایی خوانده‌اید؟ برادران، چند بار امروز با خداوند تماس گرفته‌اید؟ وضعیت امروزه این است. ما مسیح کشت نمی‌کنیم. ما زمینی بسیار غنی داریم، ولی بر روی آن کار نمی‌کنیم؛ در نتیجه، تولیدی وجود ندارد. حقیقتاً ما در منابع غنی هستیم، ولی در تولیدات فقیریم.

خداوند به مردم خود گفت که برای پرستش او هر سال باید حداقل سه بار گردهم آیند: در عید فصیح، در عید پنجاهه پنتیکاست و در عید خیمه‌ها؛ او به آنان گفت که هرگاه گردهم آیند، هرگز نباید دست خالی حضور یابند. آنها باید در دست خود چیزی از تولیدات آن سرزمین نیکو را پیش او بیاورند. اگر آنها تنبلی ورزیده و در آن زمین زحمت نمی‌کشیدند، نه تنها قادر نمی‌بودند که چیزی به خداوند تقدیم کنند، بلکه برای خشنودی خویش نیز چیزی نداشته و گرسنه می‌ماندند.

برادران و خواه‌رآن، باید پی ببریم که هرگاه در جلسه‌ای گردهم می‌آییم، هر گاه برای پرستش خداوند می‌آییم، نباید دست خالی حضور یابیم. ما باید دست‌هایمان پر از تولیدات مسیح باشد. ما باید روز به روز بر روی مسیح زحمت بکشیم تا او را به صورت انبوه تولید کنیم. ما به چیزی بیش از قدری مسیح برای برآوردن نیازهای خود احتیاج داریم. تولید ما از او باید به حدی باشد تا اضافه‌ای برای دیگران، یعنی فقرا و نیازمندان، باقی بماند: «من تو را امر فرموده می‌گویم، البته دست‌های خود را برای برادر مسکین و فقیر خود که در زمین تو باشند، گشاده دار» (تثنیه ۱۵: ۱۱). همچنین باید اضافه‌ای برای بر طرف کردن نیازهای کاهنان و لایوان نیز وجود

داشته باشد: «و حق کاهنان از قوم، یعنی از آنانی که قربانی، خواه از گاو و خواه از گوسفند می‌گذارند، این است که دوش و دو بنا گوش و شکنبه را به کاهن بدهند... و نوبر غله و شیر و روغن خود و چین اول پشم گوسفند خود را به او بده» (تثنیه ۱۸: ۳۴). و بالاتر از همه، بهترین مازاد محصول شما باید به خداوند اختصاص داده شده و کنار گذاشته شود: «آنگاه به مکانی که یهوه خدای شما برگزید تا نام خود را در آن ساکن سازد، به آنجا هر چه را که من به شما امر فرمایم بیاورید، از قربانی‌های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دست‌های خویش را، و همه نذرهای بهترین خود که برای یهوه نذر نمایید» (تثنیه ۱۲: ۱۱). وقتی آنها مزرعه را درو می‌کردند، باید نوبر آن را برای خداوند کنار می‌گذاشتند. وقتی گله پرورش داده می‌شد، نخست زاده آن برای خداوند بود. ما باید با جدیت بکوشیم، نه تنها برای تولید کافی جهت برآوردن نیازهای خویش، بلکه همچنین برای کسب مازادی برای برآوردن نیازهای دیگران، با ذخیره کردن بهترین برای خداوند. سپس در نزد خدا مقبول بوده و او از ما خشنود خواهد بود.

این است زندگی در سرزمین نیکو. این یک زندگانی است که ما در آن دائماً بر روی مسیح زحمت می‌کشیم، و در آن، مسیح را به صورت انبوه تولید می‌کنیم. ما آنقدر از محصول مسیح درو می‌کنیم که رضایت کامل داریم، و باقیمانده‌ای برای سهیم شدن با دیگران و پرستش خدا نیز داریم. پرستش کردن خدا با مسیح به این معنی نیست که باید او را بطور انفرادی پرستش کنیم، بلکه پرستیدن او در جمع همه فرزندان خدا، توسط مسرت بردن از مسیح با یکدیگر و با خداست. وقتی در جمع حاضر می‌شوید، شما چیزی از مسیح را همراه خود می‌آورید. برادری دیگر نیز چیزی را از مسیح همراه می‌آورد. هر نفر سهمی از کوشش و زحمت خود بر روی مسیح را با خود به این جمع آورده و مسرتی غنی از مسیح به وجود می‌آید که

نه تنها برای مقدسین است، بلکه بیشتر برای خداست، چرا که بهترین‌ها به او اهدا شده است.

## چگونگی کار و کوشش بر روی مسیح

ما تاکنون نیازمان به کار بر روی مسیح و اینکه او صنعت ما است را بطور مختصر ملاحظه کردیم. من معتقدم که این موضوع برای ما کاملاً روشن است، ولی ترسم از این است که برای خیلی‌ها این موضوع تنها یک تعلیم عقیدتی باشد. چگونه می‌توانیم این را عملاً بکار گیریم؟ ما برای روزانه زحمت کشیدن بر روی مسیح باید چکار انجام دهیم؟

اجازه دهید شرح دهم. دعای شما هر صبح باید این باشد: «خداوندایکبار دیگر خود را به تو وقف می‌کنم، نه اینکه برایت کاری انجام دهم، بلکه برای مسرت بردن از خودت.» شما باید صمیمانه و با اخلاص خود را به خداوند وقف کنید، تنها به منظور مسرت بردن از او و تجربه کردنش - نه چیزی بیشتر. هر صبح، از همان لحظه‌ای که از خواب بیدار می‌شوید، باید بگویید، «خداوندایکبار، اینجا هستم. من خود را جهت مسرت بردن از خودت به تو تقدیم می‌کنم. تمام روز و از این لحظه به بعد، به من فیص عطا کن تا تو را تجربه کرده و تو را در هر موقعیتی بکار برم. من برای فردا چیزی تقاضا نمی‌کنم. به من فیص عطا کن تا امروز از تو مسرت ببرم. به من نشان بده که چگونه زمین را شخم زنم، بذر بکارم و گیاهان خداوند را آبیاری کنم.» بدین ترتیب، شما لحظه به لحظه در طی روز اشتراک خود را با خداوند نگه خواهید داشت. شما عملاً در خداوند زندگی کرده، بر روی او زحمت کشیده، او را بکار برده، و از او مسرت خواهید برد. اگر چنین کنید، خواهید دید که «مزرعه» شما چقدر پر بار و زیبا خواهد بود. مزرعه مسیح در زندگی روزمره شما پر از محصول خواهد بود. وقتی روز



خداوند برسد و شما با مقدسین برای پرستش خداوند حاضر شوید، قادر خواهید بود بگویید، «اکنون من به دیدار خدایم و برای پرستش خداوند خود می‌روم. من نه با دستانی خالی، بلکه با دست‌هایی پر از مسیح خواهم رفت. چرا که مازادی داشته و در دست راست خود ذخیره‌ای از بهترین محصول برای خداوند خود دارم.» حال اگر در جلسه برادری نزد شما آمده و بگوید، «من مشکل بخصوصی دارم. آیا می‌توانید به من کمک کنید؟» شما قادر خواهید بود کمی با او مشارکت کرده و قدری از ذخیره خود از مسیح را به او دهید؛ یعنی می‌توانید قدری از آن محصول مسیحی را که بر رویش زحمت کشیده و روز به روز از او مسرت برده‌اید، به او بدهید. شما به فراوانی از او برخوردار بوده و اکنون ذخیره‌ای در دست دارید که با برادران و خواهران سهیم شوید. در آغاز جلسه، بخاطر ذخایری که برای خداوند اندوخته‌اید، برای ادای دعاها و ستایش‌ها به او، آمادگی بسیار دارید. این بهترین ذخیره شماس است که به همراه مقدسین و با شادی آن را به خداوند برای خشنودی و رضایت او ارائه می‌کنید. شما به اندازه کافی از مسیح، برای خود، برای نیازمندان و برای خداوند برداشت کرده‌اید. علاوه بر این، شما مقدار قابل ملاحظه‌ای را کنار گذاشته‌اید تا در روزهای آینده نیز شما را یاری دهد.

اگر ما از مسیح غنی هستیم، الزاماً باید در کار و در صنعت نیز غنی باشیم. در مسیح، ما نمی‌توانیم تنبل باشیم. باید اجازه دهیم تا خدا با ما و همزمان با دیگران از مسیح مسرت برد. اگر شما، من و همگی ما چنین کنیم، وقتی برای پرستش خداوند دور هم جمع شویم، جلسات ما چقدر فوق‌العاده خواهد بود! من با شما شریک شده و شما با من سهیم می‌شوید. شما چیزی از خداوند به من داده و من در عوض چیزی از او به شما می‌دهم. پس انواع بسیاری از مشارکت و مسرت دو جانبه به وجود خواهد آمد و خداوند سهم کامل خویش را خواهد یافت.

## آشکار کردن مسیح

در دنیای امروز نمایشگاه‌های زیادی وجود دارد. مردم در اوقات بخصوصی از جاها و نواحی خاص و گاه از سراسر دنیا تولیدات خود را برای ارائه و نمایش گردهم می‌آورند. این درست همان کاری است که ما وقتی برای پرستش خدا دور هم جمع می‌شویم، انجام می‌دهیم. ما برای آشکار کردن مسیح دور هم جمع می‌شویم، نه تنها آن مسیحی که خدا به ما عطا کرده، بلکه مسیحی که تولید کرده‌ایم، یعنی مسیحی که بر روی او زحمت کشیده و او را تجربه کرده‌ایم. این است آن مسیحی که همگی ما جمع می‌شویم تا او را آشکار کنیم. برادران و خواهران، تمام جلسات ما باید این چنین باشد - یک نمایشگاه، جلوه‌گاهی که در آن، انواع محصولات مسیح نشان داده می‌شود.

باری دیگر قوم اسرائیل را مورد ملاحظه قرار دهید. در وقت جشن خیمه‌ها، بسیاری از تمام نقاط آن سرزمین به مرکزشان، اورشلیم، می‌آمدند. آنها از محصولات خود - مقداری میوه، سبزیجات، احشام و خیلی چیزهای دیگر به همراه می‌آوردند. اگر ما می‌توانستیم آنجا حضور داشته و شاهد آن واقعه باشیم، از ثروت‌های آن سرزمین به حیرت می‌آمدیم. محصولات فراوانی را اینجا و آنجا انباشته می‌دیدیم - زیبا، رسیده و رنگارنگ - با گوسفندان و احشام بر روی هر دستی. همه چیز برای برخورداری متقابل در حضور یهوه قرار داده شده، و خدا نیز سهم خود را می‌داشت.

برادران و خواهران، زندگی کلیسایی بسادگی همین است. یعنی مسرت بردن همگی مقدسین از مسیح، در برابر خدا، و بطور متقابل با خدا. مقدسین از آن مسیحی که تولید کرده‌اند مسرت می‌برند. آنها روز به روز روی مسیح کار کرده و روز به روز مسیح تولید می‌کنند. سپس در روزی که خداوند تعیین فرموده گردهم می‌آیند. نه تنها دست‌های آنها پُر است، بلکه، بطور تمثیلی بگوییم، آنان حتی بر شانه‌های خود نیز مسیح را حمل می‌کنند. آنها از فراوانی محصول و

جمع آوری ثروت‌های «سرزمین نیکو» که در آن زندگی می‌کنند، شادمانند. آنها با دست‌های خالی و چهره‌های در هم نمی‌آیند. یا وقتی که خدمتگزار بی‌چاره بر سکو مشغول وعظ است، آنها در نیمکت‌های خود به خواب نمی‌روند. این وضع چقدر ناخوشایند است! به یقین این راه پرستش برای مردم خداوند نیست. برای مردم خداوند پرستش زمانی است که هر کدام از آنها از مسیح پُر بوده، با مسیح می‌درخشند و مسیحی که بر آن زحمت کشیده و حاصل نموده‌اند را آشکار می‌سازند. برادری قادر است بگوید، «این است مسیحی که من امروز بر روی آن زحمت کشیده و حاصل نموده‌ام. خداوند از این نظر و از آن نظر نسبت به من دولت‌مند و غنی بوده است.» خواهی می‌تواند شهادت دهد، «ستایش بر خداوند، من در شرایط دشوار خانه، صبر و مهربانی مسیح را تجربه کرده‌ام. از این طریق او نسبت به من بسیار شیرین و واقعی است.» این، محصول این خواهر از مسیح است. هر کس مسیحی را که درو کرده، آشکار می‌سازد. این چه پرستشی برای خداوند، چه تعلیمی برای مقدسین، و چه شرمی برای دشمن است! یک چنین جلسه‌ای، خجالت‌عظیمی برای فرمانروایان و قدرت‌ها در جای‌های آسمانی است. نیروهای شریر آن را دیده و شرمگین می‌شوند، که مسیح، یک چنین مسیحی است. برادران و خواهران، آیا شما در محله خود چنین جلساتی دارید؟

می‌ترسم که امروز دشمن خندیده و نیروهای نابکار در آسمان‌ها جلسات مسیحی ما را به تمسخر بگیرند. لیک با مسرت بردن از مسیح شامل تمام، با کوشش و پشتکار روزانه بر روی مسیح، و با به همراه و گردهم آوردن محصول فراوان مسیح، و آن را با خدا و همهٔ مقدسین شریک شدن، ما می‌توانیم این تمسخر را به خود آنها برگردانیم. اگر چنین کنیم، دشمن و لشکریانش از خشم و شرم خواهند لرزید.

این است زندگی پس از تصرف آن سرزمین نیکو. این است زندگی کار بر روی مسیح، تولید کردن مسیح، مسرت بردن از مسیح، سهمی شدن مسیح با دیگران، و اهدا کردن مسیح به خدا، تا او نیز با ما از مسیح مسرت برد. این نوع مسرت و مشارکت، آشکار کردن مسیح به تمام عالم است. این پرستشی برای خدا و شرمی برای دشمن است. بعد از چنین پرستشی، هیچ یک از فرزندان خدا مستمند نخواهد بود. همه غنی و راضی بوده و هر کس با شادمانی از «اورشلیم» روانه خواهد شد. در پایان چنین جلسه‌ای، همه برادران و خواهران بطور غنی و به فراوانی تغذیه خواهند شد. آنها با مازادی وارد شده و با مازادی عظیم‌تر خارج می‌شوند. همه چیز در زندگی در آن سرزمین، مسیح است، ولی آن مسیحی است که به ما ربط دارد. این تنها یک مسیح بیرونی نیست، بلکه مسیحی درونی است. این مسیحی است که بر روی آن توسط ما کار شده، مسیحی که توسط ما حاصل شده، مسیحی که از او مسرت برده‌ایم، مسیحی که او را با دیگران و خدا شریک شده‌ایم.

## دو راه مسرت بردن از مسیح

بر طبق کتاب تثنیه، دو راه جهت مسرت بردن از مسیح وجود دارد. یکی را می‌توان راه شخصی، یا فردی، و دیگری را راه جمعی نامید. به عنوان مثال، در مورد غلات - گندم و جو - تمام قوم اسرائیل در هر زمان و مکانی می‌توانستند از آن بهره‌مند گردند. این یکی از راه‌های مسرت بردن از محصول آن سرزمین بود. ولی مقداری از آن غلات، نمی‌توانست بطور انفرادی و جداگانه مورد استفاده قرار گیرد. عُشر [ده‌یک] غلات و نوبر آن، به همراه عُشر و نوبر تمامی محصولات، می‌باید نگاه داشته شده و در روز معینی نزد کاهنین برگزیده خدا آورده می‌شد. آنها باید به مکانی که سکونتگاه خدا در آنجا بود آورده می‌شد، مکانی که خدا اسم خود را بر آن

نهاده بود. در آن مکان در حضور خدا، همه فرزندان خدا و خود خدا، از این محصولات مسرت می‌بردند. این پرستش جمعی بود. این دو راه، در مورد احشام نیز بکار می‌رفت. اگر آنها میل داشتند که از گوشت رمه و یا گله بخورند، می‌توانستند حیوان را در هر کجا ذبح کرده و از آن بهره‌مند شوند. ولی نخست‌زاده، یعنی عُشر را نمی‌توانستند بخورند. آنها می‌بایست آن را نگهداشته و نزد کاهن در مکانی که خداوند نام خود را بر آن نهاده می‌آوردند، جایی که خداوند آن را سکونتگاه خود قرار داده و فرزندان خداوند در آنجا ملاقات می‌کردند. آنها از یک سو می‌توانستند هر وقت و هر کجا که می‌خواستند از بخشی از ثروت و فراوانی آن سرزمین مسرت برند. ولی از سویی دیگر، قسمتی از این محصول بود که در نحوه استفاده از آن هیچ انتخاب و آزادی نداشتند. آنها باید آن قسمت را به محل منتخب خدا برده و در آنجا همراه با فرزندان او از آن مسرت برند. از این رو، دو راه وجود داشت: راه انفرادی و راه جمعی.

حال اجازه دهید این اصول را بکار بندیم. به عنوان مسیحیان، ما می‌توانیم در هر زمان و مکانی به تنهایی از مسیح مسرت بریم. ولی اگر بخواهیم از مسیح به طریق جمعی و همراه فرزندان خداوند مسرت بریم، هیچ انتخابی نداریم؛ تنها یک مکان وجود دارد که می‌توانیم به آنجا برویم. تنها و فردی مسرت بردن از او در هر مکانی تایید شده - برای این کار ما آزادی کامل داریم. ولی اگر بخواهیم با قوم خداوند جهت پرستش خدا از مسیح مسرت بریم، باید به همان مکان برگزیده خدا برویم. این موضوعی بی‌نهایت حیاتی است، زیرا یگانگی فرزندان خداوند را حفظ می‌کند.

این اصل کلاً خلاف وضعیت غالب در مسیحیت امروز است. به واسطه زیر پا گذاشتن این اصل، چقدر اغتشاش، پیچیدگی و تفرقه به وجود آمده! فرزندان اسرائیل را ملاحظه کنید. نسلی پس از نسلی دیگر، قری پس از قری دیگر، هیچ تفرقه در میان آنها نبود، زیرا آنها

فقط یک مرکز برای پرستش داشتند. کسی جرأت برپا کردن مکانی دیگر را نداشت. تنها یک مکان برای گردهمایی و پرستش وجود داشت - همان مکانی که یهوه از میان تمامی اسباط اسرائیل انتخاب کرد و نام و زیستگاه خود را بر آن نهاد. در تمام سرزمین اسرائیل، اورشلیم منحصر به فرد بود. آنجا مکانی بود که توسط خدا تعیین شده بود که همهٔ مردم باید برای پرستش جمعی او به آنجا می‌آمدند. اجازه دهید تا کلام خداوند را بخوانیم:

تثنیه ۱۲: ۵-۸: بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزیند تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلبید و به آنجا بروید. و به آنجا قربانی‌های سوختنی و ذبایح وعشورهای خود، و هدایای افراشتنی دست‌های خویش و نذرها و نوافل خود و نخست‌زاده‌های رمه و گله خویش را ببرید. و در آنجا بحضور یهوه خدای خود بخورید، و شما و اهل خانهٔ شما در هر شغل دست خود که یهوه خدای شما، شما را در آن برکت دهد، شادی نمایید. موافق هر آنچه ما امروز در اینجا می‌کنیم، یعنی آنچه در نظر هر کس پسند آید، نکنید.

وقتی ما به آن سرزمین که مسیح شامل تمام است وارد می‌شویم، دیگر نمی‌توانیم به آنچه در نظر خودمان درست است عمل کنیم. ما نمی‌توانیم در محل انتخابی خود برای پرستش جمعی با فرزندان خداوند ملاقات کنیم. باید به مکانی که خداوند برگزیده، به آن مرکز یگانه، به آن زمین متحد برویم.\* چقدر امروز وضعیت برخلاف این است! اگر نه یا ده برادر در مکان مشخصی باشند، برای آنها بسیار آسان است که بگویند: «بیایید باهم یک کلیسای جدید تشکیل دهیم.» و اگر دو یا سه نفر موافقت نکنند، خواهند گفت، «بسیار

\*مراجعه شود به فصل چهارم کتاب *Further Talks on the Church Life* توسط واچمن نی، انتشارات Living Stream Ministry.

خوب، شما بروید و کلیسای خودتان را تشکیل دهید.» و آنها هم چنین خواهند کرد. حتی در یک محله، شمارش آنچه امروز به اصطلاح کلیسا نامیده می‌شود دشوار است. امروزه در مسیحیت هر کس چنان عمل می‌کند که گویی حق دارد بر طبق میل خودش انتخاب کند. امروزه این گفته مشهور و متداول است: «در کلیسای انتخابی خود حضور بهم رسانید.» من مایلیم که با صدای رسا بر همه فرزندان خداوند فریاد برآورم که؛ «شما هیچ انتخابی ندارید!» از یک سو، شما آزادی کامل دارید که خود به تنهایی در هر کجا هستید از مسیح مسرت برید، ولی از سویی دیگر، چون با فرزندان خداوند برای پرستش او گردهم می‌آیید، آزادی خود را از دست داده‌اید. مکانی که فرزندان خداوند گردهم می‌آیند، باید همان مکان برگزیده شده توسط خود خداوند باشد. ما باید به آن مکان برویم.

اگر شما یک اسرائیلی در زمان عهد قدیم بودید، نمی‌توانستید به داوود و یا سلیمان بگویید، «من با شما راضی نیستم. اگر شما در اورشلیم پرستش می‌کنید، من به بیت‌الحم رفته، مرکز پرستش دیگری در آنجا بر پا می‌سازم.» ولی این درست همان کاری است که امروز مردم انجام می‌دهند. «ما نمی‌خواهیم آنجایی که شما هستید باشیم. اگر شما در خیابان اول جلسه دارید، ما جلسه خود را در خیابان دوم برگزار خواهیم کرد.» آنها حتی سعی می‌کنند که عمل خود را با ذکر این آیه در متی ۱۸: ۲۰ توجیه کنند، «زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضریم.» آنها می‌گویند، «آنچه ما انجام می‌دهیم کاملاً بر طبق کلام خداست. ما دو یا سه نفر هستیم که در نام خداوند بر پایگاه مسیح ملاقات می‌کنیم.» چند ماه بعد از شروع این جلسه، در میان ایشان نیز بعضی از برادران احساس خشنودی نکرده، آنها را ترک کرده و جلسه دیگری برپا خواهند داشت. آنها خواهند گفت، «اگر شما توانستید جلسه‌ای در خیابان دوم برپا کنید، ما هم می‌توانیم جلسه‌ای در خیابان سوم

برپا کنیم.» چه اغتشاشی! در چنین وضعیتی هیچ محدودیت و مقرراتی وجود نداشته، و تفرقه و نفاق را انتهای نخواهد بود.

ما باید با فرزندان خدا باهم در یک زمین مشترک متحد قرار داشته باشیم. شما نمی‌توانید بگویید که این زمین زیادی شرعی یا قانونی است. ما باید این چنین قانونی باشیم. من و شما باید توسط احکام خدا محدود باشیم، ما حق برپا کردن مرکز پرستش دیگری را نداریم - این کار باعث ایجاد تفرقه در میان فرزندان خدا خواهد بود. تنها جایی که ما می‌توانیم داشته و بر آن بایستیم، زمین وحدت و یگانگی است. شخصاً ما می‌توانیم از مسیح در هر جا مسرت بریم، ولی مطلقاً نمی‌توانیم با برادران و خواهران جهت پرستش خدا جلسه دیگری برپا کنیم. حتی یکی از ما حق انجام چنین کاری را ندارد. همگی ما باید به همان مکانی که خداوند تعیین کرده برویم. همان مکانی که او نام خود را بر آن نهاده و سکونتگاه اوست. در تمام عالم، بدن خداوند، محل سکونت خداوند، فقط یکی است؛ بنابراین، در همه جا، تنها باید یک ابراز از آن باشد، این آن قاعده اصلی است.

برادران و خواهران، کتاب تثنیه را بخوانید. جهت مسرت بردن از مسیح در آن سرزمین، دو قاعده به وضوح ارائه شده است. یکی در ارتباط با مسرت انفرادی شما از محصول آن سرزمین نیکوست، که شما می‌توانید در هر کجا، همه جا، هر وقت که میل دارید، به آن عمل کنید. قاعده دیگر آن است که اگر شما بخواهید از محصول سرزمین نیکو با مردم خداوند در برابر خدا و به عنوان پرستش مسرت برید، هیچ انتخابی ندارید. شما دارای هیچ حقی برای دنبال کردن علایق شخصی و آنچه در چشم خودتان درست می‌آید نیستید. شما باید افکار خویش را تسلیم کرده و در ترس و لرز بگویید، «خداوند، مکانی که تو برگزیده‌ای کجاست؟ به من نشان بده که بر کدام مکان نام خود را نهاده‌ای، سکونتگاه تو کجاست. من به آنجا



خواهم رفت.» آنجا شما می‌توانید با فرزندان خدا و با خدا، در حضور او از مسیح مسرت برید.

اگر چنین کنید، من به شما اطمینان می‌دهم که سبب خشنودی خدا خواهید بود. در غیر این صورت، با ایجاد ازدیاد تفرقه در میان فرزندان او، بر ضد خدا خواهید بود. باید فوق‌العاده مراقب باشید. از شما تمنا دارم که به این سخنان توجه کنید.

مسیح بسیار کامل، بسیار غنی و بسیار زنده است! ما می‌توانیم هر زمان و همه وقت از او مسرت بریم. این نه تنها مجاز می‌باشد، بلکه جایز است که ما در هر کجایی که هستیم در پی مسرت بردن از او باشیم. ولی باید قاعده اصلی و اکید را به خاطر بسپاریم، که اگر با مردم خداوند، در برابر خدا و جهت پرستش او بخواهیم از او مسرت بریم، نمی‌توانیم آنچه را دوست داریم انجام دهیم. برای این موضوع باید در ترس و لرز باشیم!

برادران و خواهران، آیا شما اکنون با فرزندان خدا در مکانی که او برگزیده، در آنجایی که نام خویش را نهاده، ملاقات می‌کنید؟ من به شما توصیه می‌کنم که متوقف شده و به خداوند بنگرید. خداوند را بجوئید. از او بخواهید تا به شما مکانی را که او انتخاب کرده نشان دهد، و به او بگویید که به آنجا خواهید رفت. این راه درستی برای ماست تا مشکل تفرقه امروز در میان مردم خداوند را حل کنیم. راه دیگری وجود ندارد. باشد او بر ما رحمت داشته باشد.

زندگی در آن سرزمین، یک زندگانی پر مسرت از مسیح است، هم به صورت فردی و هم دسته جمعی با مردم خداوند. باشد که ما در زحمات بر روی او کوشا باشیم، تا با دست‌هایی پر از او به مکانی که او برگزیده بیاییم، به همان زمین اتحاد، و از این مسیح غنی و باشکوه، همراه با فرزندان خدا و همراه با خود خدا، مسرت بریم.



## فصل شانزدهم

# نتیجه آن سرزمین - آن معبد و آن شهر

خواندنی‌ها از کلام مقدس: تثنیه. ۱۲: ۵-۷، ۱۷-۱۸؛ ۸: ۷-۹؛ افسسیان. ۱: ۲۲-۲۳؛ ۲: ۱۹-۲۲

تاکنون ما چیزهای بسیاری از تجربهٔ مسیح دیده‌ایم. با برّهٔ فَصَح آغاز کرده و از مراحل مختلف بسیاری عبور کردیم، از جمله منّای روزانه، نهر جاری از شکاف صخره، صندوق شهادت و توسعهٔ آن، مسکن، انواع هدایای قربانی، کاهنین با کهنات، و ارتش مقدس. سرانجام به آن سرزمین، آن سرزمین شامل تمام، رسیدیم. ملاحظه کردیم که این سرزمین برای هر دو، هم خدا و هم مردم خدا، همه چیز است. این تصویر بسیار روشن است.

## افزایش میزان تجربهٔ ما

تمام اقلام، از برّه تا آن سرزمین، نمادی از مسیح می‌باشند. به عنوان یک نماد، هر یک از این اقلام، در نوع خود کامل و بی‌عیب هستند. ولی آخرین آنها یعنی آن سرزمین، شامل تمام بوده و عالی‌ترین نماد است. به عنوان نمادی از مسیح، برّهٔ فَصَح، واقعاً کامل و بی‌عیب است؛ ولی هنوز نمادی از مسیح در معیاری بسیار کوچکتر است. تا جایی که به خود خداوند مربوط است، در وی محدودیتی نیست، اما در ارتباط با تجربهٔ ما از او، چنین محدودیتی وجود دارد. وقتی ما نزد خداوند آمده و او را به عنوان رستگار کنندهٔ خود می‌پذیریم، مسیحی را که دریافت می‌کنیم، تمام، کامل و بی‌عیب

است؛ ولی تا آنجا که به تجربه ما از او مربوط است، ما او را در معیاری کوچک، مثل یک بره کوچک، تجربه می‌کنیم. از زمانی که ما مسیح را به عنوان آن بره تجربه کردیم، در تجربه خود همواره در پیشرفت و ترقی بوده‌ایم؛ در تجربه از مسیح، ما دائماً بهتر شده و از او بیشتر و بیشتر مسرت برده‌ایم. این به آن معنی نیست که مسیح بزرگتر و بزرگتر شده، خیر، مسیح همان است؛ ولی بر حسب تجربه خود، ما حس می‌کنیم که او برای ما عظیم و عظیم‌تر می‌گردد. در تجربه ما روز به روز، مسیح بزرگتر و بزرگتر می‌گردد. در آن مرحله از تجربه خود که به قلم آخر، یعنی آن سرزمین شامل تمام می‌رسیم، مسیح بطور نامحدودی برای ما بزرگ است. او سرزمینی وسیع است. او سرزمینی است که ابعادش آن عرض، طول، عمق و ارتفاع است. عرض و طول آن را انتهایی نیست؛ عمق و ارتفاع آن را انتهایی نیست. هیچ‌کس نمی‌تواند به شما بگوید که مسیح چقدر بزرگ است - وسعت او نامحدود است. این همان سرزمینی است که ما به آن داخل شده‌ایم. اقلام دیگر، قابل اندازه‌گیری می‌باشند، یعنی اندازه و حدی در ترکیب و تجاربی که این اقلام از مسیح نشان می‌دهند وجود دارد. ولی در مورد آن سرزمین چنین نیست. مسیحی که آن سرزمین نمایانگر اوست بی‌پایان و بی‌مقیاس است.

## بلوغ و کار

وقتی ما از مسیح به عنوان آن بره مسرت می‌بریم، خواست خدا آن است که ما از انجام تمام کارهای خود بازایستیم. در زمان فصیح هیچ‌کس اجازه انجام کاری را نداشت - تمام کارها باید متوقف می‌شد (خروج ۱۲: ۱۶). هیچ کاری بجز مسرت بردن از بره وجود نداشت. خون بره بر چارچوب درها زده می‌شد و گوشت بره داخل خانه خورده می‌شد. کار دیگری برای انجام دادن نبود. در مورد خوردن مٔا نیز

همین بکار برده می‌شد. مَثلاً از آسمان برای مسرت آنها نزول می‌کرد و نیازی به انجام هیچ کاری بجز خوردن و مسرت بردن از آن نبود. وقتی ما از مسیح این چنین مسرت می‌بریم، به همین نحو است. وقتی او را به عنوان نجات دهنده و تامین غذای روزانه خود برمی‌گیریم، مطلقاً هیچ کاری برای انجام دادن برای ما وجود ندارد. تنها باید آنچه را که از قبل برایمان تهیه شده، آزادانه و بطور کامل بپذیریم. هر نوع عملی توسط ما تنها مانع مسرت بردن ما از مسیح در این جوانب شده و بی‌احترامی به خداست.

اما به صندوق شهادت که می‌رسیم داستان دیگری است: برای ما در آنجا کاری برای انجام دادن وجود دارد. در تجربه از مسیح به عنوان صندوق شهادت، ما بناسازی مسکن را داریم. به آن سرزمین که می‌آییم، جنبه کار شدیدتر می‌شود، زیرا همان‌گونه که تاکنون ملاحظه کرده‌ایم، اگر بر روی آن سرزمین کار نکنیم، به ما محصولی نخواهد داد. آن سرزمین، واقعاً با برّه و مَثلاً متفاوت است. مَثلاً با شبنم از آسمان نازل می‌شد (اعداد ۱۱: ۹). برای مسرت بردن از آن، هیچ کاری جز برخاستن، جمع کردن و خوردن لازم نبود. ولی وقتی مردم اسرائیل داخل آن سرزمین شده و از نیکویی‌های آن بهره‌مند گشتند، مَثالی که از آسمان نازل می‌شد، متوقف شد و میوه آن سرزمین به عنوان تامین کننده غذای آنها جانشین مَثلاً شد (یوشع ۵: ۱۲). ما باید عمیقاً تحت تاثیر این تفاوت قرار بگیریم: برای مسرت بردن از مَثاً هیچ کاری لازم نیست، ولی مسرت بردن از محصول آن سرزمین نیکو بستگی زیادی به کار ما دارد. این کاملاً متفاوت است.

وقتی ما تازه نجات یافته و از نظر روحانی نابالغ هستیم، از مسیح مسرت می‌بریم. او برای ما بسیار نیکو و شگفت‌انگیز است! آه، مسیح برّه ما، مَثالی روزانه ما، و صخره با آب جاری از آن است - او بسیار نیکوست! او برایمان همه کار انجام می‌دهد! اما همچنان که به تدریج در خداوند بالغ می‌شویم، کشف می‌کنیم که کاری برای انجام

دادن داریم. ما باید قدری مسئولیت قبول کرده و کار کنیم. برای مثال، در خانوادهٔ انسانی ما، کودکان، نوزادان و نوپایانی وجود دارند. این افراد هیچ کاری ندارند بجز مسرت بردن از آنچه مداوماً برای ایشان مهیا می‌شود. همه چیز برای ایشان توسط دیگران مهیا شده است. ولی وقتی چند سالی بزرگتر می‌شوند، در خانواده مسئولیت کوچکی به آنها سپرده می‌شود، شاید مراقبت از چند عضو جوانتر و یا انجام چند کار جزئی. سپس وقتی چند سالی بالغ‌تر می‌شوند، مسئولیت‌های بیشتری به آنها سپرده می‌شود. به سن بیست سالگی یا بیشتر که برسند، باید شغلی برگزیده و برای زندگی خود امرار معاش کنند. در عالم روحانی نیز درست همین‌طور است. وقتی ما به اشمال تمام مسیح وارد می‌شویم، خیلی بیشتر از او مسرت می‌بریم. ولی در عین حال، مسئولیت قابل توجهی را باید به عهده بگیریم. هر چه بیشتر بر روی مسیح کار کنیم، مسیح بیشتری را حاصل کرده و بیشتر از مسیح مسرت خواهیم برد؛ و مسیح بیشتری برای مشارکت با دیگران داشته و قادر خواهیم بود تا مسیح بیشتری به خدا اهدا کنیم. همهٔ اینها بستگی به میزان زحمت ما بر روی مسیح دارد. به آن سرزمین که وارد شدیم، باید کار کنیم!

برادران و خواهران، شرکت خود را در شهرتان چه وقت به ثبت خواهید رساند؟ کدام شرکت؟ شرکت مسیح! شرکت مسیح، در هر شهر و محله! شرکت مسیح، لوس آنجلس! شرکت مسیح، سانفرانسیسکو! شرکت مسیح، ساکرامنتو! هر گروه از ایمانداران به عنوان یک ابراز محلی از بدن مسیح باید یک شرکت باشد، یک کارخانه که مسیح را به طرز انبوه تولید می‌کند. ما باید همواره بر روی مسیح کار کرده و مسیح را روز به روز تولید کنیم. ما باید مسیح را صنعت خود سازیم. اگر دیگران از ما بپرسند کار شما چیست، باید قادر باشیم جواب دهیم که کار ما مسیح بوده و موسسهٔ ما شرکت مسیح است. ما می‌خواهیم ببینیم که این شرکت در هر شهری در تمام دنیا یک

شعبه داشته باشد. چقدر شگرف خواهد بود که هر کجا برویم، گروهی از مردم را ملاحظه کنیم که تنها کار آنها مسیح است. شرکت مسیح، لندن! شرکت مسیح، پاریس! شرکت مسیح، توکیو! گاهی می‌توانیم نمایشگاه جهانی داشته باشیم. شرکت مسیح در تایپه می‌تواند چیزی ارائه دهد. شرکت مسیح در هنگ کنگ می‌تواند چیزی ارائه دهد. از هر شهری، فرزندان خداوند می‌توانند مسیحی را که تولید کرده‌اند آورده و ثروت‌های گوناگون او را به نمایش گذارند. بیایید برای نمایشگاهی از مسیح و آشکار کردن او گردهم آییم. ما از یک نوع سازمان بشری صحبت نمی‌کنیم، بلکه از کسانی می‌گوییم که با یکدیگر بطور عملی در مسیح بنا گشته‌اند، کسانی که تنها مقصودشان کار کردن بر روی مسیح است، تا او را تولید کرده و از وی مسرت ببرند، و او را سهمیم بوده و ابراز کنند. این است آنچه خدا می‌خواهد ما انجام دهیم.

باری دیگر قوم اسرائیل را در عهد قدیم در نظر بگیرید. پس از یک سال زحمت کشیدن بر روی آن سرزمین نیکو، زراعت بر روی زمین، کاشتن بذر، آبیاری و هرس کردن گیاهان، روز جشن خیمه‌ها سر رسید. سپس، از تمام مناطق آن سرزمین، از تمام شهرها و شهرک‌ها مردم در حالی که ده‌یکها و نوبر تولیدات خود را به همراه داشتند، در مرکز خود در اورشلیم گردهم می‌آمدند. آنجا نمایشگاهی از تمامی محصولات کنعان وجود داشت. برگزاری این جشن که با قوم خدا و با خود خدا صورت می‌پذیرفت، تماماً بستگی به کار و کوشش آنها بر روی آن زمین داشت.

اکنون ما از مسیح به عنوان همان واقعیت آن سرزمین فوق‌العاده نیکو مسرت می‌بریم. حقیقتاً این فیض خداست که چنین سرزمینی را به ما عطا کرده، ولی این امر به همکاری کامل ما مربوط است. ما باید با خدا همکاری و هماهنگی داشته باشیم. خدا این قطعه زمین را برای ما مهیا و تدارک دیده - یعنی خدا مسیح را به ما عطا کرده

است. خدا باران را از آسمان بر این زمین باراند - یعنی خدا روح القدس را به ما عطا کرده است. آن سرزمین نمادی از مسیح است، و باران نمادی از روح القدس می‌باشد. ولی هنوز همکاری ما لازم است. ما باید با خدا همکاری کنیم؛ سپس محصول خواهیم داشت. اینکه ما چقدر با خدا همکاری داشته باشیم - مشکل در اینجا است.

در بعضی به اصطلاح کلیساها، شما هیچ چیزی را که از محصول آن سرزمین نیکو باشد در نمی‌یابید. آنها تنها توان دادن برّهٔ فِصْح و مَنای آسمانی را به مردم دارند. آنها تنها می‌توانند مسیح را به عنوان آن برّهٔ رستگار کننده یا مَنای روزانه، به مردم ارائه دهند. آنان قادر به ارائهٔ مسیح به عنوان آن سرزمین نیکو نیستند، زیرا خود هرگز به آن سرزمین نیکو وارد نشده‌اند. ولی در بعضی از کلیساهای محل، وقتی با مردم تماس گرفته و در جلساتشان حاضر می‌شوید، پی خواهید برد که هرگاه آنها گردهم می‌آیند نمایشگاهی غنی برپاست، که انواع محصولات مسیح در آنجا آشکار شده است. چرا؟ چون آنها به آن سرزمین نیکو داخل گشته و با پشتکار بر روی مسیح به کار مشغولند. آنها بسیاری چیزهای نیکو دارند که از مسیح تولید کرده‌اند.

## هدیه قربانی صلح

بار دیگر ما باید توجه کنیم که تمام مردم اسرائیل برای پرستش و مسرت بردن از محصول در مقابل خدا و با خدا، محصولات خود را به یک مکان می‌آوردند، که همان مکان انتخاب شده توسط خدا بود. آنها آنچه تولید می‌کردند، به طور نمونه، مسیح بود و آنچه را که به خدا اهدا می‌کردند مسیح بود. آنها آنچه را که تولید می‌کردند به خدا اهدا می‌نمودند، تا در برابر خدا و با خدا به طور متقابل از آن مسرت برند.

یکی از هدایای قربانی که فرزندان باستان خدا پیشکش می‌کردند،



نسبتاً ویژه و مخصوص بود. آن، قربانی صلح [ذبیحه سلامتی] بود. در قربانی صلح، هم برای کسی که آن را اهدا می‌کرد، هم برای دیگران، و هم برای خدا، چیزی برای مسرت بردن وجود داشت. اگر من برای تقدیم هدیهٔ قربانی صلح اقدام کنم، در آن سهمی برای خودم، سهمی برای دیگران، و سهمی برای خدا وجود خواهد داشت. لایوان فصل ۷ را بخوانید. خواهید دید که قربانی صلح [سلامتی] هدیه‌ای برای مسرت کسی که آن را اهدا می‌نماید و شراکت آن با دیگران و با خداست.

برادران و خواهران، هرگاه ما برای پرستش خدا در مسیح، با مسیح و بواسطهٔ مسیح گردهم می‌آییم، مسیح را به عنوان هدیهٔ صلح و سلامتی تقدیم می‌کنیم. بوسیلهٔ این مسیح، سهمی برای خدا، سهمی برای ما، و سهمی برای دیگران وجود دارد. ما بطور متقابل با خدا و در مقابل خدا، از مسیح مسرت می‌بریم. این پرستش واقعی است و موجب شرمساری دشمن، یعنی شیطان، می‌شود.

## آن معبد

باید کلام در تثبیه ۱۲ بر ما تاثیری عمیق گذارد - این فوق‌العاده مهم است. باید تمام محصولات را به مکان انتخاب شده توسط خدا بیاوریم. این کدام مکان است؟ این مکان سکونتگاه خداست. شما باید مسیح را به این نقطهٔ مرکزی بیاورید؛ من باید مسیح را به این نقطهٔ مرکزی بیاورم؛ ما همگی باید مسیح را به این نقطهٔ مرکزی بیاوریم، تا در آنجا به طور متقابل در برابر خدا و با خدا از او مسرت بریم، و حاصل، آن سکونتگاه خداست. ما باید پی ببریم که وقتی از مسیح نه فقط به صورت انفرادی بلکه به صورت جمعی مسرت می‌بریم، نتیجه‌ای از آن حاصل می‌شود: سکونتگاه خدا به وجود می‌آید. یعنی بر روی زمین، در این عصر و در همین لحظه، خدا برای خود مکانی جهت سکونت خواهد داشت. برادران و خواهران،

وقتی ما از مسیح به حد معینی مسرت بریم، و وقتی برای مسرت بردن از مسیح در برابر خدا و با خدا، گردهم می‌آییم، این حقیقت آشکار می‌گردد - ما سکونتگاه خدا هستیم؛ خدا در میان ما ساکن است. وقتی کسی بپرسد که خدا کجاست، ما می‌توانیم به ایشان بگوییم که بیایید و ببینید. برای مثال، اگر ما بخواهیم برادر و یا خواهری را پیدا کنیم، به خانه یا محل سکونت آنها می‌رویم. آنجا با آنها دیدار کرده و در آنجاست که می‌توانیم با آنها شراکت داشته باشیم. امروزه مردم می‌پرسند که خدا کجاست؟ آنها می‌گویند، «شما خدا را موعظه می‌کنید، ولی خدا کجاست؟» اگر ما کسانی باشیم که از مسیح به عنوان آن سرزمین نیکو تا حدی مسرت بریم که بر زمینه وحدت برای مسرت متقابل از او، گردهم آییم، کلیسای مناسبی خواهیم بود. اگر دارای چنین وضعیتی باشیم و مردم از ما بپرسند که خدا کجاست، می‌توانیم پاسخ دهیم، «بیایید و ببینید. خدا در خانه خویش است. اکنون خدا محل سکونتی بر روی این زمین بدست آورده است.»

اجازه دهید توضیح دهم. اگر شما به شهری آبیید و هر روز در آن سرگردان بوده و جای معینی برای سکونت نداشته باشید، یافتن شما فوق‌العاده مشکل خواهد بود. اداره پُست به سختی بتواند نامه‌ای را که به آدرس شما فرستاده شده به دستتان برساند. ولی اگر شما در یک خانه مشخص، در یک خیابان خاص و در یک محله معین مقیم باشید، یک آدرس دقیق داشته و هر کسی می‌تواند شما را بیابد.

من و شما که ایماندار هستیم، همواره درباره خدا حرف می‌زنیم. ولی غیر ایمانداران می‌پرسند، «خدا کجاست؟ شما آنقدر درباره او صحبت می‌کنید، ولی او کجاست؟» شما می‌توانید پاسخ دهید که خدا بسیار عظیم است؛ خدا حاضر است؛ خدا همه جا هست. اما من مایلم به شما بگویم که وقتی ما از مسیح به روش جمعی و در حدی قاطع مسرت بریم، خدا حتماً و حقیقتاً در یک محل مستقر

بوده و یک آدرس مشخص بر روی این زمین خواهد داشت. شما می‌توانید به دوستان خود بگویید، «بیاید و خدا را ببینید. به سکونتگاه خدا بیاید. به خانه او بیاید.» خانه خدا همان جایی است که «شرکت مسیح» وجود دارد. شما هر جا که بروید، اگر بتوانید «شرکت مسیح» را بیابید، همانجا خانه خداست. فصل ۱۴ از اول قرن‌تیان، به ما می‌گوید که وقتی مسیحیان به روشی مناسب گرد هم آیند، مردم داخل شده، تعظیم و تصدیق خواهند کرد، که حقیقتاً خدا در میان ایشان است. به عبارتی دیگر، آنها اعتراف خواهند کرد که این سکونتگاه خداست.

این سکونتگاه خدا، این خانه خدا، از چه بنا شده است؟ آن از مسیح آمیخته با تعداد بیشماری از ایمانداران بنا شده است، که مسیح برای ایشان همه چیز است. او برای آنها آن سرزمین شامل تمام است. مسیح آنچه می‌خورند، و مسیح آنچه می‌نوشند است - مسیح برای آنها همه چیز است.

برای مثال، یک جوان آمریکایی سالم را در نظر بگیرید. هر سلول از بدن وی آمریکایی است. او در آمریکا متولد شده، در آمریکا پرورش یافته و با محصولات آمریکا متشکل و اشباع شده است. تمام زندگی او از محصولات سرزمین آمریکا بدست آمده است. او تخم‌مرغ، گوشت، مرغ، سیب‌زمینی، پرتقال و محصولات دیگر آمریکایی خورده است. او روز به روز آمریکا را خورده و آمریکا توسط او هضم و با او مخلوط شده است. در نتیجه او قسمتی از آمریکا بوده و صد در صد آمریکایی است.

درست بر همین مبنا، یک مسیحی، یک مسیح-انسان است. یک مسیحی کسی است که هر روز مسیح می‌خورد، مسیح می‌آشامد، مسیح را هضم کرده و با مسیح آمیخته می‌گردد. پس از چندی، مسیح تا حدودی این انسان می‌گردد. اگر شما یک آمریکایی باشید، احتیاجی نیست به دیگران چیزی بگویید. هر جای دنیا که بروید، مردم تشخیص

می‌دهند که شما آمریکایی هستید. زیرا مشخصات متمایزی وجود دارد که شما را به عنوان یک آمریکایی نمایان می‌کند. یکی از آن مشخصات، آنچه شما می‌خورید است. به همین روش اگر شما چینی باشید، همه به آن واقفند. اگر شما بدانید که مردم چین چه می‌خورند، فقط کافی است حس بویایی خود را برای تشخیص اصل و تبار ایشان بکار برید. گاهی مشکل بتوان فرد چینی را از ژاپنی تشخیص داد. این امر تنها با دیدن چشمهای ایشان به آسانی قابل تشخیص نیست. اما اگر شما با نوع غذای هر دو مردم چینی و ژاپنی آشنایی داشته باشید، می‌توانید با استفاده از حس بویایی خود، آنها را از یکدیگر تشخیص دهید. ژاپنی‌ها غذاهایی می‌خورند که بوی خاصی می‌دهد، و چینی‌ها غذاهای متفاوتی می‌خورند که بوهای متفاوتی دارند. به عبارتی دیگر، شما به آنچه می‌خورید تبدیل می‌گردید، و با آنچه می‌خورید شناخته می‌شوید. درست همان‌گونه که یک ژاپنی جزئی از ژاپن است، یک مسیحی نیز جزئی از مسیح است. او صبح کمی از مسیح، و عصر قدری دیگر از مسیح می‌خورد. او هر روز از مسیح می‌خورد و می‌آشامد. به تدریج، مسیح به وسیلهٔ او هضم شده و با او چنان آمیخته می‌شود که او و مسیح یکی می‌گردند. سپس چون با مسیحیان دیگری که آنها نیز چنین کرده‌اند گردهم آیند، او مسیح را می‌آورد و دیگران نیز مسیح را می‌آورند. مسیح برای آنها همه چیز است. مسیح همان ساختار آنهاست. آنان به هر کجا که می‌روند، نمی‌توانند مسیح را نیاورند. وقتی با هم ملاقات می‌کنند، مسیح را به خدا اهدا کرده و با هم از مسیح مسرت می‌برند و مسیح را آشکار می‌کنند. هرگاه سخن گویند، مسیح منتشر می‌گردد. همه چیز مسیح است. این سکونتگاه خداست؛ این خانه خداست.

پر واضح است که این همان کلیسای واقعی و آن ابراز واقعی بدن مسیح است. کلیسا گروهی از مردم است که با مسیح آمیخته، با مسیح اشباع گشته، و هر روز از مسیح مسرت می‌برند و با چیز دیگری

بجز مسیح گردهم نمی‌آیند. آنها به طور متقابل در برابر خدا و با خدا از مسیح مسرت می‌برند؛ بنابراین، خدا در میان آنهاست؛ در همان لحظه، آنها مسکن خدا هستند؛ آنها منزل خدا، خانه خدا، هستند. سکونتگاه خدا، معبد خداست. اگر ما معبد خدا را داشته باشیم، حضور خدا و یاری خدا را داریم.

## آن شهر

اما این معبد نیاز به توسعه دارد. چگونه این معبد می‌تواند توسعه یابد؟ این معبد با مسیح به عنوان اقتدار خدا، توسعه می‌یابد. ما نه تنها به مسیح برای مسرت خود نیاز داریم، بلکه مسیح را به عنوان اقتدار خدا نیاز داریم. این فوق‌العاده واقعی است. وقتی من و شما با هم و به روشی که نشان دادیم از مسیح مسرت بریم، واقعیت اقتدار مسیح در میان ماست. بر اثر چنین مسرتی، ما نسبت به خدا و نسبت به یکدیگر بسیار مطیع بوده و پر از تواضع خواهیم بود. آیا باور دارید که پس از مسرت بردن از مسیح به چنین طریقی، ما بتوانیم با یکدیگر نزاع کنیم؟ آیا باور دارید که در چنین مسرتی از مسیح ما بتوانیم از یکدیگر تنفر داشته باشیم؟ این غیر ممکن است. آیا این امکان دارد که ما برای جنگ با دشمن تشکیل ارتش داده، و در عین حال در میان خود در نزاع با یکدیگر باشیم؟ اگر این یک ارتش نباشد، چنین چیزی ممکن است. اگر ما گروهی راهزن و تبه‌کار باشیم نیز چنین چیزی امکان پذیر است. بدون اطاعت، ارتشی وجود ندارد. وقتی ما از مسیح تا این حد مسرت بریم، هر یک از ما نسبت به دیگران مطیع بوده و قادر به رفتاری غیر از این نیستیم. عشق حقیقی در اطاعت است. اگر تک تک ما نسبت به دیگری مطیع باشیم، واقعاً به یکدیگر محبت داریم. محبت حقیقی نه در سلیقه و انتخاب و میل من، بلکه در اطاعت من وجود دارد. اگر در میان ما

اطاعت وجود داشته باشد، اقتدار مسیح در بین ماست. این اقتدار مسیح است که مسکن خدا، معبد خدا، را وسعت می‌بخشد. توسعه معبد خدا کدام است؟ آن شهر خداست. توسط اقتدار مسیح، کلیسا نه تنها خانه خدا، بلکه شهر خدا نیز هست. نه تنها حضور خدا، بلکه همچنین ملکوت [پادشاهی] خدا و اقتدار خدا در آنجاست. وقتی مردم داخل می‌شوند، حضور خدا و همچنین اقتدار خدا را حس خواهند کرد. آنها خواهند گفت که این تنها خانه خدا نیست، بلکه ملکوت خداست. سپس آن شهر با معبد خدا وجود خواهد داشت. شهر و معبد آنجایی است که گروهی از مردم، مسیح را تجربه کرده، و از او تا حدی مسرت می‌برند که از هر لحاظ با او آمیخته و مخلوط شده‌اند. وقتی آنها گردهم می‌آیند، در برابر خدا و با خدا از مسیح مسرت می‌برند. برای آنها همه چیز مسیح است. اگر ما در چنین وضعی به سر می‌بریم، ستایش بر خداوند، خانه خدا و شهر خدا را داریم. ما در خانه خدا و در ملکوت خدا هستیم. همه کسانی که در بین ما می‌آیند، حضور خدا و اقتدار خدا را حس خواهند کرد. آنها خواهند گفت، «خدا در اینجا نه تنها ساکن است، بلکه خدا در اینجا حاکم است.»

برادران و خواهران، این همان چیزی است که امروز خدا جویای آن می‌باشد. او در جستجوی چنین وضعیتی بر روی این زمین و در همان جایی که شما زندگی می‌کنید است. شما در هر شهر و محله‌ای که زندگی می‌کنید، خدا به دنبال این واقعیت در همان مکان است. ما هر کجا زندگی می‌کنیم، همان جا خدا جویای خانه خویش، ملکوت خویش، معبد خویش و شهر خویش در میان ماست. ولی ما باید مسیح را تجربه کنیم. ما با برّهٔ فصیح شروع می‌کنیم و با عبور از بسیاری تجارب، باید با مقدسین جمع شده و داخل آن سرزمین یعنی آن مسیح شامل تمام شویم. سپس برای تولید ثروت‌های فراوان مسیح، باید با پشتکار بر روی آن سرزمین کار کنیم. ما باید «شرکت مسیح»

گردیم، یعنی گروهی از مسیحیان که مسیح را تولید کرده و از مسیح مسرت می‌برند، و مسیح را سهیم بوده و در پرستش، مسیح را به خدا اهدا می‌کنند. همه چیز ما باید مسیح باشد. این ابراز واقعی بدن مسیح است. اینجا خانه خدا و ملکوت خداست. اگر ما دارای چنین واقعیتی باشیم، آن سرزمین، آن معبد و آن شهر را داریم.

در حال حاضر، ما نمی‌توانیم به جزئیات معبد و شهر پردازیم. اما اکنون چیزهایی راجع به آن سرزمین می‌دانیم. چیزهایی چون - چگونه وارد شدن به آن سرزمین، چگونه تصرف کردن آن، چگونه مسرت بردن از آن و زندگی کردن در آن، چگونه زحمت کشیدن بر آن، چگونه خدا را پرستش کردن در آن، و نحوه بناسازی معبد و شهر آن. برای ما روشن است که آن سرزمین خود مسیح است، و معبد و شهر، پُری مسیح می‌باشند. مسیح سر است، و پُری مسیح، بدن یا کلیساست. در این پیام‌ها ما از آن سرزمین با معبد و شهر صحبت کردیم. این مسیح با کلیسا یا بدن اوست، یعنی پُری او که همه را در همه پُر می‌سازد.

این همان چیزی است که امروزه خدا جویای آن است. باشد که ما به او وفادار باشیم و با فیض او بیاموزیم که چطور از مسیح مسرت بریم، چطور مسیح را تجربه کنیم، و چطور در زندگی روزمره خود او را بکار بریم. سپس همواره در تجربه و مسرت از او رشد می‌کنیم، تا وقتی که با مقدسین به آن سرزمین نیکو داخل شده و بر آن زحمت کشیم، و معبد و شهر پا به عرصه وجود گذارند.

